

تحلیل اوضاع جاری - ۲

چرا نام «نشر مستضعفین» را برای ارگان عقیدتی - سیاسی خود بررسی و پاسخ شماره یک انتخاب کرده‌اید؟

جنبش ۲۲ خرداد و ۱۸ تیر بعد از دو کودتای مخملی ۲۲ خرداد و کودتای نظامی - پلیسی ۳۰ خرداد

پاسخ: انتخاب عنوان «نشر مستضعفین» یک اقتباس استراتژیک از قرآن بود که مبین استراتژی ما در این شرایط نیز می‌باشد. چرا که نشر مستضعفین از دو اصطلاح قرآنی «نشر و مستضعفین» تشکیل شده است که برای ما هر دو اصطلاح نیز حامل بار استراتژیک می‌باشد:

۱ - اصطلاح «نشر» مبین استراتژی «آگاهی و خودآگاهی» در راستای اقدام عمل سازمان‌گرایانه حزبی می‌باشد که عیناً در همین رابطه از ۷ آیه اول سوره المرسلات اقتباس شده است.

۲ - مفهوم «مستضعفین» هم - که باز از قرآن اقتباس کرده‌ایم - دلالت بر «تکیه طبقاتی و سمت‌گیری اجتماعی، تاریخی و استراتژی» نشر می‌کند.

«وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا - سوگند به رسولان معروف، آنهایی که رسالت امر به معروف دارند.»

«فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا - آن رسولان به معروف ابتدا قبل از اثبات معروف‌ها در جامعه، منکرها را از بیخ ریشه کن می‌کنند.»

ادامه در صفحه ۲۰

مقدمه: جریان انتخابات دهم رئیس جمهوری رژیم فقهاتی حاکم ایران بنا به دلایل اعدادی و ایجابی و خودویژگی‌هایی که این انتخابات داشت باعث گردید تا تمامی موازنه‌های سیاسی - اجتماعی کشورمان در سه عرصه حاکمیت و جنبش و مردم به هم بریزد و هیرارشی نوینی بر سه عرصه فوق حاکم نماید و در همین راستا است که نیاز پیوسته تحلیل اوضاع جاری جهت عقب‌نیفتادن پیشگام از قافله، امری محتوم و لازم می‌باشد. قبل از هر چیز در عرصه تحلیل سیاسی شرایط نوین حاکمیت - جنبش - مردم باید در نظر داشته باشیم که برای اینکه در عرصه تحلیل سیاسی به خاطر کنکرت بودن تحلیل‌ها به پراگماتیسم سیاسی نیافتیم، لازم است در هر مقطعی یک تحلیل کلی از اوضاع جاری ارائه دهیم که تحلیل کلی از اوضاع جاری در آن مقطع از پیوند تحلیل‌های مشخص قبلی شکل می‌گیرد. طبیعی است که وقتی در کانتکست تحلیل کلی اوضاع جاری تحلیل‌های مشخص در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر قرار می‌گیرند رهاورد‌های تئوریک با خود می‌آورد که به لحاظ ارزشی قابل قیاس با هیچکدام از آن دستاوردهای مشخص تحلیلی نمی‌باشد و شاید صحیح‌تر آن باشد که بگوئیم که تحلیل‌های سیاسی مشخص تا زمانی که در کانتکست کلی تحلیل اوضاع جاری تبیین نگردد، امکان استنتاج تئوری جهت هدایت‌گری در عمل نخواهد بود.

ادامه در صفحه دوم

سخن روز

بیانیه نشر مستضعفین به مناسبت:

شروع سال تحصیلی جدید (۸۸-۸۹) همراه با بازگشایی دانشگاه‌ها و مدارس، پیام آور سونامی جنبش دانشجویی و دانش آموزی و جنبش معلمان برای حاکمیت فقهانی

مقدمه: هم زمان با فرار رسیدن مهرماه و شروع سال تحصیلی جدید و بازگشایی دانشگاه‌ها و مدارس و معلمان و پیوند دوباره بیش از ۱۵ میلیون جوان کشور در بستر کلاس و درس و آموزش، رژیم فقهاتی حاکم که خود را سرمست از سرکوب جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد و پیروزمند

کودتای مخملی ۲۲ خرداد و کودتای نظامی ۳۰ خرداد و موفق در سرکوب جنبش ۱۸ تیر و جنبش دانشجویی می‌بیند و در حال سرکوب تمام عیار جنبش‌های قومی در غرب کشور می‌باشد، پس از عیان شدن شیوه‌های سرکوب و قتل و عام و شکنجه‌های قرون وسطانی و اعتراف‌گیری‌های استالینی و زندان‌های قرون وسطانی‌اش امثال کهریزک و اوین و... که آبروی از دست رفته ابوغریب و گوانتانامو و... به آن‌ها باز گردانید،

ادامه در صفحه ۱۰

علی و عدالت

قسمت اول

علی شخصیت تعریف شدنی: شاید یکی از پیچیده‌ترین آیات قرآن آیه ۳۵ سوره نور باشد که در این آیه قرآن برای یک مرتبه در تمام آیات قرآن می‌خواهد خداوند را برای اعراب قرن شش میلادی تعریف کند. البته تعریفی در کادر دیسکورس عرب شبه جزیره عربستان در قرن شش میلادی و در حد جهان‌بینی انسانی که هنوز در مرحله شفاهی تاریخ به سر می‌برد، طبیعی است که کاری بسیار سخت و سنگین است. چرا که خدا در این رابطه:

اولاً باید به شکل موجود تعریف گردد، نه به شکل وجود. چرا که تعریف به شکل وجود یک تعریف فلسفی می‌باشد که به درد انسان متوسط شفاهی عرب قرن ششم میلادی عربستان نمی‌خورد.

ادامه در صفحه ۱۴

در صفحات دیگر:

- روزه
- اندیشه شریعتی - قسمت دوم
- ۲۸ مرداد
- تفسیر سه سوره - بخش دوم
- جنبش زنان - قسمت دوم

انتخابات، جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد، کودتای خامنه‌ای: سه فرآیندی است که چهارچوب تحلیل کلی اوضاع جاری ما بر اساس آن شکل می‌گیرد:

انتخابات دهم رئیس جمهوری رژیم فقهاتی: آنچه باید در رابطه با مشخصه انتخابات دهم و تمایز آن با انتخابات قبل از آن بیان کرد اینکه، شرایط تاریخی - اجتماعی انتخابات دهم دارای خودویژگی‌های ذیل بود:

۱ - رشد بهمن وار آگاهی توده‌ها و به خصوص طبقه متوسط شهری به دلیل تکنولوژی اول - ماهواره دوم - اینترنت سوم - تلفن همراه و اس - ام - اس یا پیامک.

۲ - رشد بحران اقتصادی در صورت تورم و بیکاری و...

۳ - رشد بحران سیاسی در شکل حاکمیت تمام عیار دسپاتیزم سیاسی توسط پزیتویست ترین جناح حاکمیت

۴ - رشد تضاد داخلی جناح‌های حاکمیت به علت یکه تازی و تمامیت خواهی مرتجع ترین جناح پزیتویست حاکمیت که تحت سرمداری خامنه‌ای - مصباح یزدی - محمد یزدی - احمد جنتی جولان می‌کردند. تمامی جناح‌ها و باندهای دیگر حاکمیت را حتی راست بازاری (موتلفه) و راست تکنوکرات (آبادگران) و راست بوروکرات (باهنر - توکلی - لاریجانی و...) و راست میلیتاریسم (رضائی - ذوالقدر و...) و راست حوزه و روحانیت (اکبر ناطق نوری - جوادی آملی - امینی - ناصر مکارم و...) به محاق قدرت کشانیده بود.

۵ - رشد کمی - کیفی جناح رقیب درون حاکمیت به علت دیدگاه سکناریستی و انحصارگرایی و تمامیت خواهانه باند خامنه‌ای - مصباح یزدی - محمد یزدی - جنتی، منفرد شدن جناح حاکمیت که از جناح رفرمیسم‌های خاتمی (که شامل حزب مشارکت - سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - روحانیون مبارز - مجمع مدرسین حوزه و بیت خمینی و... می‌شد) و جناح رفرمیست‌های تکنوکرات هاشمی رفسنجانی (که شامل حزب کارگزاران - حزب عدالت و توسعه و جناح اکثریت مجلس خبرگان - جناح اکثریت تشخیص مصلحت - جناح اقلیت مجلس شورای اسلامی - جناح اقلیت حوزه قم و مشهد - بیت هاشمی رفسنجانی و...) و رفرمیست‌های بوروکرات (که شامل امیر حسین موسوی و طرفدارانش - نهضت آزادی - ملی و مذهبی‌ها و... سروش و طرفدارانش و دفتر تحکیم وحدت و...) و رفرمیست‌های حوزه و روحانیت (که شامل منتظری و طرفدارانش - کروی و طرفدارانش - اردبیلی، صانعی، بیات، موسوی تبریزی و طرفدارانشان).

۶ - رشد کمی و کیفی قطب اپوزیسیون جامعه (که شامل سه جنبش بالقوه اجتماعی - دانشجویی و کارگری می‌باشد) البته با انگیزه‌های متفاوت که عبارتند از:

الف - فراهم شدن بستر رشد جنبش اجتماعی که همان طبقه متوسط جامعه شهری یا خرده بورژوازی شهری می‌باشد (که شامل کارمندان دولتی و خصوصی، معلمان، پرستاران، اصناف خرده پای شهری، نیروهای حاشیه تولید یا خوش نشینان دور شهری، نیروهای دون پایه نظامی انتظامی و... می‌شود) توسط رشد بحران اقتصادی - ساختاری - مالی - پولی نظام سرمایه داری حاکم به علت برخوردهای پراگماتیستی و نسخه‌ای و بدون برنامه دولت احمدی نژاد با پمپاژ بی هدف سیصد میلیارد دلار سرمایه‌های باد آورده نفتی - گازی و... در عرض چهار ساله گذشته که باعث پیدایش تورم بالای ۳۰٪ به همراه بیکاری بالای ۲۰٪ و رکود ویرانگری که بهمن وار تمامی عرصه‌های اقتصادی از مسکن گرفته تا تولید و تجارت و خدمات و... در بر گرفت و ماشین نظام اقتصادی سرمایه داری را به گل نشاندید و زمینه رشد نجومی ناهنجاری‌های اجتماعی اعم از اعتیاد، طلاق، فساد و فحشاء، رانت

بنابراین ما به دو دلیل در فواصل زمانی نیازمند به تحلیل کلی اوضاع جاری هستیم:

دلیل اول: آنکه در عرصه تحلیل کلی اوضاع جاری، ما می‌توانیم با کنار هم قرار دادن تحلیل‌های مشخص سیاسی خودمان صحت و سقم تحلیل‌های خودمان را به محک بکشیم، چرا که معیار صحت و سقم تحلیل جای مشخص آن می‌باشد که نتایج استنتاج شده در هر بخش واقعیت خود را در بخش دیگر به نمایش بگذارد و اگر ما در تحلیل سیاسی یک بخش از سه بخش چارت سیاسی جامعه مان که عبارت می‌باشد از: اشکوبه توده‌ها، اشکوبه جنبش، اشکوبه حاکمیت به دستاوردهائی رسیدیم که نتوانست واقعیت خود را در بخش دیگر به محک تجربه بکشاند، باید در کلیت آن دستاوردها شک کنیم.

دلیل دوم: علت دیگر نیاز ما به تحلیل کلی اوضاع جاری در هر مقطعی، به خاطر این است که تا زمانی که تحلیل‌های مشخص ما در عرصه تحلیل کلی اوضاع جاری در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر قرار نگیرند، امکان استنتاج تئوری کلی راهنمای عمل و برخورد و برنامه‌های نخواهد بود و طبیعی است که اگر تحلیل‌های سیاسی ما برای ما ایجاد دستاورد تئوریک جهت اعتلای برخورد و عمل نکند عمل تحلیلی ما یک عمل روشنفکرانه خواهد بود که نتیجه‌ای جز کسب هویت نخواهد داشت.

حال با عنایت به این مقدمه پس از اینکه توانستیم به جایگاه تحلیل کلی اوضاع جاری در هر مقطع زمانی پی ببریم، می‌پردازیم به خود تحلیل. برای انجام تحلیل کلی اوضاع جاری بعد از فهم ضرورت آن که فوقا مطرح شد موضوع دومی که ضرورت کیفی دارد، به دست آوردن فرآیندهائی است که تحولات سیاسی اعم از حاکمیت یا جنبش و توده‌ها در بستر آن مادیت می‌یابد که در رابطه با موضوع مورد بحث که جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد و کودتای مخملی خامنه‌ای می‌باشد، بهترین موضوعی که بر طبق آن ما می‌توانیم فرآیندهای تحولات سیاسی اخیر مشخص کنیم خود موضوع انتخابات - جنبش - کودتا می‌باشد که بر طبق آن می‌توانیم سه فرآیند مختلف انتخابات و بعد جنبش و بالاخره کودتا را مورد بررسی قرار دهیم. چرا که آنچه که به عنوان یک تئوری کلی بر سر این سه پدیده سایه افکننده است این حقیقت می‌باشد که در یک نگاه کلی این انتخابات دهم رئیس جمهوری رژیم فقهاتی بود که باعث پیدایش و شکل گیری جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد گردید و این پیدایش جنبش ۲۲ خرداد بود که باعث گردید تا تصمیم کودتا به خامنه‌ای تحمیل کند و اگر نه اگر انتخابات با این ویژگی در این شرایط تاریخی اتفاق نمی‌افتاد جنبش اجتماعی با این وسعت و عظمت در ایران بر علیه رژیم شکل نمی‌گرفت و اگر جنبش اجتماعی با این عمق و گستردگی در ایران بوجود نمی‌آمد، خامنه‌ای نیاز به کودتا نداشت. حد نهایت مثل سال ۷۶ و انتخابات هفتم رئیس جمهوری خامنه‌ای و رژیم فقهاتی می‌توانست با کمی عقب نشینی و تقسیم باز تقسیم قدرت جدید نه تنها از استحاله انتخابات به جنبش اجتماعی ممانعت بورزد، بلکه حتی جنبش ۱۸ تیر سال ۷۸ دانشجویی با آن گستردگی و عظمت در بستر این تقسیم قدرت محو نماید، بطوریکه دیدیم دو روز بعد از سرکوب جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ۷۸ به دست خامنه‌ای در سخنرانی که محمد خاتمی رئیس جمهور رژیم فقهاتی در همدان کرد گفت: «من و رهبر معظم انقلاب (خامنه‌ای) افتخار می‌کنیم که توانستیم بدون ریختن حتی یک قطره خون غائله ۱۸ تیر را خاموش کنیم». می‌بینیم که در این جمله فرصت طلبانه محمد خاتمی (پدر اصلاحات سوم خرداد رژیم فقهاتی) جنبش ۱۸ تیر دانشجویی که بزرگترین جنبش دانشجویی تاریخ کشورمان می‌باشد را به تحت عنوان غائله از آن نام برده می‌شود و سرکوب چنین جنبش را به عنوان بزرگترین افتخار خود و خامنه‌ای از آن یاد می‌کند.

خواری - پولشویی و... گردید.

ب - فراهم شدن بستر رشد جنبش کارگری - کشاورزی توسط:

۱ - سرازیر شدن واردات کالاهای بنجل مصرفی از دروازه‌های علنی و مخفی بازرگانی توسط دولت احمدی نژاد برای هزینه کردن دلارهای باد آورده نفتی و رونق بخشیدن روابط سیاسی و برون رفت دولت احمدی نژاد و رژیم فقاقت از انزوای سیاسی که دیپلماسی بمب هسته‌ای رژیم همراه با شعارهای صدور آنتاگونیستی انقلاب و شیعه رژیم که حاصل آن نابودی تولید کارخانجات و عدم توانایی رقابت قیمت با کالاهای خارجی که نتیجه طبیعی آن تعطیلی کارخانجات و بیکار شدن کارگران بود، گردید که این موضوع می‌توانیم در تمامی شاخه‌های تولید از نیشکر هفت تپه گرفته تا چای شمال و کلیه کارخانه قند کشور و رسیدن ایران به عنوان بزرگترین وارد کننده گندم و... ببینیم.

۲ - عدم امنیت شغلی کارگران و کارمندان در مرحله گذار از اقتصاد دولتی که بیش از ۹۰٪ نهادهای اقتصادی اعم از تولید - توزیع و خدمات و... در دست داشت به اقتصاد هزار دستان هفت خواهران و هفت برادران، آقا زاده‌ها و ایل تبارشان که باعث ریزش آواره کارگران و کارمندان از بوروکراسی دولت به حلقوم اژدهای بخش خصوصی هزار دستان، بدون حمایت هیچ نهاد حقوقی شد که دستاورد اولیه این ریزش شکل گیری کارمندان و کارگران شرکتی، یا کارگران و کارمندان کار معین، یا کارگران و کارمندان قراردادی، یا کارگران و کارمندان روزمزد و فصلی و ساعتی و... که حاصل همه آن‌ها بدون آینده شدن طبقه زحمت کش می‌باشد.

۳ - عدم امکان فعالیت سندیکائی و ایجاد تشکیلات حامی طبقه زحمتکش که مدافع طبیعی منافع کارگران و زحمت کشان می‌باشد توسط سیاست سرکوب و اتوکراتیک رژیم فقاقت و جایگزین کردن این مکانیسم با مکانیزم گداپرووری احمدی نژاد، مثل سهام عدالت و وام‌های بی برنامه و مسکن مهر و... باعث گردید تا طبقه زحمت کش تولید و توزیع و خدمات جامعه را در برابر ضربه مهلک بی هویتی قرار دهد.

ج - فراهم شدن بستر رشد جنبش دانشجویی در دولت احمدی نژاد بوسیله:
اول - بستن فضای حداقل آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و فکری اعم از آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی احزاب و تشکیلات، آزادی اعتصابات و تظاهرات، آزادی انتخابات، آزادی مذهب، آزادی انتخاب لباس و تعیین شکل بندی زندگی، آزادی فکر و اندیشه، آزادی مطبوعات و... که همه این‌ها در دولت احمدی نژاد بوسیله رژیم فقاقتی نابود گردید.

دوم - ایجاد سیاست پادگانی کردن دانشگاه‌ها توسط مکانیزم سهمیه بندی و وارد کردن نیروهای نظامی و انتظامی و لباس شخصی خودی و سازماندهی کردن آن‌ها در دانشگاه‌ها.

سوم - انتصابی کردن مدیریت دانشگاه‌ها جهت تحمیل دسپاتیزم مدیریتی رژیم به عرصه دانشگاه‌ها.

چهارم - تحمیل سیاست گزینش جهت تصفیه و درجه بندی کردن دانشجویان بر پایه ستاره، در راه ایجاد فضای رعب و وحشت در دانشگاه‌ها.

انتخابات ۲۲ خرداد برای خامنه‌ای یک قمار بود نه یک انتخاب: با توجه به پیش لریزه‌های فوق بود که خامنه از یک سال پیش دائم در حال رصد کردن شرایط فوق بود و کاملاً به این امر واقف بود که انتخابات ۲۲ خرداد با انتخابات قبلی رژیم متفاوت می‌باشد و اگر در این انتخابات

گامی زند بی احتیاط
یک قدم زد آدم اندر ذوق نفس
شیر او خون می‌شود از اختلاط
شد فراق صدر جنت طوق نفس
همچو دیو از وی فرشته می‌گریخت
بهر نانی چند آب چشم ریخت

گرچه یک مو بود گنه کو رسته بود
بود آدم دیده نور قدیم
لیک آن مو بر دو دیده رسته بود
موی در دیده بود کوه عظیم
گر در آن آدم بکردی مشورت
ز انک با عقلی چو عقلی جفت شد
در پشیمانی نگفتی معذرت
مانع بد فعلی و بد گفت شد
نفس با نفس دگر چون یار شد
عقل جز وی عاطل بیکار شد

اینجا بود که از همان ابتدا خامنه‌ای با توجه به شرایط فوق، خود را محاط بین دو انتخاب می‌دید:

الف - قبول جمهوریت و در نتیجه تن دادن به ریزش قدرت از بالا به پائین و تقسیم قدرت با هم پالگی‌های سابقش؛ ب - نفی جمهوریت و در نتیجه نفی انتخابات ۲۲ خرداد و ادامه تکتازی‌های سابق و کامل کردن پروژه تمامیت خواهی خود بر پایه بیرون کردن تمامی رقیبان مدعی قدرت.

اینجا بود که خامنه‌ای وقتی دو سناریو فوق را در ترازوی اتوکراتیک خود گذاشت تنها پاسخی که برای او ماند این بود که: تن دادن به جمهوریت و رفرمیسم و مشارکت در قدرت به مثابه ریزش کل نظام خواهد بود، چراکه شرایط فعلی با شرایط سال ۷۶ متفاوت می‌باشد، در سال ۷۶ موازنه پائینی‌ها و بالائی‌ها تا این اندازه به هم نزدیک نبود، همچنین در سال ۷۶ قطب رقیب قدرت تا این اندازه دارای تشکیلات و برنامه و انگیزه که امروز هستند، نبودند. در همین راستا بود که خامنه‌ای از یک سال پیش تصمیم خود را گرفت و آن عدم تن دادن به هر گونه تقسیم قدرت با رقیب و عدم مشارکت قدرت با پائینی‌ها بود. اینجا بود که پس از این تصمیم خامنه‌ای شروع به خط کشی و تعریف کردن رقبا و اپوزیسیون و نیروهای خودی و غیر خودی جهت سوار شدن دوباره در موج و طوفان ۲۲ خرداد گردید که حاصل همه این قرع انبیب و رمل و اسطراب کردن خامنه‌ای این شد که هیچ راهی برای او نمی‌ماند، جز دوام دولت احمدی نژاد. البته خامنه‌ای از همان اول خوب واقف بود که پروژه دوام دولت احمدی نژاد برای او مستلزم بسی هزینه کردن خواهد بود که کمترین آن حرکت گراز وار احمدی نژاد در سرزمین قدرت و دیپلماسی و مدیریت خواهد بود که با هیچ هژمونی و قدرت و پتانسیلی قابل محاصره نخواهد بود و گاه آنچنان این گراز وحشی در عرصه مدیریت و اقتصاد و سیاست می‌تازد که نه تنها از روحانیت و جناح راست و مجلس و قانون می‌گذرد، بلکه حتی به بهای عبور از خط قرمز حاضر می‌شود در یک جلسه دولت دو وزیر سر خط خود (محسن اژدهای و صفار هرندی) را کنار بزند و تمامی جبهه راست را که تنها حامیان سیاسی خامنه‌ای می‌باشد با ار پی جی هژمونی طلبی را تکه تکه کند. ولی برای خامنه‌ای آنچه در حمایت بی چون و چرا از احمدی نژاد دارای اولویت اول می‌باشد اینکه احمدی نژاد تنها آلترناتیوی هست که می‌تواند تمامی جناح‌های رقیب، از نزدیکترین آن‌ها (هاشمی رفسنجانی) تا دورترین آن‌ها (میرحسین موسوی) یک کاسه کرده و از عرصه انتخابات بیرون کند و هرگز تسلیم آن‌ها نمی‌شود، مضافاً بر اینکه جناح مرتجع مذهبی حامی احمد نژاد که باند مصباح یزدی در قم می‌باشند تنها جناحی که ولایت فقیه رژیم فقاقت را تئوریزه فقهی - شرعی می‌کند و خامنه‌ای را در پیوند با امام زمان و پیامبر بالای تمامی قانون و قدرت و دولت و حکومت می‌نشانند و ولایت خامنه‌ای بر مردم را یک ولایت مطلقه می‌داند که مشروعیت و مقبولیت این ولایت توسط امام زمان تعیین می‌شود، نه رای مردم که هیچ ارزشی به لحاظ فقهی و شرعی در فقاقت و شریعت آن‌ها نخواهد داشت و این موضوع دقیقاً همان خواسته وجودی است که خامنه‌ای نیازمند آن است، چراکه خامنه‌ای بر عکس خمینی به خاطر عدم دارا بودن پایگاه اجتماعی و مردمی نمی‌تواند مقبولیت و مشروعیت خود را مانند خمینی از دست مردم بگیرد، لذا تنها عاملی که می‌تواند در این خلاء پایگاه مردمی قدرت او را بیمه کند همین جایگزین کردن مشروعیت و مقبولیت امام زمانی به جای مشروعیت و مقبولیت مردمی است که این جناح مصباح - یزدی پشتیبان احمدی نژاد تنها باندی

هستند که در حوزه امروز این پروژه فکری را ساپورت می‌کنند.

انتخاب کودتا برای خامنه‌ای راهی برگشت ناپذیر بود: پس از اینکه خامنه‌ای از یک سال پیش تصمیم به ابقای احمدی نژاد بر سریر قدرت گرفت استراتژی حمایت خود را ترسیم کرد، آنچه استراتژی اولیه خامنه‌ای را در حمایت احمدی نژاد تشکیل می‌داد کودتا نبود، بلکه خامنه‌ای فکر می‌کرد که با بسیج نیروهای سیاسی - تشکیلاتی و نظامی خود می‌تواند شرایط را برای تداوم دولت احمدی نژاد فراهم سازد اما و هزار اما در پروسه زمانی بعد از این استراتژی حوادثی در اردوگاه رقیب تحقق پیدا کرد که استراتژی قبلی خامنه‌ای را به گل نشانند و از اهم این حوادث لیدری میرحسین موسوی بود که پاک تمامی سناریوی قبلی خامنه‌ای را بر باد داد، چراکه خامنه‌ای در سیمای میرحسین موسوی بر مبنای سابقه ۸ ساله‌ای که از سال ۶۰ تا سال ۶۸ از او داشت رئیس جمهوری می‌دید که نه تنها حاضر به هیچ گونه مصالحه و معامله‌ای با جناح راست اعم از جناح بازاری (موتلفه)، یا جناح بوروکرات راست (باهر - توکلی - ولایتی)، جناح تکنوکرات راست (قالیباف - حداد عادل - لاریجانی)، جناح میلیتاریسم راست (رضائی - ذوالقدر و...)، جناح روحانی راست (مهدوی کنی - ناطق نوری و...) نخواهد کرد. مهم‌تر از آن هرگز حاضر به پذیرش نه تنها ولایت مطلقه او که ورای قانون و قانونبندی می‌باشد بلکه هژمونی او را بر یک ساعت هم نخواهد پذیرفت (آنچنانکه احمدی نژاد در مناظره با موسوی به او گفت: تو کسی هستی که در دوره ۸ سال نخست وزیری‌ات حتی حاضر نشدی برای یک بار کابینه‌ات را پیش خامنه‌ای ببری) این بود که از بعد از کاندیداتوری موسوی تمامی رشته‌های خامنه‌ای پنبه شد. البته میرحسین موسوی خوب به این امر واقف بود و در برابر فشارهای قبل از عید خاتمی مقاومت می‌کرد و سعی می‌کرد اعلام کاندیداتوری خود را به عقب بیندازد تا خامنه‌ای فرصت بسیج اردوگاه جنگ بر علیه او پیدا نکند ولی از آن طرف قضیه خاتمی هم بر پایه سابقه دولت موسوی در پروژه انتخاباتی ۲۲ خرداد به این حقایق رسیده بود که:

۱ - تنها کسی که می‌تواند پرچم رفرمیسم را در حاکمیت بر دارد، فقط و فقط میرحسین موسوی است، چراکه بر مبنای سابقه ۸ ساله رئیس جمهوری خود (که خودش در تعریف خود گفت رئیس جمهوری تنها یک تدارکات چی است نه بیشتر) خوب به این امر واقف شده بود که تنها کسی می‌تواند پرچم رفرمیسم را بر دارد که توان چالش با خامنه‌ای داشته باشد و اینچنین کسی در حاکمیت غیر از میرحسین کسی دیگر نخواهد بود و در همین رابطه بود که محمد خاتمی بر خلاف تحلیل دکتر عبدالکریم سروش که در حمایت از کروبی می‌گفت او تنها کسی است که می‌تواند با خامنه‌ای در بیافتد، معتقد بود که کروبی در قضیه قانون مطبوعات و... نشان داد که توان مقابله با خامنه‌ای را نخواهد داشت.

۲ - اصل دیگری که محمد خاتمی در آن مقطع اولیه کاندیداتوری به آن معتقد بود اینکه خود او در این مقطع (یعنی انتخابات ۲۲ خرداد) برعکس انتخابات هفتم و هشتم توان بسیج توده‌ها و به حرکت آوردن بخش بیست میلیون خاموش جامعه را ندارد، چراکه به خاطر ندانم کاری‌های سال‌های ۷۶ تا ۸۴ او، توده‌ها اعتمادشان را نسبت به او از دست داده‌اند و در همین راستا است که محمد خاتمی به این اصل رسید که اردوگاه رفرمیست‌ها هیچ کس به جز موسوی توان بسیج نیروها و مردم را ندارد نه کروبی، نه معین، نه هاشمی رفسنجانی و... لذا باید همه انرژی خود را جهت به صحنه کشانیدند میرحسین موسوی به کار گیریم. اینجا بود که محمد خاتمی یک حرکت دو مولفه‌ای از سر گرفت از یک طرف در برابر سردی میرحسین و دفع الوقت کردن او کوشید با کاندید کردن خود آب در خانه مورچه موسوی بریزد و از طرف دیگر سعی کرد در حمایت از موسوی قطب دیگر حاکمیت یعنی هاشمی رفسنجانی را هم رای خود کند که در این دو امر موفق شد، یعنی هم توانست با

کاندید کردن خود، موسوی را به صحنه بیاورد و هم توانست با مذاکره هاشمی را به حمایت از موسوی بکشاند که با این عمل یک زلزله در حاکمیت اتفاق افتاد چراکه برای اولین بار خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی در برابر مردم در قطب رویاروی قرار گرفتند و اینجا بود که یک مرتبه تا خامنه‌ای چشم باز کرد، دید آچمز شده است چراکه خامنه‌ای خوب به این امر واقف بود که با توجه به تشکیلات و سازماندهی رفرمیسم در آن مقطع انتخابات ۲۲ خرداد در بستر تضاد بین موسوی و خامنه‌ای به خاطر نفرتی که مردم از رژیم فقهاتی دارند یک انتخابات حداکثری خواهد بود نه حداقلی، حتی فراگیرتر از انتخابات دوم خرداد ۷۶ چراکه علت شرکت حداکثری مردم در انتخابات دو خرداد ۷۶ به خاطر شناخت از خاتمی و برنامه او نبود بلکه بالعکس، به خاطر نفرت از اکبر ناطق نوری بود که مردم به پشتیبانی از خاتمی بر خواستند. اما برای خامنه‌ای خوب روشن بود که در انتخابات ۲۲ خرداد انتخاب برای مردم بین میرحسین و خامنه‌ای خواهد بود نه میرحسین و احمدی نژاد. به همین خاطر بود که خامنه‌ای با آمدن میرحسین خود را در برابر یک شرکت حداکثری مردم در انتخابات ۲۲ خرداد دید و همین پیش فرض بود که تمامی رشته‌های قبلی او را پنبه کرد و خامنه‌ای را وادار ساخت که در شرایط جدید با دو پیش فرض اول - کاندیداتوری میرحسین دوم - شرکت حداکثری مردم در انتخابات ۲۲ خرداد تصمیم به تدوین سناریوی جدیدی بگیرد و بر سناریوی قبلی خود خط قرمز بکشد.

سناریوی دوم انتخاباتی خامنه‌ای: در سناریوی اول خامنه‌ای قبل از اینکه موسوی وارد رقابت کاندیداتوری بشود، پلاتفرم سیاسی خامنه‌ای حداکثر در حد رقابت با خاتمی و کروبی تنظیم شده بود که برحسب آن خامنه‌ای مطمئن بود که توسط یک رقابت حداقلی که صورت خواهد گرفت با متحد کردن جناح‌های مختلف خط یک، یا جناح راست پشت احمدی نژاد و کانالیزه کردن تمامی قدرت تبلیغی و اداری و تشکیلاتی دولت و نظام پشت احمدی نژاد می‌توان قطعاً به پیروزی احمدی نژاد در انتخابات مطمئن گردید، بنابراین اصول سناریوی اول خامنه‌ای برای پیروزی احمدی نژاد بدین صورت بود:

۱ - احمدی نژاد باید به عنوان تنها کاندیداتوری از طرف تمامی جناح‌های خط یک، یا خط راست اعم از جناح بازاری‌های خط راست، یا جناح تکنوکرات‌های خط راست، یا جناح بوروکرات‌های خط راست، یا جناح میلیتاریست‌های خط راست، یا جناح روحانیت خط راست مطرح گردد.

۲ - تمامی جناح‌های خط راست موظف‌اند که یخ‌های گذشته خود را با احمدی نژاد آب کنند که در راس آن‌ها جناح مرجعیت خط راست حوزه قم اعم از مکارم، صافی، سبحانی و... می‌باشد که باید یخ‌های خود را با احمدی نژاد آب کنند و حاضر به ملاقات با احمدی نژاد در مسافرت به قم شوند که خامنه‌ای برای این منظور احمد خاتمی عضو مجلس خبرگان و پیش نماز، نماز جمعه تهران را مامور اینکار کرد تا با تماس با مراجع راست حوزه قم زمینه آشتی کنان احمدی نژاد با آن‌ها را فراهم سازد.

۳ - جناح رقیب در حد کروبی و خاتمی می‌باشد که لجن پراکنی‌های دو روزنامه وابسته یعنی کیهان و روزنامه ایران کافی است که مشارکت حداقلی بوجود آورد و آن بیست میلیون معترض خاموش دور از انتخابات بمانند.

۴ - اصل مهم که رمز پیروزی احمدی نژاد در سناریوی اول خامنه‌ای می‌باشد ایجاد انتخابات ۲۲ خرداد بر پایه مشارکت حداقلی مردم است، چراکه اگر مشارکت حداقلی صورت بگیرد با توجه به اینکه بین ۷ تا ۱۱ میلیون جناح راست کلهم اجمعیان توان بسیج و رای سازی دارد، لذا حتی در صورت مشارکت حداقلی حداکثر نیروی که می‌تواند شرکت کند ۱۶ میلیون می‌باشد که با این تفصیل امکان پیروزی احمدی نژاد صد در صد خواهد بود، اما اگر مشارکت از صورت حداقلی خارج شود با توجه به اینکه بین ۴۰ تا چهل و پنج میلیون نفر در ایران دارای حق رای می‌باشند

از ۷ تا ۱۱ میلیون نخواهد بود که به معنای تسلیم در برابر جریان رقیب یا جریان رفرمیسم خواهد گردید.

۴ - اردوگاه رقیب با ورود موسوی تقویت گردیده و به طرف وحدت بیشتر پیش می‌روند.

۵ - از همه خطرناکتر پیوند هاشمی رفسنجانی به عنوان عضو خاموش به این اردوگاه و تشکیل مثلث هژمونی خاتمی - موسوی - هاشمی خواهد بود که تمامی موازنه‌های حاکمیت را به هم خواهد زد و به عنوان بزرگترین پولاریزاسیون سیاسی روحانیت بعد از مشروطیت خواهد گردید.

۶ - در پولاریزاسیون سیاسی جدید که با تکوین مثلث هژمونی فوق در اردوگاه رقیب شکل گرفته است انتظارات در حد قوه مجریه و مصادره دولت توسط انتخابات ۲۲ خرداد باقی نخواهد ماند بلکه قطعاً برای اردوگاه رقیب و جریان رفرمیستی یا خط ۲ این مصادره دولت فقط جنبه خاکریز اول را خواهد داشت، خاکریز بعدی خود رهبری خواهد بود که توسط مثلث هژمونی در تیر راس حمله قرار گرفته است که طبیعتاً پرچمدار تسخیر خاکریز دوم بر خلاف خاکریز اول که پرچمدار خاتمی بود، هاشمی رفسنجانی خواهد بود اینجا است که فونکسیون هاشمی رفسنجانی برای خامنه‌ای و رژیم فقهانی در سناریوی دوم خامنه‌ای خطرناکتر از فونکسیون خاتمی خواهد بود.

اصول مطرح شده فوق پیش فرض‌هایی بودند که خامنه‌ای در مقدمه تبیین و ترسیم سناریوی دوم خود رسید و بر پایه این پیش فرض‌ها بود که خامنه‌ای تصمیم به تبیین سناریوی دوم خود گرفت که سناریوی دو او تقریباً در نیمه اول خرداد ماه به موازات رشد، عبارت می‌باشد از:

۱ - باید انتخابات ۲۲ خرداد برای صیانت کل نظام فقهانی به انتصابات بدل کنیم با چه؟ با رای، کدام رای؟ رای که خودمان می‌خواهیم.

۲ - باید اردوگاه رقیب تحت هژمونی مثلث فوق از بالا در خاکریز اول به گل نشاند، با چه؟ با رگبار، کدام رگبار؟ رگبار افشاگرانه تبلیغاتی، چگونه؟ با رادیو تلویزیون، چطوری؟ توسط مناظره کاندیداها.

۳ - باید تمامی امکانات تشکیلاتی اردوگاه رقیب در صحنه انتخابات و پس از آن از میان برد تا علاوه بر اینکه شرایط برای کودتای مخملی ما فراهم می‌شود امکان هرگونه تحرکی هم از رقیب می‌گیرد، با چه؟ با قطع پیوندهای سیگنالی مخابراتی که تنها ریسمان و پاشنه آشیل پیوند تشکیلاتی رقیب می‌باشد، قطع رابطه مخابراتی برای منهزم کردن تشکیلات رقیب از بمب اتم خطرناکتر خواهد بود، چراکه در تشکیلات توده‌ای تا قبل از کسب قدرت و دولت پیوندهای مردم از طریق سیگنال خواهد بود تا رابطه عینی.

۴ - باید نوک پیکان تبلیغات افشاگرانه پیش از خاتمی و موسوی به طرف هاشمی رفسنجانی گرفت، چرا؟ زیرا خاتمی و موسوی دولت را تهدید می‌کنند، اما هاشمی رفسنجانی رهبری را.

۵ - باید برای استحکام اردوگاه احمدی نژاد جبهه خودی را آنچنان تعریف کنیم که هر کسی که بیرون اردوگاه خامنه‌ای - احمدی نژاد باشد غیر خودی است.

۶ - باید تمامی تشکیلات سپاه و بسیج و لباس و شخصی‌ها در پیوند تنگاتنگ با انتخابات ۲۲ خرداد قرار داد، چرا که به لحاظ عینی - ذهنی تمامی در تحلیل نهانی همه پروژه کودتای مخملی باید به دست این سربازان گمنام امام زمان انجام گیرد و لاغیر.

سناریوی دوم خامنه‌ای بستر شکل‌گیری جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را فراهم کرد

مقدمه: در رابطه با پروسه شکل‌گیری جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد

طبیعی است که در صورت کمترین تحرکی در بستر مشارکت حداکثری ممکن است تا چهل میلیون نفر به پای صندوق‌های رای بیایند که طبیعی است با چنین استقبالی و در نظر گرفتن حداکثر رانی که خامنه‌ای و خط راست می‌توانند بسیج کنند و بسازند همان تعدادی است که اکبر ناطق نوری رای آورد، یعنی بین ۷ تا ۱۱ میلیون و برای خامنه‌ای در شرایط عادی به هیچ وجه امکان رای سازی بیش از این نخواهد بود این است که اصل زیربنای سناریوی اول خامنه‌ای برای پیروزی احمدی نژاد تکیه بر انتخابات حداقلی مشارکت مردم بود.

ورود میرحسین موسوی به عرصه رقابت کاندیداتوری انتخابات دهم رئیس جمهوری سناریوی اول خامنه‌ای را با شکست روبرو کرد: آنچه به عنوان مقدمه در اینجا باید به آن اشاره کنیم اینکه برخلاف آنچه که مطرح می‌شود که آمدن موسوی به صحنه انتخابات منصوب به هاشمی رفسنجانی می‌کنند، باید اصل آمدن یا بهتر است بگوئیم آوردن موسوی سناریوی محمد خاتمی بود که دلایل آن قبلاً در همین نوشته ذکرش رفت و اصلاً خود هاشمی اگرچه قلباً با این امر موافق بود ولی موضوع آمدن برای او امر غیر مترقبه بود، چنانکه همین موضوع به غیر جناح روحانیون مبارز برای دیگر جناح‌های پشتیبان خاتمی اعم از حزب مشارکت، یا مجاهدین انقلاب اسلامی و... امری غیر مترقبه بود، چرا که همین جناح‌ها درست در همین زمانی که موسوی وارد صحنه رقابت شده شعار «با خاتمی یا هیچ کس» سر می‌دادند که نشان دهنده غیبت آن‌ها در صحنه تعیین سناریوی خاتمی که آوردن موسوی به صحنه بود، می‌باشد. بنابراین کل سناریوی ورود موسوی به صحنه رقابت توسط خاتمی و جناح روحانیون مبارز که مدیریت آن دست خاتمی - موسوی خوینی بود شکل گرفت، ولی این سناریو آنچنان حساب شده بود که در عرض کوتاه‌ترین زمان توانست بسان یک زلزله سیاسی تمامی شرایط را هم در پائین و هم در بالا زیر و زبر کند، آنچنانکه از اواخر فروردین و اوایل اردیبهشت خامنه‌ای را به این عقیده و نظریه برساند که دیگر سناریوی اول او کاربردی ندارد و امکان پیروزی احمد نژاد به هیچ وجه نخواهد بود و از آن بدتر برای خامنه‌ای اینکه، در خوشبینانه‌ترین نگاه دو مرحله‌ای شدن انتخابات خواهد بود که قطعاً به پیروزی موسوی می‌انجامد و آمدن موسوی همان و تکرار دهه ۶۰ قدرت متزلزل خامنه‌ای همان. اینجا بود که خامنه‌ای زین را رکاب کرد تا به هر شکلی که شده از پیروزی موسوی و دو مرحله‌ای شدن انتخابات جلوگیری کند. پیش فرض اصلی که خامنه‌ای را به این دستاوردها کشانید:

اصل: ورود موسوی به صحنه انتخابات باعث مشارکت حداکثری مردم خواهد شد و این اصل درست مقابل اصل زیربنای سناریوی اول خامنه‌ای بود چراکه آنچنانکه مطرح کردیم در سناریوی اول خامنه‌ای اصل اولی که خامنه‌ای به عنوان پیش فرض در نظر گرفته بود بوجود آوردن شرایط برای مشارکت حداقلی بود تا با ۷ تا ۱۱ میلیون رای بتوان پیروزی احمدی نژاد را محقق ساخت، طبیعی است که با قطعی شدن مشارکت حداکثری و به صحنه آمدن آن جمعیت ۲۰ میلیون نفر خاموش به صحنه تمامی شرایط و پیش فرض‌های خامنه‌ای تغییر خواهد کرد چراکه امکان پیروزی احمدی نژاد به هیچ وجه برای خامنه‌ای نخواهد بود، اینجا بود که خامنه‌ای تصمیم به تنظیم سناریوی جدیدی گرفت که این سناریوی مرگ سیاسی خامنه‌ای را رقم زد چراکه اصول سناریوی دوم خامنه‌ای درست برعکس سناریوی اول بود:

۱ - مشارکت حداکثری با ورود میرحسین امری محتوم خواهد بود که باید به آن بالاجبار تن دهیم.

۲ - کاندیداتوری احمدی نژاد در هر شرایط برای جریان راست امری لایتنیغیر خواهد بود، چراکه تنها احمدی نژاد است که در این شرایط با وصله و پینه می‌توان تمامی جناح‌های جریان راست روی آن بسیج کرد.

۳ - امکان رای‌گیری در مشارکت حداکثری برای جریان راست بیشتر

خرداد و ۲۵ خرداد و... باز خامنه‌ای نقش اتابک اعظم را فراموش نکرد و خود را صاحب عزا اعلام کرد آنچنانکه در سخنرانی مراسم تنفیذ در ۱۲ مرداد مشاهده کردیم.

حال پس از طرح مقدمه فوق می‌توانیم به بررسی موضوع فوق یعنی اینکه چرا سناریوی دوم خامنه‌ای به تکوین جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد انجامید، بپردازیم. قبل از اینکه به پاسخ سوال فوق بپردازیم جهت تشحیذ ذهن بهتر است چند سوال مقدماتی در این رابطه مطرح کنیم:

سوال اول: بسیج قشر متوسط پشت کاندیداتوری موسوی به چه دلیل بود؟ آیا ریشه در برنامه و پلانقرم موسوی داشت یا نفرت از دسپاتیزم سیاسی و پوزیتیویسم فقهاتی و بینش ارتدوکس و عوام فریب احمدی نژاد؟ یا اعتماد به حمایت خاتمی و رفسنجانی یا سابقه تاریخی میرحسین موسوی؟

آنچه به طور مشخص می‌توان در پاسخ این سوال مهم مطرح کرد اینکه اولاً ساپورت قشر متوسط از موسوی به خاطر برنامه موسوی نبود چراکه در زمان حضور موسوی برنامه‌های جز اعلامیه ۸ ماده‌ای خمینی (که از آن به عنوان پلانقرم خود یاد کرد) چیز دیگری عرضه نکرد، ثانیاً سابقه تاریخی میرحسین هم در ذهنیت توده‌های ما دوران طلایی نبوده و نیست، ثالثاً موسوی در زمان حضور عاری از هر گونه تشکیلات و سازماندهی بود، رابعاً حمایت خاتمی از موسوی اگر از آنچنان پتانسیلی برخوردار بود، خود خاتمی می‌آمد و دیگر نیاز به عقب نشینی در برابر موسوی نبود. بنابراین آنچه می‌ماند فقط و فقط موضوع آخر یعنی نفرت توده‌های شهری ما از دولت احمدی نژاد و حمایت خامنه‌ای از احمدی نژاد بود که هر آلترناتیوی حتی اگر شمر و یزید هم بودند از این دو لیدر بهتر می‌دانستند. آنچنانکه در سال ۷۶ در برابر کاندیداتوری ناطق نوری - خامنه‌ای توده‌های ما همین عکس‌العمل را نشان دادند بنابراین بطور مشخص در رابطه با ریشه تکوینی جنبش ۲۲ باید بگوئیم که ریشه تکوین جنبش ۲۲ خرداد یک ریشه نفی بود نه اثباتی و همین موضوع بود که از همان آغاز جنبش آبستن بیماری کرد.

سوال دوم: اگر ریشه حضور مردم در دو انتخابات ۷۶ و ۸۸ نفرت از رژیم فقهاتی بود، چرا انتخابات ۲۲ خرداد به جنبش انجامید اما انتخابات ۷۶ نه؟ آنچه باید در رابطه با پاسخ به سوال دوم مطرح کنیم اینکه در انتخابات ۷۶ مردم می‌دانستند که رژیم فقهاتی و در راس آن خامنه‌ای قصد عقب نشینی و مصالحه و معامله با خاتمی را دارد، اما در انتخابات ۲۲ خرداد از طریق حمایت‌های علنی و مخفی که خامنه‌ای از یک سال پیش از احمدی نژاد می‌کرد مردم به این یقین رسیده بودند که خامنه‌ای به هیچ وجه حاضر به عقب نشینی در برابر خواسته مردم که نفی احمدی نژاد می‌باشد، نیست و همین موضوع بود که از همان آغاز خرداد ماه به تدریج که تنور انتخابات گرم می‌شد حمایت از موسوی به صورت رفراندم نانوشته‌ای بر علیه کل رژیم به خصوص در شهرهای بزرگ در آمد و این حقیقتی بود که هاشمی در نامه ۱۶ خرداد خود به خامنه‌ای به آن اذعان کرد. به طور مشخص از ۱۲ خرداد ۸۸ به ترتیب که به ۲۲ خرداد نزدیک می‌شدیم صف بندی توده‌های شهری از مخالفت با احمدی نژاد به مخالفت با رژیم فقهاتی تبدیل می‌شد که این موضوع عامل اصلی استحاله پروسه انتخاباتی ۲۲ خرداد به جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد گردید.

سوال سوم: خامنه‌ای از مناظره تلویزیونی چه دنبال می‌کرد چه محصولی از مناظره درو کرد؟ به طور مشخص آنچه خواسته خامنه‌ای از مناظره تلویزیونی بود بی آبرو کردن هاشمی رفسنجانی در نگاه مردم بود، چراکه خامنه‌ای به نیکی به این امر واقف بود که حضور هاشمی در تیم سه نفری (موسوی - خاتمی - هاشمی) باعث ارتقاء شعار تغییر موسوی از دولت به رهبری می‌رسد که این موضوع موجودیت رژیم

مقدمتا باید مستحضر باشیم که علت اینکه جنبش ۲۲ خرداد را جنبش اجتماعی می‌نامیم بدین خاطر است که بستر طبقاتی جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد قشر متوسط می‌باشد همانی که به غلط طبقه متوسط می‌نامند و از آنجائیکه قشر متوسط یعنی قشر خرده بورژوازی شهری به صورت طیف طبقاتی در سه لایه خرده بورژوازی غیر مرفه، خرده بورژوازی نیمه مرفه و خرده بورژوازی مرفه در تمامی اندام‌های تولیدی - توزیعی و خدماتی جامعه به صورت گسترده حضور دارند که با توجه به بحران طبقاتی و بحران ساختاری جامعه حجم کمی قشر خرده بورژوازی شهری ما در سه لایه مطرح شده فوق از مجموع کمی طبقات زحمت کش کارگر و کشاورز و طبقه استثمارگر بورژوازی بیشتر می‌باشد. البته برتری قشر خرده بورژوازی شهری در جامعه ما نه فقط جنبه کمی بر طبقات زحمتکش و طبقه استثمارگر بورژوازی دارد، بلکه به لحاظ ذهنی این قشر نسبت به دو بخش طبقاتی دیگر جامعه ما از برتری برخوردار می‌باشد و همین امر باعث شده است که موتور تمامی تحولات سیاسی تاریخی ما از مشروطیت تا امروز اعم از نهضت مقاومت ملی دکتر مصدق، بلوای ۱۵ خرداد، انقلاب فقهانی ۲۲ بهمن و بالاخره جنبش ۲۲ خرداد توسط این قشر استارت بخورد و در یکدکشی جنبش‌های دیگر آنچنان از پتانسیل بالائی برخوردار می‌باشد که در سال ۵۷ در عرض ۲۴ ساعت یعنی از تاریخ ۱۷ شهریور ۵۷ لغایت ۱۸ شهریور ۵۷ توانست کل طبقه کارگر ما به حرکت در آورد و تا آخر پیروزی انقلاب فقهانی ۲۲ بهمن ۵۷ رهبری جنبش کارگری را در کف خود نگه دارد و به همین ترتیب در رابطه با جنبش زنان و جنبش دانشجویی این قشر فراگیر جامعه ما در بستر تاریخ جنبش سیاسی تاریخ ما عمل کرده است، آنچه باید در رابطه با آفت‌شناسی نهضت‌ها و انقلابات گذشته تاریخ کشورمان بگوئیم اینکه در تحلیل نهانی ریشه تمامی آفت‌ها گذشته تاریخ کشورمان بازگشت پیدا می‌کند به روانشناسی این قشر که به صورت ایپیدی به لایه‌های مختلف جامعه گسترش می‌دهد. در رابطه با آفت‌شناسی جنبش ۲۲ خرداد هم باید باز به آفات روانشناسی قشر خرده بورژوازی شهری جامعه ما بپردازیم چراکه آنچنانکه قبلاً هم ذکرش رفت سکاندار جنبش ۲۲ خرداد همین قشر فراگیر خرده بورژوازی شهری بوده است. برای بررسی روانشناسی قشر خرده بورژوازی شهری کشورمان باید مقدمتا در نظر داشته باشیم که فونکسیون اجتماعی - سیاسی این قشر در لایه‌های مختلف آن صورت یکسانی نداشته و از لایه غیر مرفه تا لایه مرفه آن از خودویژگی‌های روانشناسی طبقاتی برخوردار می‌باشند. ولی به هر حال اصول کلی مشترک روانشناسی این بخش عبارتند از:

۱ - غیر متشکل و پراکنده؛ ۲ - دنبال رو و غیر مستقل؛ ۳ - مذهبی و سنت‌گرا؛ ۴ - خونونت‌گرا و آنتاگونیست طلب؛ ۵ - عجول و مایوس از مبارزه درازمدت؛ ۶ - واگرا در بستر درازمدت مبارزه

آگاهی به همین کاراکتر و تیپولوژی خرده بورژوازی است که خامنه‌ای و رژیم فقهاتی حاکم کوشیدند در عرصه مقابله با جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد از همین پاشنه آشیل طبقاتی استفاده کنند و جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را به بستر سکتاریسم بکشاند که برای انجام این مقصود ترفندهائی که خامنه‌ای جهت مقابل با جنبش پیش کشید آنچنانکه در پلانقرم ضد جنبش او در نماز جمعه ۲۹ خرداد دیدیم، عبارت بود از:

۱ - تهدید به خشونت و سرکوب که به طور عریان خامنه‌ای در خطبه نماز ۲۹ خرداد اعلام کرد.

۲ - تحریک احساسات و مظلوم نمائی که خامنه‌ای با معلول نمائی خود از این ترفند در نماز فوق استفاده کرد.

۳ - فرار از جلو و محکوم کردند حمله به خوابگاه دانشجویی توسط نیروهای شخصی پوش خامنه‌ای که در نماز فوق، خامنه‌ای با بیان اینکه دل من از سرکوب خوابگاه دانشگاه در ۲۴ خرداد خون است، مانند اتابک اعظم در انقلاب مشروطیت اولین کسی بود که برای عزای قربانیان خوابگاه لباس سیاه به تن کرد - البته در رابطه با قربانیان ۳۰

از ۲۳ خرداد تا ۲۹ خرداد؛ ب - جنبش ۲۲ خرداد از ۲۹ خرداد تا ۲۶ تیر؛ ج - جنبش ۲۲ خرداد از ۲۶ تیر ماه تا امروز

جنبش ۲۲ خرداد از ۲۳ خرداد تا ۲۹ خرداد:

الف - با اعلام سناریوی نتیجه انتخابات از جمعه شب ۲۲ خرداد و مکانیزی که رژیم فقهاتی در تهران به طور ویژه توسط حکومت نظامی اعلان نشده جهت کنترل شرایط بعد از انتخابات پیش گرفت توده‌ها را به صورت غیر مترقبه در برابر امر کودتا بسیار مهندسی و مخملی خامنه‌ای قرار داد.

ب - بر آورد حجم رای سازی خامنه‌ای در کودتای مخملی فوق بین ۱۳ تا ۱۴ میلیون رای بود که به صورت بسیار مهندسی توسط سربازان گمنام امام زمان و بسیج و باند لباس شخصی‌ها و سپاه تحت مدیریت وزارت کشور و محمد صادق محصولی صورت گرفت.

ج - در هیرارشی تعداد آراء کاندیداها باز پیامی از طرف خامنه‌ای به کاندیداها و مردم بود، چراکه اعلام ۲۴ میلیون نهمصد هزار رای احمدی نژاد برای دو منظور شکل گرفته بود اول اینکه خامنه‌ای می‌خواست توسط این حجم رای امکان دو مرحله‌ای شدن انتخابات که کاملاً به زیان خامنه‌ای بود و قطعاً باعث پیروزی موسوی می‌شد را از میان بردارد، در ثانی توسط این حجم رای اسطوره رای خاتمی را بشکند که به عنوان که پیوسته جناح رقیب به عنوان برگه هویتی خویش از آن موضوع وام می‌گرفته‌اند و اما در رابطه با تعداد ۱۳ میلیون رای موسوی خامنه‌ای سعی داشت، اولاً موسوی را در آینده از هر گونه تلاشی مایوس کند چراکه حجم ۱۰ میلیون اختلاف رای شعار دیگری غیر از ابطال انتخابات برای موسوی باقی نمی‌گذاشت البته این موضوع یکی از محورهای صحبت خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد بود که خامنه‌ای در آن صحبت خود از این فاصله زیاد بین آراء اعلام شده احمدی نژاد و موسوی به عنوان دلیلی جهت رد شعار تخلف در آراء جناح رقیب استفاده کرد، ثانیاً ارزش و جایگاه اجتماعی موسوی را پائین تر از خاتمی و هاشمی رفسنجانی قلمداد کند تا نقش پرچم بودن موسوی در برابر رهبری توسط خاتمی بدون پشتوانه جلوه دهد و اما در رابطه با تعداد رای اعلام کربوی که نه تنها از تعداد رای رضائی محلل انتخاباتی رژیم فقهاتی کمتر بود بلکه حتی از میزان رای باطله اعلام شده توسط رژیم فقهاتی کمتر بود که هدف خامنه‌ای از این امر فقط و فقط تیر خلاص زدن به کربوی بود تا برای همیشه خود را از عرصه سیاست و رقابت کنار بکشد.

د - پس از اعلام نتایج آراء در ۲۳ خرداد و اعلام حکومت نظامی اعلام نشده از طرف خامنه‌ای رژیم فقهاتی کوشید با اعلام جشن پیروزی در ۲۴ خرداد در مصلاهی تهران و بعد میدان ولی عصر موضوع را برای رقیب تمام شده جلوه دهد و دیگر حتی مطابق قانون خود رژیم منتظر تانید شورای نگهبان هم ننشیند این حرکت‌های فرمالیته دولت کودتا بود که جنبش ۲۲ خرداد از روز ۲۳ خرداد با اینکه موسوی اعلامیه خویشتن داری داده بود، وارد عمل کرد. البته در روزهای ۲۳ و ۲۴ خرداد به دلیل اینکه رهبری جنبش که در راس آن میرحسین موسوی قرار داشت هنوز خود را وارد هدایتگری جنبش بعد از ۲۳ خرداد نکرده بود، حرکت جنبش ۲۲ خرداد به صورت پراکنده و غیر منسجم بود و بیشتر در شهرهای بزرگ مثلاً جمعی در میدان ونک در همان روز ۲۳ خرداد تجمع اعتراضی کردند که به شدت از طرف خامنه‌ای توسط لباس شخصی‌های خامنه‌ای سرکوب شدند جمعی در خوابگاه امیرآباد تجمع کردند که به شدت از طرف لباس شخصی‌های خامنه‌ای سرکوب گردیدند، بطوریکه در ۲۹ خرداد اولین کسی که لباس سیاه پوشید و برای سرکوب تجمع خوابگاه امیرآباد اشک تمساح ریخت، خود خامنه‌ای بود.

ه - از روز ۲۵ خرداد رسماً موسوی و روحانیون مبارز و حزب

فقهاتی را در خطر نابودی قرار می‌دهد و رشته‌های سی ساله رژیم فقهاتی را پنبه می‌کند و به همین خاطر بود که در مناظره موسوی - احمدی نژاد برخلاف موسوی که خود را آماده کرده بود تا سیاست‌های اقتصادی - فرهنگی - اجتماعی احمدی نژاد را به چالش بکشد احمدی نژاد از همان آغاز مدیریت مناظره را با طرح فسادهای مالی - رانتی هاشمی - ناطق نوری - موسوی - صفائی فراهانی جلسه مناظره را بدل به یک شیپور تبلیغاتی بر علیه هاشمی - موسوی - خاتمی کرد که در واکنش عکس‌العملی خود موسوی هم به جای اینکه مناظره را به گردونه اصلی آن که نقد برنامه‌های گذشته احمدی نژاد بود، بکشاند دست به افشاگری‌های فساد مالی - اداری باند احمدی نژاد از محمد صادق محصولی گرفته تا سرقت‌های میلیاردی اعلام شده دولت احمدی نژاد توسط دیوان محاسبات مجلس و این موضوع در اینجا بود که مناظره تلویزیونی موسوی - احمدی نژاد به ضد خود بدل شد و کل رژیم فقهاتی برای مردم فاسد و دزد و رانت خوار و... مطرح شد و این محصولی بود که خامنه‌ای از مناظره تلویزیونی برداشت کرد. چراکه او باد کاشت ولی طوفان درو کرد و همین موضوع عامل اصلی فراگیر شدن جنبش ۲۲ خرداد شد.

سوال چهارم: از چه مقطعی خامنه‌ای تصمیم به کودتای مخملی یا کودتای نرم یا کودتای انتخاباتی گرفت؟ آنچه به طور مشخص می‌توان در پاسخ این سوال مطرح کرد اینکه از زمانی که خامنه‌ای اولاً دریافت که انتخابات ۲۲ خرداد یک انتخابات حداکثری خواهد بود، در ثانی مثلث رقیب با ورود موسوی قصد دست اندازی به رهبری دارد، اینجا بود که امکان هیچ گونه عقب نشینی برای خامنه‌ای نماند و تصمیم کودتا تنها راه حفظ قدرت برای او که این موضوع باید تحت رهبری محمد صادق محصولی و بسیج و لباس شخصی‌های خامنه‌ای انجام گیرد.

۲۲ خرداد برای توده‌ها رفراندم بود، برای خامنه‌ای کودتا: به هر حال جنبش ۲۲ خرداد با این زمینه‌ها از قبل از انتخابات ۲۲ خرداد شکل گرفت و در روز ۲۲ خرداد توده‌ها خود را آمده حضور در یک رفراندم علیه رژیم فقهاتی کردند و به همین خاطر بود که حضور حداکثری مردم در این انتخابات یا رفراندم شکل گرفت و مردم با دیدن کلکتیو و پتانسیل تان سیته خود در پای صندوق‌های رای، به یک خودآگاهی اجتماعی رسیدن که این خودآگاهی برای توده‌ها باعث دستاوردهائی گردید که اهم آن‌ها عبارت بودند از:

۱ - توده‌های شهری ما برای اولین بار به جای رای تکلیفی گذشته که با فتوای علما به پای صندوق رای می‌آمدند و با فتوای علما به کسی که علما می‌خواستند رای می‌دادند، به رای حقی ایمان پیدا کردند و آن این بود که انتخابات و رای گیری و رای دادن را حق خود می‌دانستند و برای تعیین سرنوشت خویش است و عطا شده از طرف هیچ کس و قابل معامله با هیچ چیز، جز سرنوشت. آنچنانکه اقبال در تعریف رای حقی می‌گوید: «خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش بدست خویش بنوشت - به آن ملت سرکاری ندارد که دهقانش برای دیگری کشت»

۲ - آنچنانکه محسن رضائی محلل سناریوی کودتای انتخاباتی خامنه‌ای گفت: «در انتخابات ۲۲ خرداد برای اولین بار مردم رای خود را ناموس خود دانستند و مانند ناموس از آن پاسداری می‌کردند.»

و به این ترتیب پروسه انتخابات - کودتا - جنبش اجتماعی - رفراندم در روز ۲۳ خرداد با هم تلاقی کردند و آتش فشانی که هاشمی در نامه ۱۶ خرداد خود پیش بینی کرده بود بر گورستان کودتای خامنه‌ای شروع به فعالیت کرد و شیرینی را بر مذاق سردمداران رژیم فقهات تلخ کرد.

برای بررسی جنبش ۲۲ خرداد بعد از رفراندم ۲۲ خرداد باید جنبش را در سه فرآیند زمانی مورد بررسی قرار دهیم: الف - جنبش ۲۲ خرداد

انتخابات با یک سری عقب نشینی در عرصه باز خوانی بخشی از رای‌ها مثلاً حداکثر تا ۵۰٪ تمام کند، به عبارت دیگر تا روز ۲۸ خرداد شعار موسوی ابطال انتخابات و عبور از خامنه‌ای بود، شعار کروی ابطال انتخابات توسط خامنه‌ای بود، شعار خامنه‌ای بازخوانی رای‌ها و عدم ابطال انتخابات و انجام کودتای نظامی و سرکوب رقیب بود، شعار هاشمی رفسنجانی عبور از احمدی نژاد بوسیله خامنه‌ای و حاضر شدن خامنه‌ای به مشارکت رقیب در کل نظام نه فقط دولت.

مرحله دوم جنبش ۲۲ خرداد از ۲۹ خرداد تا ۲۶ تیر ماه:

بالاخره روز ۲۹ خرداد با صف بندی‌های شعارهای فوق فرا رسید و جریان رفرمیسم قدرت در تصمیم نهایی به عدم شرکت در نماز جمعه خامنه‌ای گرفت که خود این عدم شرکت جریان رقیب در نماز جمعه خامنه‌ای از نظر خامنه‌ای به معنای وحدت جریان رقیب جهت عبور از خامنه‌ای تلقی شد نه فقط دولت. قابل ذکر است که جریان رقیب در مدت یک هفته بعد از انتخابات و به خصوص بعد از راهپیمایی ۲۵ خرداد به شدت پروسه همگرایی را پشت سر گذاشته و توانسته بود در سطح رهبری خود علاوه بر کروی و موسوی خوئینی حتی سید حسن خمینی را هم جذب کند و تقریباً کل جریان مخالف جریان راست را پشت سر موسوی بسیج نماید.

نماز جمعه ۲۹ خرداد خامنه‌ای اولتیماتوم بود نه فصل الخطاب: پس از اینکه خامنه‌ای در روز جمعه ۲۹ خرداد به پایکوت یک دست نماز جمعه او از طرف جریان رقیب یقین پیدا کرد، کوشید که در نماز جمعه شمشیر را بر علیه رقیب از رو ببندد و با آمادگی که از قبل جهت سرکوب جنبش ۲۲ خرداد پیدا کرده بود، نماز جمعه را از صورت فصل الخطاب به اولتیماتوم بر علیه جریان رقیب و جنبش ۲۲ خرداد تبدیل کرد. اصول محوری اولتیماتوم خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد عبارت بودند از:

- ۱ - تائید انتخابات و رد شعار ابطال انتخابات.
- ۲ - طرح شعار بازخوانی رای‌ها حداکثر تا ۱۰٪ به جای شعار ابطال.
- ۳ - اعلام پیوند خود با جریان راست پوزیتیویسم مصباح یزدی - جنتی - احمدی نژاد و مرزبندی با هاشمی رفسنجانی و جناح‌های دیگر رقیب (همان خواسته‌ای که جناح مصباح یزدی - جنتی - یزدی - احمدی نژاد از همان آغاز در پی انجام آن بودند).
- ۴ - اعلام فراخوان نیروهای خودی جهت کودتای نظامی و سرکوب همه جانبه جریان رقیب.
- ۵ - حمایت بی چون و چرا از احمدی نژاد و باند او.

به هر حال نماز جمعه ۲۹ خرداد با این اولتیماتوم به پایان رسید در حالی که جریان رقیب طبق فراخوانی که روحانیون مبارز در ۲۸ خرداد در راهپیمایی میدان توپخانه اعلام کرده بود، خود را آماده راهپیمایی ۳۰ خرداد میدان انقلاب - میدان آزادی می‌کرد که قطعاً با این اولتیماتوم خامنه‌ای راهپیمایی یا تظاهرات ۳۰ خرداد دیگر هیچ پیمایی جز عبور از کودتا و خامنه‌ای نخواهد داشت؛ لذا در همین رابطه بود که جریان خامنه‌ای تا دقیقه ۹۰ کوشید تا روحانیون مبارز را وادار کند تا در سایت خود فراخوانی تظاهرات ۳۰ خرداد را پس بگیرد ولی عقب نشینی روحانیون مبارز از فراخوانی ۳۰ خرداد به مثابه جدائی رهبری جریان رفرمیسم از جنبش ۲۲ خرداد بود. به همین خاطر روحانیون مبارز تا ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۳۰ خرداد یعنی یک ساعت بعد از شروع راهپیمایی اعلامیه‌ای عقب نشینی صادر نکرد و زمانی در سایت خود به صدور عدم برگزاری راهپیمایی اقدام کرد که جنبش ۲۲ خرداد در خیابان آزادی به جنگ خیابانی با نیروهای خامنه‌ای مشغول بود. این بود که اولتیماتوم روز ۲۹ خرداد خامنه‌ای بدل به جنگ خیابانی ۳۰

مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی وارد هدایتگری جنبش ۲۲ خرداد شدند و توانستند راهپیمایی تاریخی چهار میلیون نفری ۲۵ خرداد در تهران که از میدان آزادی تا میدان امام حسین بود، بر پا کنند و با این راهپیمایی که در ضمن عمل به صورت یک رفراندوم اعلام نشده بر علیه رژیم در آمد کلیت نظام فقهاتی را در داخل و خارج به زیر سوال بکشاند و حرکت جنبش ۲۲ خرداد را به شدت فراگیر کند.

و - اگرچه فونکسیون راهپیمایی ۲۵ خرداد به عنوان بزرگترین راهپیمایی تاریخ ایران متفاوت بود اما مهم‌ترین تأثیری که این راهپیمایی ایجاد کرد برای خامنه‌ای بود (که مستقیماً با هلی کوپتر بالای سر راه پیمایان، راهپیمایی را رصد می‌کرد) که او را وادار ساخت تا اقدام به ارائه سناریوی سوم خود (که جانشین کردند کودتای نظامی به جای کودتای مخملی ۲۲ خرداد بود) بکند.

ز - در سناریوی کودتای نظامی خامنه‌ای که از شب ۲۶ خرداد پس از راهپیمایی ۲۵ خرداد و پس از ملاقات خامنه‌ای با میرحسن و شکست مذاکره او با میرحسن تکوین پیدا کرد، این اصول عملی تدوین گردید:

- ۱ - عدم ارائه هر گونه مجوز قانونی جهت راهپیمایی به جریان رقیب در تهران و شهرستان‌ها.
- ۲ - به خشونت کشانیدند هر گونه راهپیمایی جریان رقیب توسط لباس شخصی‌ها و بسیج و سربازان گمنام امام زمان خامنه‌ای.
- ۳ - آماده کردند بازداشتگاه‌های ابوغریب و گوانتانامو و... (مثل کهریزک) به جای استادیوم کودتای پینوشه بر علیه آینده در شیلی.
- ۴ - شروع دستگیری‌های سران جریان رقیب به صورت گسترده.
- ۵ - قطع تمامی امکانات ارتباطی بین افراد جنبش از اس ام اس گرفته تا خود تلفن همراه و...
- ۶ - تاریخ شروع کودتای نظامی از بعد از اتمام حجت خامنه‌ای در نماز جمعه روز ۲۹ خرداد اعلام گردید.

۷ - کشتار خیابانی، دستگیری‌های فراگیر، شکنجه و اعتراف گیری و... ایجاد فضای رعب و سرکوب در جامعه و... از مکانیزم‌هایی بود که خامنه‌ای در سناریوی سوم خود یعنی کودتای نظامی به آن توسل جست.

اگرچه جریان رقیب تحت رهبری جنبش ۲۲ خرداد بر پایه تأثیری داخلی و خارجی که راهپیمایی ۲۵ خرداد ایجاد کرده بود، کوشید در فاصله ۲۵ تا ۲۹ خرداد سه راهپیمایی دیگر در میدان ونک تا ساختمان صدا سیما و در میدان ۷ تیر تا میدان ولی عصر و در میدان توپخانه ایجاد کند و تلاش می‌کرد تا با راهپیمایی روزمره رژیم فقهاتی و در راس آن‌ها خامنه‌ای را وادار به عقب نشینی کند و در همین راستا بود که در آخرین راهپیمایی که در روز پنجشنبه ۲۸ خرداد در میدان توپخانه انجام گرفت، روحانیون مبارز اعلامیه داد و در آن برای راهپیمایی بعدی که در میدان انقلاب تا میدان آزادی در روز شنبه ۳۰ خرداد صورت می‌گیرد اعلام فراخوانی داد، غافل از اینکه رژیم فقهاتی خود را تمام عیار آماده کرده است که از روز شنبه مطلقاً کودتای نظامی را به اجرا گذارد. البته در رابطه با شرکت در نماز جمعه ۲۹ خرداد خامنه‌ای اگرچه در ابتدا بین کروی و موسوی اختلاف نظر پدید آمد، بدین ترتیب که کروی معتقد بود که با پیراهن مشکی به علامت عزای کشته شدن شهدای راهپیمایی ۲۵ خرداد در نماز جمعه خامنه‌ای شرکت کنیم اما موسوی هر گونه هماهنگی با خامنه‌ای را امری اضافی تلقی می‌کرد و معتقد بود در رابطه با نیل به خواسته‌ها باید از خامنه‌ای عبور کنیم. اما کروی تا روز ۲۹ خرداد هنوز به عبور از خامنه‌ای نرسیده بود به هر حال نظر موسوی مورد قبول واقع شد و در نماز جمعه ۲۹ خرداد خامنه‌ای با اینکه از یک هفته قبل رژیم فقهاتی شب و روز بر طبل تبلیغاتی جهت حضور نیروهای جریان رقیب می‌کوبید و می‌کوشید قبل از کودتای نظامی ۳۰ خرداد قضیه را با تحمیل پیروزی احمدی نژاد و تثبیت خودش و رد کردن شعار ابطال

جریان رفرمیسم در دانشگاه تهران بیانیه و پلاتفرم خود را که عبور از احمدی نژاد و باند مصباح یزدی بود اعلام کند. به همین دلیل بود که این موضوع مورد حمایت جریان رفرمیسم قرار گرفت و فراخوانی از جنبش قرار شد هاشمی در نماز جمعه ۲۶ تیرماه اعلام مواضع جدید جریان رقیب و جنبش بنماید.

جنبش ۲۲ خرداد در سومین مرحله از ۲۶ تیرماه تا امروز:

نماز جمعه ۲۶ تیر هاشمی رفسنجانی فصل الخطاب جریان رقیب با خامنه‌ای:

با توجه به شرایط فوق بود که یک مرتبه روز ۲۶ تیر و نماز هاشمی از طرف دو جریان حاکم و جریان رفرمیسم به عنوان یک سرفصل مطرح گردید. از یک طرف جناح راست حاکم به رهبری خامنه‌ای سعی می‌کرد که با سازماندهی و تبلیغات و فشار مراجع دولتی مثل مکارم و غیره، هاشمی را بین منگنه قدرت قرار دهند تا از مرزبندی با خامنه‌ای (برعکس آن چیزی که خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد کرد) بپرهیزد و از طرف دیگر جریان رقیب سعی می‌کرد تا هاشمی در نماز جمعه ۲۶ تیر بیانیه جدید آن‌ها را با خامنه‌ای در میان بگذارد. این بود که آنچنانکه جریان خامنه‌ای پیش بینی می‌کرد بزرگترین نماز جمعه تاریخ کشور با حضور سران جریان رفرمیستی و اعم از کربوبی - خاتمی - موسوی - نوری و... (برعکس نماز ۲۹ خرداد خامنه‌ای که یک نماز جمعه دولتی بود) تشکیل شد و حضور نیروهای خامنه‌ای فقط جهت سرکوب و به هم زدن نماز بود، چراکه خود نماز جمعه ۲۶ تیر هاشمی برای حتی خود جریان خامنه‌ای اعلام آلترناتیو هاشمی بود، اینجا بود که هاشمی در این نماز جمعه کوشید که محورهای زیر را در برابر جریان خامنه‌ای به عنوان فصل الخطاب جریان رقیب مطرح کند:

۱ - اعلام اصل زیربنایی ضد ولایت فقیه معیار مشروعیت نظام به مردم، به جای اصل مورد ادعای باند مصباح یزدی که مشروعیت نظام به امام زمان و جانشینی امام زمان یعنی خامنه‌ای می‌دانستند.

۲ - اعلام بحرانی بودن وضعیت کل نظام.

۳ - اعلام مساله دار بودن کل انتخابات.

۴ - اعلام خواسته کوتاه مدت و حداقلی جریان رقیب (که عبارت بود از الف - آزادی زندانیان سیاسی ب - عذر خواهی خامنه‌ای از زندانیان و خانواده شهداء ج - جبران خسارت‌ها توسط خامنه‌ای).

۵ - بایکوت حمایت از خامنه‌ای حتی در حد نام بردن از او بطوریکه در کل سخنرانی خود فقط یکبار به حاشیه از او نام برد، برعکس خامنه‌ای که در نماز جمعه ۲۹ خرداد خود اگر چه کوشید در برابر احمدی نژاد، خانواده هاشمی را از خود هاشمی جدا کند ولی از شخص هاشمی به عنوان یار ۵۰ ساله خود دفاع عاطفی و مرزبندی فکری کرد.

آنچنانکه پیش بینی می‌شد از فردای نماز جمعه، هاشمی جناح پوزیتیویسم راستگرای حاکم به رهبری محمد یزدی وارد جنگ علنی با هاشمی شدند و کوشیدند با طرح مساله مشروعیت و مقبولیت مانند گذشته نقش مردم فقط نقش ابزاری بدانند و مشروعیت و مقبولیت نظام حاکم را به امام زمان حواله کنند و البته در حمله به هاشمی از این جلوتر رفتند و خواسته دیگر هاشمی مانند آزادی زندانیان سیاسی و ایجاد مناظره‌های برابر تلویزیونی را به مسخره گرفتند. خود خامنه‌ای تا ۱۲ مرداد یعنی روز تنفیذ احمدی نژاد کوشید در برابر صحبت‌های هاشمی سکوت کند تا ببیند وزنه به کدام طرف گرایش پیدا می‌کند، در جناح روحانیت منهای جریان رفرمیسم که همگی از هاشمی و بیانیه او دفاع کردند، در رهبری جریان راست روحانیت دو دستگی ایجاد شد بطوریکه بخش اعظم خبرگان و جامعه روحانیت و مدرسین مثل جوادی آملی و امینی و... از هاشمی دفاع کردند و حتی به اعتراض از جریان پوزیتیویسم و خامنه‌ای، نماز

خرداد گردید و خامنه‌ای توانست بر پایه تمهیدات قبلی کودتای خونین ۳۰ خرداد از خیابان آزادی با قتل و عام ده‌ها نفر شروع بکند و از بعد از این راهپیمایی یا بهتر است بگوئیم این جنگ خیابانی بود که سرپازان گمنام امام زمان وزارت به طور فراگیر وارد عمل شدند و به دستگیری فراگیر تمامی سران و مهره‌های جریان رفرمیسم از تمامی جناح‌های آن، اعم از جناح روحانیون، جناح کارگزاران، جناح مشارکت، جناح مجاهدین انقلاب اسلامی، جناح حزب اعتماد کربوبی و... پرداختند و تمامی بازداشتگاه‌های و زندان‌ها از ابوغریب و گوانتاناما (کپریزک و...) گرفته تا اوین و رجائی و... و به همین شکل در شهرستان‌ها پرداختند. دستگیری و کشتار و شکنجه و سرکوب جنبش ۲۲ خرداد به شدت به موازات سرکوب رهبری آن ادامه داشت و به موازات آن با برپائی شکنجه و فشارها در زندان‌های خود خامنه‌ای شروع به اعتراف گیری کردند جریان رفرمیسم که در مدت پانزده روز بعد از ۳۰ خرداد خود را در برابر ماشین کودتای نظامی - پلیسی خامنه‌ای باخته بود و جز پخش چند بیانیه رهبری جنبش ۲۲ خرداد را از کف داده بود، یواش یواش از بعد از ۱۵ تیر شروع به بازپایی و بازسازی خود کرد که اصول محوری که در این مرحله از حرکت خود در نظر گرفت عبارت بودند از:

۱ - آوردن فشار بر خامنه‌ای جهت ممانعت از اعتراف گیری سران جریان رفرمیسم، چراکه این امر باعث فاصله گیری جنبش از جریان رفرمیسم می‌شد.

۲ - تلاش در جهت پیوند جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد با جنبش دانشجویی ۱۸ تیر با در نظر گرفتن نزدیک شدن ۱۸ تیر که به موازات آن جنبش دانشجویی خود را آماده حضور فعال در عرصه جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد می‌کرد و از آن طرف ماشین نظامی - پلیسی کودتا هم سعی می‌کرد تا با تعطیلی دانشگاه‌ها و خوابگاه‌ها و ادارات دولتی و کشور تحت لوای ورود ریزگرد و غبار عراق، تمامی چشمه‌های جنبش ۱۸ تیر را خشک کند، تا به هر شکل که شده از اعتلای جنبش ۱۸ تیر و ۲۲ خرداد ممانعت نماید که شاید تا اندازه‌ای هم در این امر موفق شد یعنی توانست از اعتلای جنبش ۱۸ تیر و پیوند با جنبش ۲۲ خرداد جلوگیری کند که این موضوع یکی از خطرهای بود که از همان ابتدا خامنه‌ای به آن توجه داشت.

۳ - طرح شعار تشکیل حزب توسط موسوی که بعدا توسط حسین مرعشی و عزت سبحانی به جبهه بدل شد، تنها سوپاپ اطمینان تبلیغاتی بود که موسوی جهت حفظ رهبری خود بر جنبش ۲۲ خرداد در این شرایط مطرح کرد البته آن هم در عرصه حرف برای روحیه دادن به جنبش بود.

جنبش ۲۲ خرداد بعد از ۱۸ تیر:

پس از اینکه خامنه‌ای توانست توسط ماشین نظامی و پلیسی خود رهبری جنبش در تمامی سطوح در فاصله زمانی ۳۰ خرداد تا ۱۸ تیر را سرکوب و دستگیر و... کند و پس از اینکه توانست توسط کودتای نظامی - پلیسی خود جنبش ۱۸ تیر را در نطفه سرکوب کند و پس از اینکه توسط ماشین شکنجه و فشار خود در زندان‌ها توانست چهره‌های فرصت طلب و ضعیف جریان رفرمیسم را تسلیم کند و اعتراف بگیرد و به جز تکبیر پشت بام‌ها هر گونه صدائی را در نطفه خفه بکند، دوباره از موضع قدرت تصمیم گرفت هاشمی را از جریان هژمونی جنبش جدا کند و با بازخوانی دوباره او به نماز جمعه سکوت و غیبت هاشمی که برای خامنه‌ای در روحانیت و مجلس خبرگان و مجلس تشخیص مصلحت بحران ساز شده بود، پایان دهد. که این موضوع از جانب هاشمی به معنای قبول خامنه‌ای به عقب نشینی تلقی شد در نتیجه مورد پذیرش واقع شد و قرار شد هاشمی در روز جمعه ۲۶ تیرماه سکوت خود را در برابر کودتای خامنه‌ای بشکند و به عنوان نماینده جنبش ۲۲ خرداد و نماینده

"سخن روز - بقیه از صفحه اول"

این بار با اقدام فرار از جلو سعی می‌کند که با جنابیت‌های قرون وسطائی رژیم فقاقت از ۲۳ خرداد ماه تا به امروز در عرصه‌های مختلف زندان‌ها و خوابگاه‌های دانشگاه و تظاهرات آرام خیابانی مردم آتش خشم توده‌ها و دانشجویان و معلمان و دانش آموزان را خاموش نماید تا به راحتی بتواند خود را آماده سرکوب جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش دانش آموزان و جنبش اجتماعی سرکوب شده ۲۲ خرداد بنماید. به هر حال آنچه با فرا رسیدن مهر ماه بیش از هر چیز رژیم فقاقتی حاکم را به وحشت انداخته است اینکه (پس از سرکوب و دستگیری تشکلات طرفدار تز اصلاح از درون رژیم فقاقتی حاکم به صورت پنج تشکل: نرم و تدریجی و غیر قهرآمیز و پارلماناریسمی که در کادر حزب مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت - و سازمان ادوار تحکیم، تشکل روحانیون مبارز و حزب اعتماد ملی کربوبی، کارگزاران)، رهبری جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را به دست گرفته‌اند و در طول ۸ سال حاکمیت خود از سال ۷۶ تا سال ۸۴ نتوانستند بر مبنای این تز رفرمیستی خود حداقل خواسته خود را بر رژیم فقاقتی حاکم کنند با پاره شدن زنجیر پیوند جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد توسط سرکوب‌های خشن و قرون وسطائی همراه با فرا رسیدن ماه مهر و شروع سال تحصیلی جدید و سرازیر شدن بیش از ۱۵ میلیون نفر به دانشگاه‌ها و مدارس، جنبش دانشجویی بتواند با فعال شدن دوباره پس از سرکوب خشن ماه‌های اخیر بتواند به عنوان حلقه مفقوده یا زنجیر پیوند جنبش‌های مختلف:

الف - جنبش اجتماعی طبقه متوسط

ب - جنبش دانش آموزی

ج - جنبش معلمان

د - جنبش زنان

ه - جنبش کارگران

و - جنبش اقلیتهای قومی و...

در آید و با این عمل و تمامی زحمات، رژیم فقاقتی که از ۲۳ خرداد تا این زمان جهت پاره کردن نخ تسبیح پیوند جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ام از کشتار و شکنجه و اعتراف گیری و... کرده است، بر باد رود و زمینه از سرگیری سونامی ۲۵ خرداد را فراهم سازد. البته سونامی با هژمونی پیگیرتر و مقاوم‌تر و آینده بین‌تر که دیگر نه تنها تیغ اعتراف گیری و شکنجه‌های قرون وسطی و قتل و عام بر او تاثیر نخواهد کرد، بلکه با توجه به تجاری که از ۱۸ تیر ۷۸ تاکنون کسب کرده است به صورت انقلابی‌تر نه با شعار اصلاح از درون رژیم فقاقتی - آنچه‌انکه رهبری جنبش ۲۲ خرداد سر می‌داد - بلکه بر پایه شعار و استراتژی اصلاح از برون به رژیم فقاقتی این درس را بدهد که: «هر که باد کاشت طوفان درو خواهد کرد.»

ما و جنبش دانشجویی در سال تحصیلی جدید

به مناسبت فرا رسیدن مهر ماه و آغاز سال تحصیلی جدید و حساسیت شرایط سیاسی - اجتماعی - تاریخی کشورمان و قرار گرفتن جنبش دانشجویی در تند پیچ مسئولیت تاریخی خود مناسب می‌بینیم که در اینجا نکاتی چند با دانشجویان در میان بگذاریم:

تاریخ جنبش دانشجویی کشور ما حتی اگر دوره ۱۴ ساله دیکتاتوری رضا خان را نادیده بگیریم، از شهریور ۲۰ همراه با شروع جنبش

جمعه قوم را غیبت کردند. هاشمی هم در این رابطه سعی کرد با مسافرت به مشهد و ملاقات با مراجع دولتی و روحانیت مشهد درست زمانی که احمدی نژاد در مشهد بود سعی می‌کرد از طریق روحانیت به جهت عقب نشینی به خامنه‌ای فشار وارد کند و از انجام جلسه تنفیذ احمدی نژاد جلوگیری کند و این موضوع تا آنجا پیش برد که در جلسه با استادان دانشگاه علم و صنعت از خاتمی به عنوان روشنفکر و روشنگر یاد کرد، غافل از اینکه خامنه‌ای بیدی نبود که با این بادها بلرزد چراکه بالاخره خامنه‌ای تیر خلاص خود را به هاشمی و جریان رفرمیسم با تشکیل جلسه تنفیذ احمدی نژاد و پخش اعتراف‌های بریده‌های جریان مقابل زد و طی سخنرانی که در جلسه تنفیذ احمدی نژاد کرد تمامی اصول هاشمی را رد کرد و با تعریف احمدی نژاد تحت سه مشخصه شجاع - سختکوش و هوشمند ایمان دوباره خود به جناح پوزیتیویسم مرتجع راست اعلام کرد.

مواضع خامنه‌ای در جلسه تنفیذ احمدی نژاد تیر خلاصی بر بیانیه ۲۶ تیر هاشمی:

جلسه تنفیذ احمدی نژاد آنچه‌انکه پیش بینی می‌شد با بایکوت تمام عیار جریان رفرمیسم همراه گردید بطوریکه به غیر از صادق خرازی، احدی از جریان مقابل در جلسه حاضر نبودند و از همه مهم‌تر عدم حضور هاشمی رفسنجانی که خامنه‌ای جهت جریحه دار کردند هاشمی سعی کرد توسط احمد جنتی پر کند، همچنین عدم حضور سید حسن خمینی بود که جهت اعتراض به فرانسه مسافرت کرده بود. ه بهر حال جلسه تنفیذ به صورت یک جلسه صد در صد دولتی که همگی جریان راست بودند تشکیل شد که خود جلسه بزرگترین گواه شکست خامنه‌ای و انتخابات ۲۲ خرداد و بن بست دو کودتای ۲۲ خرداد و ۳۰ خرداد او بود. به هر حال آنچه از ترکیب جلسه تنفیذ مهم‌تر بود صحبت‌های خامنه‌ای بود که به صورت عریان و بی پرده در جلسه مطرح کرد که محورهای آن به شکل ذیل بود:

۱ - کل جریان رفرمیسم که خود را جریان پیرو خط خمینی می‌دانند تحت عنوان جریان مسجد ضرار پیامبر نفی سیاسی و عقیدتی و فکری کرد، البته در رابطه با عظمت این مرزبندی خامنه‌ای تنها کافی است که به جایگاه تشکیل مسجد ضرار و نقش منافقانه عبدالله ابن ابی در حرکت پیامبر توجه کنیم که خامنه‌ای در این سخن خود علاوه بر اینکه خود را جای پیامبر قرار داد، تمامی جریان رقیب باند عبدالله ابن ابی نامید.

۲ - تئوری مشروعیت و مقبولیت هاشمی رفسنجانی را رد کرد و از تئوری باند مصباح که حمایت تئوریک از ولایتش بود.

۳ - از اصل انتخابات ۲۲ خرداد حمایت کرد و شعار عبور از احمدی نژاد مردود دانست.

۴ - مواضع آینده جریان رقیب بر علیه احمدی نژاد را خصمانه اعلام کرد و پیشاپیش به نفی آن‌ها پرداخت.

۵ - با طرح این جمله که بعضی از خواص در جریان اخیر که آزمایشی بود به رای ما مردود شدند، مستقیماً هاشمی و سید حسن و خاتمی و موسوی و... رد کرد.

به هر حال با تنفیذ احمدی نژاد و حمایت بی چون و چرا و رد نظریه هاشمی توسط خامنه‌ای و پخش اعتراف زندانیان بریده جریان رفرمیسم تحت رهبری موسوی در برابر یک تند پیچ انتخاب قرار داده است و آن انتخاب بین جنبش یا مصلحت، چراکه خامنه‌ای هیچ منفذی جهت تحرک جریان رقیب برای رهبری جنبش باز نخواهد گذاشت و جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد هم مترصد زد و بندهای دو جریان بالا نمی‌نشیند، خود انتخاب می‌کند، ولی اگر انتخاب کرد دیگر حاضر نمی‌شود مانند گذشته دهنه خویش را در داستان رفرمیست‌ها قرار دهد.

پایان

کف بگیرد. اینجا بود که جنبش دانشجویی ما توانست اسطوره اختناق سپاه حاصل از کودتای ۲۸ مرداد را در خلاء نیروهای خیره در هم شکند و جنبش اجتماعی و جنبش کارگری سرکوب شده توسط رژیم کودتا را دوباره به حرکت وادارد و خود جنبش دانشجویی مهد پرورش انسان‌های بزرگی چون شریعت رضوی، یا بزرگ نیا، یا قندچی، یا بیژن جزنی، محمد حنیف نژاد، بدیع زادگان، سعید محسن، صفائی فراهانی، حمید اشرف، احمدزاده‌ها و... گردد که هر کدام از این دست پروده‌های جنبش دانشجویی خود قادر به هدایت جنبش اجتماعی - تاریخی کشورمان بودند.

مرحله سوم تاریخ جنبش دانشجویی از ۱۵ خرداد سال ۴۲ تا مهر ماه سال ۵۶ می‌باشد که در این مرحله به خاطر سرکوب قهرآمیز جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد و سیطره مطلق اتوکراتیک و استبداد سپاه شاه بر اندام جامعه، قدرت هر گونه فعالیت دموکراتیک را از بخش‌های مختلف جنبش مردمی گرفته بودند و تمامی خبره‌های قبلی هژمونی توده‌ها یا اعدام شده بودند یا در زندان‌های شاه بودند و یا در تبعیدگاه‌های داخلی و خارجی به سر می‌بردند و یا خودشان جهت صیانت جان فرار را بر قرار ترجیح داده بودند و کنج عافیت را برگزیده بودند. اینجا بود که جنبش دانشجویی گردونه مبارزات علنی و مخفی قهرآمیز و افشاگرانه خود از حسینیه ارشاد تا میدان‌های اعدام و جولانگاه‌های مسلحانه به دست گرفت و کار را به آنجا رسانید که رژیم شاه در اوج دوران پیروزی خود بر جنبش، تصمیم به عقب نشینی گرفت و فضا را در سال ۵۶ برای حضور علنی خود آماده کرد.

مرحله چهارم تاریخ جنبش دانشجویی از تاریخ مهر ماه ۵۶ تا ۱۸ تیر ماه سال ۷۸ می‌باشد: با فرارسیدن مهرماه سال ۵۶ و بازگشایی دانشگاه‌ها جنبش دانشجویی تحت رهبری جنبش دانشجویی دانشگاه صنعتی آریامهر (دانشگاه صنعتی شریف فعلی) که با شعار مخالفت با انتقال دانشگاه صنعتی آریامهر از تهران به اصفهان^۴ وارد فاز نوینی از اعتلای جنبش خود گردید بطوریکه تظاهرات دانشجویی بالاخص تظاهرات دانشجویان دانشگاه آریامهر محدود به محیط دانشگاه نگشته و به عرصه خیابان آیزنهاور (خیابان آزادی فعلی) تا میدان ۲۴ اسفند (میدان انقلاب فعلی) کشیده شد که حاصل آن فرو ریختن ترس مردم از حاکمیت بود که خود دلیل شروع جنبش اجتماعی و کارگری گردید، همان جنبش اجتماعی - کارگری که باعث سقوط سلطنت شاه و استقرار نظام فقهاتی در ۲۲ بهمن سال ۵۷ گردید. اگرچه جنبش دانشجویی در سرآغاز شکل‌گیری جنبش اجتماعی - سیاسی ۲۲ بهمن در نیمه دوم سال ۵۶ رهبری جنبش را در دست داشت اما به علت اعتلای برق آسای جنبش اجتماعی و جنبش کارگری و سرازیر شدن میوه چنان جنبش از خارج به داخل و عدم آمادگی و توانایی تشکیلاتی جنبش دانشجویی جهت سازماندهی جنبش اجتماعی و جنبش کارگری و جنبش زنان باعث گردید تا گردونه جنبش اجتماعی و جنبش کارگری از دست جنبش دانشجویی خارج گردد و در دست جریان روحانیت قرارگیرد که روحانیت توسط تشکیلات سنتی خود توانست گردونه جنبش‌های دانشجویی و اجتماعی و کارگری را بر مراد خود بچرخاند. اینجا بود که عکس خمینی توسط سازماندهی سنتی روحانیت از زمین به ماه انتقال پیدا کرد و با قرار گرفتن عکس خمینی در ماه توسط روحانیت سنت گرای ارتجاعی، هژمونی خمینی و روحانیت بر جنبش‌های اجتماعی - کارگری - زنان و بالاخص دانشجویی تثبیت گردید که حاصل این تثبیت هژمونی روحانیت و خمینی بر جنبش‌های اجتماعی - کارگری - زنان - قومی و دانشجویی شکل‌گیری نظام فقهاتی در ۲۲ بهمن ۵۷ بر گور انقلاب سیاسی - اجتماعی

۴. که شاه توسط آن می‌خواست خود را از خطر جنبش در حال اعتلای این دانشگاه که به عنوان پیش‌کسوت جنبش دانشجویی ایران درآمده بود خلاصی بخشد.

اجتماعی و سیاسی، اعتلای جنبش کارگری، جنبش قومی، جنبش زنان که جنبش دانشجویی ما نیز وارد مرحله اعتلاء و حیات تاریخی خود شده است. تا این زمان مدت ۶۸ سال از تاسیس و استقرار جنبش دانشجویی ایران می‌گذرد که جا دارد دانشجویان ما در سرآغاز شصت و نهمین سال استقرار خود دمی به عقب بنگرند و گذشته ۶۸ ساله خود را بازشناسی و نقد کنند تا چراغ راه هدایتی برای این مرحله تاریخی خود حاصل نمایند. اینکه در این ۶۸ سال از کجا شروع کرده‌اند و اکنون در کجا قرار دارند و به کجا می‌خواهند بروند؟ اگر بخواهیم با یک نگاه کلی ۶۸ سال تاریخ جنبش دانشجویی را بازشناسی کنیم، باید با متد دکارت که می‌گفت «تقسیم کن تا بتوانی راحت تبیین کنی» این ۶۸ سال جنبش دانشجویی را اول به توصیه دکارت به پنج مرحله تقسیم می‌کنیم:

مرحله اول از تاریخ شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲ که جنبش دانشجویی ما اگر چه دوران تاسیس خود را پشت سر گذاشته بود و وارد مرحله دوران استقرار خود گردید - به خاطر اینکه به جای حفظ استقلال هویت تاریخی خود وابسته به جریان‌های چپ و ملی فعال اجتماعی گردید نتوانست رسالت تاریخی خود را به نحو احسن در عصری که نهضت مقاومت ملی هژمونی جنبش اجتماعی و سیاسی را در دست داشت، انجام دهد و گاهی به علت چپ روی‌های تلقینی از جانب حزب توده، سمت‌گیری مبارزه خود را گم کرده و به صورت مانعی در مسیر نهضت مقاومت ملی مردم ایران در آمد. به عبارت دیگر آنچه باعث گردید که به لحاظ آسیب شناسی جنبش دانشجویی در مرحله اول جنبش دانشجویی نتواند رسالت تاریخی خود را به انجام برساند تکیه بر «ما»ی جبهه‌ای به جای تکیه بر «ما»ی هویتی خود بود.^۲

مرحله دوم از تاریخ ۲۸ مرداد ۳۲ تا تاریخ ۱۵ خرداد ۴۲ که در این مرحله جنبش دانشجویی به جای تکیه انفعالی بر «ما»ی حزبی به دلیل از صحنه بیرون رفتن آن احزاب مدعی، به خود آمد و تصمیم گرفت تا بر «ما»ی هویتی خود تکیه کند و خود هژمونی جنبش اجتماعی را به در سال ۱۳۰۶ می‌باشد که تا شهریور سال ۱۳۲۰ که رضاخان از ایران تبعید گردید ۱۴ سال طول کشید که ما این دوران و مرحله را دوران تاسیس جنبش دانشجویی نام گذاری می‌کنیم، که به دلیل اینکه جنبش دانشجویی در این دوران پروسه تکوینی و جنبینی خود را طی می‌کرد لذا در حالت نیروی «در خود» به سر می‌برد ولی از شهریور سال ۱۳۲۰ که با اوج‌گیری جنبش اجتماعی و کارگری و... کشورمان جنبش دانشجویی توانست با پیوند به جنبش اجتماعی از مرحله نیروی «در خود» عبور کند و وارد مرحله نیروی «برای خود» شود و حیات تاریخی مسئولیت اجتماعی خود را آغاز نماید دوران استقرار جنبش دانشجویی می‌نامیم.

۲. و به قول امام علی رحم الله امرء علم من این و فی عین و الی این: رحمت خدا بر انسان‌هایی که با نقد گذشته خود بداند از کجا حرکت کرده‌اند و اکنون در کجا قرار دارند و بالاخره به کجا می‌خواهند بروند.

۳. توضیح اینکه جنبش دانشجویی ما به خاطر اینکه در مرحله اول حرکت خود توسط «ما»ی هویتی خودش وارد جنبش اجتماعی و سیاسی نگردید، این امر باعث گردید تا در عرصه «ما»ی جبهه‌ای که انتخاب کرده بود استقلال هویتی خود را از دست بدهد و در نتیجه این «ما»ی جبهه‌ای استراتژی او را در عمل بدل به «ما»ی حزبی شود. البته این «ما»ی حزبی جانشین شده به جای «ما»ی جبهه‌ای آن «ما»ی حزبی نبود که از اعتلای ساختاری پروسس خود جنبش دانشجویی حاصل شده باشد، بلکه «ما»ی حزبی جدید جنبش دانشجویی عبارت بود از حل‌شدگی خارج از «ما»ی هویتی در حزب فعالی بود که جنبش دانشجویی خود را به آن وابسته کرده بود، مثل حزب توده که افسار جنبش دانشجویی را به کف گرفته بود و همراه با چپ روی‌های فرصت طلبانه خود جنبش دانشجویی را هم دنبال خود می‌کشید و میدان را برای تاخت و تاز امپریالیسم بر علیه مصدق فراهم می‌کرد و بطوریکه اگر بگوئیم حزب توده و همراه آن جنبش دانشجویی در این مرحله تاریخی یک صدم تظاهرات و فحش‌هایی که نثار مصدق کرد بر علیه امپریالیسم آمریکا و انگلیس نکرد، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

حیات درون خودی را از سر گرفت. اما تفاوتی که میان این دو مرحله تکوینی و تاسیسی وجود داشت این بود که در مرحله اول یعنی دوران رضاشاه دانشجو بدون گزینش و سهمیه بندی و انگیزاسیون یا تقییش عقاید قرون وسطانی یا رانت بازی فقط برحسب صلاحیت علمی خود وارد دانشگاه شده بود اما در مرحله دوم تکوینی، نیروی که در دانشگاه مانده بودند از تمامی فیلترهای سهمیه بندی و گزینشی و شورای انقلاب فرهنگی... گذشته بودند و تنها مشخصه‌ای که نداشتند صلاحیت علمی بود. همین جا بود که رژیم فقهاتی در سال ۶۱ در سرآغاز مرحله دوم تاسیس جنبش دانشجویی کبابه پیروزی سر داده بود و چنین می‌اندیشید که جنبش دانشجویی را برای همیشه از عرصه دانشگاه ریشه کن کرده است و نسل‌ها آینده رژیم فقهاتی خود را با این عمل بیمه کرده است و غافل از اینکه جنبش موسای کلیم هر قدر با قلع و قمع سبیطیان توسط قبطیان ریشه کن شود بالاخره این جنبش بر طبق سنت الهی در پله آخر وارد منزل فرعون می‌شود و توسط آسیه در خانه فرعون جنبش موسی مرحله تکوینی و تاسیسی خود را طی می‌کند و در مرحله استقراء است که موسی علم مخالفت با فرعون بلند خواهد کرد.

جنبش دانشجویی ایران هم در مرحله دوم تکوین و تاسیس خود فرآیندی چون جنبش موسای کلیم داشت که توسط آسیه در دامن رژیم فقهاتی حاکم آن زمانی که رژیم فقهاتی حاکم چراغ به دست نطفه سبیطیان دانشجوی مبارز در شکم‌های مادران حامله نابود می‌کرد (نسل کشی رژیم از خرداد ۶۰ تا تابستان سال ۶۷ در زندانهای هولناک فقهاتی حاکم) در دامن دانشگاه‌های فقهاتی حاکم شکل گرفت ولی این بار هم جنبش دانشجویی مانند مرحله اول رشد خود را از صفر شروع کرد و علی‌احاله دوران تاسیس جنبش دانشجویی در مرحله دوم با حاکمیت مطلق نیروهای وابسته به رژیم فقهاتی اعم از شورای انقلاب فرهنگی، جهاد دانشگاهی، انجمن‌های اسلامی، بسیج دانشجویان، دفتر تحکیم و... شروع گردید و به موازات تثبیت دوباره دانشگاه‌ها رفته رفته به مرور زمان با اوج گیری بحران‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی و اجتماعی رژیم فقهاتی که همگی معلول بن بست رژیم در جبهه‌های جنگ با عراق بود، رژیم فقهاتی در اوج پیروزی و تثبیت از سال ۶۵ گرفتار بحران سیاسی از درون شد که رشد این بحران‌های سیاسی درونی رژیم فقهاتی باعث ریزش نیروها از درون رژیم در تمامی نهادهای حکومتی از تشکیلات سیاسی رژیم فقهاتی گرفته تا تشکیلات اطلاعاتی و تشکیلات نظامی و تشکیلات روحانیت حامی رژیم و... گردید که حاصل این بحران‌ها و ریزش‌های درونی نظام فقهاتی حاکم تضادمند شدن کل نظام و انتقال تضادهای سیاسی نظام از صورت درونی آن به صورت بیرون نظام بود که اولین آن خروج منتظری و طرفدارانش از راس تشکیلات سیاسی نظام قبل از فوت خمینی در بهار ۶۸ پس از نسل کشی تابستان ۶۷ خمینی در زندان‌های سراسری کشور بود که از بعد از این ریزش رفته رفته با فوت خمینی و استقرار خامنه‌ای در راس نظام فقهاتی حاکم و حمایت خامنه‌ای از جناح راست و نهادینه کردن تمامی ارگان‌های حاکمیت توسط خامنه‌ای رشد این تضادها به اوج خود رسید چندانکه دانشگاه به عنوان یک نهاد متکی بر حاکمیت از این فرآیندها بی‌نصیب نماند و تضادها و جناح بندی‌ها و ریزش نیروها و بحران‌های سیاسی - اجتماعی حاکمیت

۵. مرحله اول حیات «در خود»ی دانشگاه بازگشت پیدا می‌کند به زمان رضا شاه که از سال ۱۳۰۶ تا سال ۱۳۲۰ یعنی مدت ۱۴ سال استبداد رضا شاهی به خاطر اینکه دانشگاه مرحله جنبی و دوران تاسیس خود را طی می‌کرد در لاک خود رفته و از صحنه جامعه غایب بود.

۶. که بیش از ۳۰ هزار زندانی سیاسی بیگناه توسط فتوای خمینی به حکم دادگاه‌های چشم بسته یک دقیقه‌ای نیری و ریسی و اشرافی و حمایت اردبیلی و صناعی و بسیاری از سران جناح مغلوب و ناراضی فعلی و... و مخالفت منتظری در تابستان سال ۶۷ قتل و عام شدند و امروز حتی گورستان جمعی آن‌ها در قبرستان‌های ارامنه جاده خاوران و بهشت الزهراء توسط رژیم حاکم ویران و بدل به فضای سبز گردیده است.

۲۲ بهمن سال ۵۷ شد، ولی جنبش دانشجویی حتی بعد از استقرار نظام فقهاتی نتوانست به جمع بندی در باب گذشته خود بپردازد لذا در ادامه آن دنباله روی قبل از انقلاب فقهاتی پس از پیروزی انقلاب فقهاتی ۲۲ بهمن آن دنباله روی ادامه یافت و با این عمل مرحله اول تاریخ جنبش دانشجویی یعنی شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲ تکرار گردید که حاصل آن پریشانی و پراکندگی و بی هویتی جنبش دانشجویی بود که عاملی گردید تا هر کدام از جریان‌های سیاسی مطرح در عرصه جنبش سیاسی از خود حاکمیت گرفته تا نیروهای مذهبی و غیر مذهبی و ملی سعی می‌کردند تکه‌ای از جنبش دانشجویی را وابسته به خود کنند و توسط آن دست به قشون کشی و اردو کشی بر علیه یکدیگر و یا بر علیه حاکمیت بزنند که حاصل همه این‌ها اکلکتویته یا قطعه قطعه شدن، وحدت هویتی دانشجویی گردید که خود این امر بستری گردید جهت جنگ دانشجو با دانشجو. اینجا بود که حاکمیت فقهاتی کوشید حداکثر کلاه از نمد افتاده جنبش دانشجویی برای خود تهیه کند، ابتدا توسط ایجاد نهادهای دانشجویی موازی مثل بسیج دانشجویی، یا جهاد دانشجویی، یا تحکیم وحدت دانشجویی، یا دانشجویان پیرو خط امام، یا انجمن‌های اسلامی حداکثر زمینه جذب نیروها و بستر نهادینه کردن آن‌ها را فراهم سازد و پس از اینکه پایه‌های دانشجویی خود را نهادینه کرد، کوشید تا تضاد خود با جریان‌های سیاسی را به جای اینکه توسط سرانگشتان نظامی خود حل نماید، توسط جنگ درون دانشگاه حل نماید چرا که حاکمیت فقهاتی این حقیقت را به نیکی دریافته بود که خواستگاه اصلی نیروهای معارض او دانشگاه می‌باشد. لذا در همین راستا بود که پروژه سرکوب رژیم فقهاتی از دانشگاه شروع گردید و شروع این پروژه سرکوب در دانشگاه هم از جریان اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان سال ۵۸ شکل گرفت که توسط سناریوی اشغال سفارت، رژیم فقهاتی کوشید زمینه سلطه دانشجویان وابسته به خود که قبلاً نهادسازی کرده بود بر کل جنبش دانشجویی فراهم سازد و لذا پس از اینکه مرحله اول پروژه سرکوب دانشگاه حاکمیت فقهاتی که عبارت بود از تثبیت سلطه جناح دانشجویی وابسته به خود بر دانشگاه‌ها به انجام رسید.

مرحله دوم پروژه سرکوب خود را در اردیبهشت سال ۵۹ تحت لوای انقلاب فرهنگی آغاز کرد که رژیم فقهاتی در این مرحله کوشید توسط نیروهای بیرون دانشگاهی خود اعم از نیروهای نظامی، لباس شخصی و انتظامی و روحانی و... توسط سرکوب نظامی با تانک و توپ و اعدام و قتل و عام دانشجویان به تسخیر محیط دانشگاه بپردازد و اینجا بود که پس از یک ماه زد و خورد و کشت و کشتار دانشگاه را با نیروی نظامی - شخصی بیرون دانشگاهی تسخیر کرد و پس از تسخیر قهرآمیز دانشگاه بود که بلافاصله مرحله سوم پروژه سرکوب دانشگاه‌های رژیم فقهاتی که عبارت بود از تعطیلی دانشگاه‌ها و تشکیل ستاد قرون وسطی انگیزاسیونی شورای انقلاب فرهنگی جهت تصفیه ذهنی - عینی کردن دانشگاه‌ها و غربال کردن نیروهای غیر خودی از نیروهای خودی که همه این‌ها توسط شورای قرون وسطانی به اصطلاح انقلاب فرهنگی تحت عنوان ستاد بازگشائی دانشگاه‌ها به انجام رسید و بالاخره پس از انجام آن تصفیه‌های قرون وسطانی درون دانشگاه و بعد از اینکه رژیم فقهاتی توانست از ۳۰ خرداد سال ۶۰ کلیه جریان‌های سیاسی در عرصه بیرون دانشگاه را قلع و قمع و سرکوب نماید و نسل کشی‌های سیاسی خود را در بستر جنگ با عراق به انجام برساند و چتر اختناق و رعب و سرکوب بر تمامی عرصه‌های سیاسی - اجتماعی - فرهنگی - اقتصادی و... حاکم کند و زندان را به قول خمینی بدل به دانشگاه کند یا به عبارت دیگر دانشگاه را منتقل به زندان کند، در سال ۶۱ در فضای رعب و سرکوب حاکم بر جامعه و دانشگاه به بازگشائی دانشگاه اقدام کرد. طبیعی بود که در چنین شرایطی آنچه از دانشگاه‌ها باقی مانده بود جز سرانگشتان اجرائی رژیم فقهات که توسط سهمیه بندی و غربال‌ها و گزینش و... چیزی نبود. لذا در همین رابطه بود که از سال ۶۱ تا سال ۷۸ دانشگاه برای دومین بار در لاک خود فرو رفت و

حرکت ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران به هر دیدگاهی که اعتقاد داشته باشیم باید این حقیقت را به عنوان یک اصل عمده مد نظر داشته باشیم که جنبش ۱۸ تیرماه ۷۸ دانشجویان ایران به عنوان بزرگترین پراوتیک اجتماعی تاریخ جنبش دانشجویی ایران می‌باشد و شاید در همین رابطه اگر بگوئیم جنبش ۱۸ تیرماه ۷۸ دانشجویان ایران به عنوان یکی از بزرگترین پراوتیک اجتماعی تاریخ جنبش جهانی دانشجویان در حدی شاید بزرگتر از جنبش دانشجویی فرانسه در سال ۸۶ هم بوده است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. ولی سوال بزرگی که بعد از ده سال که از آن حرکت تاریخی می‌گذرد باید در همین جا مطرح گردد اینکه، چه شد که حرکتی با آن عظمت و وسعت و فراگیری توانست با یک خیز رژیتم فقاقت قلع و قمع گردد و شکست بخورد؟ آنچه که در پاسخ این سوال تاریخی در همین جا باید به صورت اجمالی مطرح کنیم اینکه دو عامل باعث شکست حرکت عظیم جنبش دانشجویی در ۱۸ تیرماه ۷۸ شد.

عامل اول: عامل انقطاع و فاصله بین جنبش اجتماعی، جنبش کارگری و جنبش زنان با جنبش دانشجویی در ۱۸ تیر ۷۸ بود که البته این آسیب و آفت عمده در روزهای آخر حرکت ۱۸ تیرماه در حال رفع شدن بود و اگر پراوتیک عظیم اجتماعی ۱۸ تیرماه ۷۸ ادامه می‌یافت رفته رفته جایگاه تاریخی خود را پیدا می‌کرد که خود این امر زمینه‌ای می‌شد تا بستر پیوند این جنبش دانشجویی با جنبش اجتماعی، جنبش زنان و جنبش کارگران فراهم گردد. آنچنانکه دیدیم در اواخر حرکت ۱۸ تیرماه هر چه زمان می‌گذشت رفته رفته این پیوند در حال شکل گرفتن بود و همین امر دلیل احساس خطر خامنه‌ای و خاتمی گردید و عامل پیوند خامنه‌ای و خاتمی جهت سرکوب حرکت ۱۸ تیر ماه ۷۸ گردید.^۸

عامل دوم: شکست حرکت عظیم جنبش دانشجویی ایران در ۱۸ تیرماه ۷۸ عدم استقلال هویتی جنبش دانشجویی بود که باعث خط‌گیری و متاثر شدن از موضع‌گیری‌های جریان‌های سیاسی درون جامعه خواه جریان‌های درون نظام و خواه جریان‌های بیرون نظام گردید. آنچه جنبش دانشجویی در عرصه حرکت تاریخی ۱۸ تیرماه ۷۸ به آن نیاز داشت استقلال هویتی و عدم وابستگی به جریان‌های سیاسی داخل نظام و خارج نظام فقاقتی بود تا توسط آن بتواند خطوط اصلی حرکت آن زمان خود را در عرصه تاکتیکی، استراتژی، سیاسی و اجتماعی و شعاری و... مشخص نماید و در دامن چپ روی‌ها و راست روی‌ها و وجه المصلحه‌ها و وجه معامله‌ها قرار نگیرد.^۹ البته همین عامل دوم باعث گردید تا جنبش دانشجویی در مرحله پنجم تاریخ خود، نتواند در مقطع جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ رهبری جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را به کف گیرد و جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را تا سرفصل اتصال به جنبش کارگران پیش ببرد که اگر این امر حاصل می‌شد امروز جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ماه ۸۸ در این بحران هژمونیک قرار نمی‌گرفت و روند رو به اعتلای خود پیش می‌برد. البته حل این مشکل آنچنانکه برای حرکت ۱۸ تیرماه ۷۸ دیر شده است برای جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ دیر نشده است و جنبش دانشجویی می‌تواند با شروع سال تحصیلی جدید این مشکل تاریخی خود را برطرف نماید و با حفظ استقلال هویت خود حلقه مفقوده هژمونی در سازماندهی جنبش‌های اجتماعی، کارگری، زنان،

۸. آنچنانکه دیدیم دو روز بعد از سرکوب و قلع و قمع خامنه‌ای، رئیس جمهور وقت در سخنرانی که در همدان انجام داد گفت: من و رهبر انقلاب (خامنه‌ای) افتخار می‌کنیم که توانستیم غائله ۱۸ تیرماه را بدون ریختن یک قطره خون نابود کنیم.

۹. البته معنای این استقلال هویتی جنبش دانشجویی آن نیست که بخواهیم از جنبش دانشجویی به عنوان جزیره‌ای منفک از تمامی جریان‌های سیاسی که حاصلی جز سکناریسم برای جنبش دانشجویی نخواهد داشت بسازیم، بلکه بالعکس طرح نیاز استقلال هویتی برای جنبش دانشجویی به خاطر آن است که جنبش دانشجویی با چراغی روشن‌تر و چشمانی بازتر وارد پیوند جبهه‌ای با طرف‌های هم‌گرا و هم‌سرخ خود شود.

به درون دانشگاه‌ها هم نفوذ کرد و همین نفوذ بحران‌ها و ریزش‌ها و دسته‌بندی‌ها به درون دانشگاه‌ها بود که باعث گردید تا دوره تاسیس تحمیلی دانشگاه به پایان برسد و جنبش دانشجویی به شکل دیالکتیکی در صورت آنتی تز نهادسازی قبلی رژیتم مانند موسی از خانه فرعون و دامن آسیه سر بیرون کند، که حاصل آن زایش جنبش دانشجویی از دامن جناح تحکیم وحدت بود که اولین این زایش خروج جناح طبرزدی از دفتر تحکیم وحدت بود.^۷

مرحله پنجم تاریخ جنبش دانشجویی از تاریخ ۱۸ تیرماه ۷۸ تا امروز:

بنابر این تضامندی و اعتلای بحران‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، طبقاتی و نظامی رژیتم فقاقتی همراه با ریزش نیروها از داخل نظام فقاقتی و برونی شدن تضادهای درونی رژیتم فقاقتی، بستری شد تا جنبش دانشجویی مرحله دوم تکوین و تاسیس تحمیلی خود را پشت سر بگذارد و یک بار دیگر مانند سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد به هویت و ماهیت وجودی خود بیاندیشد. اینجا بود که اصل هویت مستقل از رژیتم فقاقتی عنوان بزرگترین دستاورد بازشناسی تاریخ گذشته برای جنبش دانشجویی به عنوان بزرگترین آفت تاریخ ۲۰ ساله گذشته مطرح گردید (از سال ۵۸ تا سال ۷۸) اما آنچه در این آسیب‌شناسی و آناتومی تاریخ جنبش دانشجویی به صورت یک پروژه نیمه تمام باقی ماند اینکه جنبش دانشجویی در بازشناسی گذشته خود در این مرحله در خصوص اصل وابستگی به رژیتم فقاقتی به عنوان آسیب و آفت عمده گذشته ۲۰ ساله خود درست تشخیص داده بود و در حقیقت اصل وابستگی جناحی از جنبش دانشجویی به حاکمیت فقاقتی به عنوان عمده‌ترین آسیب گذشته جنبش دانشجویی از واقعه سفارت تا سال ۷۸ امر صحیحی بود ولی نکته‌ای که نباید در همین جا از نظر دور داریم اینکه اگرچه جنبش دانشجویی ایران در مدت ۶۸ سال حیات تاریخی خود تنها همین ۲۰ سال (۵۸ تا ۷۸) بوده که جناحی از آن وابسته به حاکمیت بوده است و تنها در همین زمان ۲۰ ساله بوده است که جناحی از جنبش دانشجویی به امر و فتوی نظام فقاقتی به دست جناح دیگر قربانی و قتل و عام شده است و همین وابستگی این جناح به حاکمیت فقاقتی بوده است که مادر تمامی پس‌رفت‌های تاریخ جنبش دانشجویی ایران بوده است، ولی نکته‌ای که در همین رابطه نباید از نظر دور داشت اینکه آنچنانکه در رابطه با آسیب‌شناسی مرحله اول جنبش دانشجویی (شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲) گفتیم جنبش دانشجویی در مرحله چهارم منهای این آفت عمده، از آفت دیگری هم رنج می‌برد و آن آسیب دیگر وابستگی استراتژیکی به جریان‌های غالب سیاسی درون نظام یا بیرون نظام بود که باعث متزلزل شدن هویت مستقل جنبش دانشجویی گردید، که حاصل این عدم مرزبندی هویتی باعث گردید تا جنبش دانشجویی در «ما»ی جبهه‌ای بدون دارا بودن «ما»ی هویتی نابود گردد و گاه آنچنانکه در همان جا مطرح کردیم این امر عاملی شد تا جنبش دانشجویی در مرحله اول حیات تاریخی خود به صورت عمده آماتور بیگانه بر علیه مصدق در دستان حزب توده تجلی کند. لذا این عدم شناخت آسیب و آفت فوق در بازشناسی مرحله چهارم جنبش دانشجویی باعث گردید تا جنبش دانشجویی در مرحله پنجم حرکت خود که آخرین مرحله حرکتش تا امروز می‌باشد، دچار همان بحران و آسیبی گردد که در مرحله اول حیات تاریخی خود نصیبش شده بود و آن متزلزل شدن هویت مستقلش در عرصه کشاکش‌ها و اردوگشی جریان‌های داخل و خارج رژیتم فقاقتی گردد که اولین فونکسیون این در به دری و بی هویتی مستقل جنبش دانشجویی، همان بلائی بود که در پراوتیک اجتماعی - سیاسی ۱۸ تیرماه سال ۷۸ نصیب جنبش دانشجویی گردید، چرا که در رابطه با ارزیابی

۷. جالب است که بدانیم که جناح طبرزدی که اولین ریزش دموکراتیک دفتر تحکیم وحدت بود همان جناحی از تحکیم وحدت بود که برای اولین بار پس از فوت خینی و استقرار خامنه‌ای لقب امام را برای خامنه‌ای به کار برد و معتقد بود که آنچنانکه خمینی امام است، خامنه‌ای نیز امام می‌باشد.

"علی و عدالت - بقیه از صفحه اول"

ثانیاً همین خدای موجود باید به صورت خدای پرسنالتی تعریف گردد.

ثالثاً همین خدای موجود و پرسنالتی باید به صورت موجودی تعریف گردد که در عرصه شناخت انسان بیشترین نزدیکی با بین‌هایت، هم به لحاظ سرعت و هم به لحاظ حجم داشته باشد.

رابعاً همین موجود، بیشترین تماس و برخورد با عرب آن عصر عربستان داشته باشد.

طبیعی است که این پدیده و موجود در جهان‌شناسی انسان قرن ششم عربستان غیر نور چیز دیگری نمی‌تواند باشد چراکه در آسمان صاف گرم و همیشه آفتابی عربستان بیشترین چیزی که عرب عربستان با آن در تماس است و تمامی زندگی خود بر مبنای آن شکل می‌دهد آفتاب و خورشید و نور است در این رابطه است که در این آیه اولاً خداوند به صورت موجود تعریف می‌شود نه به صورت وجود یعنی تعریف علمی و حسی از خداوند می‌کند نه تعریف ذهنی و مجرد و فلسفی در ثانی موجودی را که به عنوان شباهت انتخاب می‌کند، نور است. ساده‌ترین پدیده‌ای که عرب صحراگرد آن زمان عربستان در صحرائی دایماً آفتابی عربستان با آن دست و گریبان است و بیش از هر چیز آن را می‌شناسد و تمام زندگی‌اش به آن وابسته است و تنها پدیده‌ای است که در جهان‌شناسی عرب شبه جزیره به قول مولانا:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گم‌دلیت باید از وی رو متاب
از وی ار سایه نشانی می‌دهد شمس هر دم نور جانی می‌دهد

اولاً دلیلش با خودش است، دوماً اصلاً نیازی برای معرفی به دلیل ندارد، در ثالث پس از انتخاب همین نور به این شکل واضح هنگامی که می‌خواهد در این آیه جهت تعریف وجود خداوند به کار برود باز هم به صورت فنونولوژی نور خورشید بیان و بررسی نمی‌کند بلکه بالعکس آن را وارد دیسکورس زندگی عرب بیابان نشین می‌کند و در کادر آن به تعریف خداوند می‌پردازد یعنی اول می‌گوید خداوند نور است البته نور السموات والارض بعد دوباره همین نور را مشخص‌تر می‌کند و از السموات والارض بر می‌دارد و وارد کلبه و اتاق عربی می‌شود و به جای آن نور عظیم و بزرگ نور چراغ فتنه‌ای در درون سوراخ طاقچه عرب که از روغن زیتون به جای نفت، شب‌ها می‌سوزد تا او را از تاریکی نجات دهد انتخاب می‌کند و بعد توسط آن به تعریف خداوند می‌پردازد ولی به خاطر محدودیت نور چراغ درون طاقچه عرب آن زمان نسبت به نور گسترده خورشید از طریق روغن درون مخزن چراغ داخل سوراخ طاقچه عرب که از زیتون بوده است و پیوند دادن زیتون با درخت زیتون و عام کردن درخت زیتون به هر حال آن را هی بزرگ می‌کند تا بتواند به آن چهره وجودی و فرامکانی و فرامانی بخشد.

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا عَرَبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِهِ كُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - خدا نور آسمان و زمین است - مثل نور در اینجا قندیلی که در آن چراغی قرار داد که آن چراغ داخل یک بلوری جای گرفته که نور چراغ داخل آن بلور مانند ستاره درخشانی شده است که فروخته شده از درخت مبارک زیتون که این درخت نه شرقی دارد و نه غربی البته نزدیک است روغنش هم روشن شود که در آن صورت نور در نور می‌شود خداوند هر که را که بخواهد به نور خودش هدایت می‌کند» (سوره‌النور - آیه ۳۵)

و این مثالی بود برای مردم چرا که خداوند محیط و دانا بر وجود است

دانش آموزی، معلمان و قومی پر کند و همین موضوع است که امروز رژیم فقهانی حاکم از بالا تا پائین به خطر انجام آن پی بردند. لذا جهت مقابله با آن می‌کوشند به هر شکلی که شده از پیوند جنبش دانشجویی در سال تحصیلی جدید با جنبش‌های اجتماعی - زنان - کارگران - دانش آموزان - معلمان - قومی جلوگیری نمایند.

چند رهنمود به جنبش دانشجویی در این مرحله:

۱ - جنبش دانشجویی در این مرحله باید از طرح هر گونه شعار اصلاحاتی (اصلاح از درون نظام خودداری کند) چرا که جنبش اجتماعی ما در پروسه ۱۲ ساله اجتماعی خود (از ۷۶ تا ۸۸) به این حقیقت رسیده است که دیگر امکان اصلاحات از درون که لازمه آن حفظ اصل ولایت فقیه در قانون اساسی است، غیر ممکن خواهد بود. لذا شعارهایی چون قانون اساسی ظرفیت‌های عمل نداشته دارد و غیره فریب دوباره برای از صحنه بیرون کردن جنبش اجتماعی و استقرار نظام فقهانی به شکل دیگر می‌باشد.

۲ - تکیه کردن به روحانیت در هر شکل و صورت آن از نوری گرفته تا کروی، خاتمی و... در عرصه هژمونی جنبش اجتماعی امری انحرافی بوده، چراکه تاریخ حیات سیاسی روحانیت نشان داده است که این قشر و گروه در هیچ شکل و صورت آن از طالقانی گرفته تا منتظری و نائینی و کاشانی و... صلاحیت رهبری جنبش را نداشته و در مراحل تند پیچ حرکت جنبش، وارد داد و ستدهای سنتی و جریانی و هویتی و ارتجاعی می‌گردند و پتانسیل اداره جنبش تا مرحله نهایی را ندارند.

۳ - از نظر ساختاری، جنبش دانشجویی نباید سمت و سوی نهادینه کردن خود در عرصه حزبی پیش رود چراکه ارزش جنبش دانشجویی، جنبش زنان، جنبش کارگران، جنبش معلمان و جنبش دانش آموزان در «جنبش» بودند. یعنی سازمان‌گرا بودن آن‌ها است نه در حزبی بودن، یعنی سازماندهی شدن آن‌ها است. لذا در همین رابطه هر گونه رویکرد و گرایشی که معتقد به حزبی کردن جنبش کارگران یا جنبش زنان و یا جنبش دانشجویان داشته باشد از نظر ما غلط می‌باشد و تنها دیدگاهی از نظر ما قابل دفاع است که جنبش دانشجویی و دیگر جنبش‌های اجتماعی را به صورت جنبش بودن آن‌ها دفاع کند نه اینکه در فکر نهادینه کردن آن‌ها باشد.

۴ - جنبش اصلاحات در این مرحله نباید خود را گرفتار حرکت‌های پارلمانتاریستی در کادر تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های حاکمیت نماید، چرا که اینگونه حرکت‌ها حاصلی جز بقای اصل ولایت فقیه در قانون اساسی نخواهد داشت که با حفظ اصل ولایت فقیه، اصلاحات آب در هاون کوبیدن است.

۵ - تکیه بر حقوق سیاسی - اجتماعی زنان، حقوق سیاسی - اجتماعی - اقتصادی کارگران، حقوق سیاسی - اجتماعی - صنفی معلمان، طرح مطالبات معیشتی - سیاسی - اجتماعی - فرهنگی مردم در این مرحله تنها راه اعتلای جنبش اجتماعی و جنبش اصلاحات می‌باشد

پایان

نمونه و الگوی قابل تاسی باشد. بنابراین نیاز ما به علی در این عصر و زمانه به این چنین علی است که کاملاً طبیعی و انسانی و تعریف پذیر باشد تا از آن بتوانیم درس بگیریم.

عدالت به عنوان تنها ترازوی تعریف شخصیت علی: طه حسین در کتاب «علی و بنوه» خود داستانی را در رابطه با امام علی در جنگ جمل مطرح می‌کند که طرح آن در اینجا بی‌مناسبت نیست، چراکه خود امام در آنجا ترازوی سنجش شخصیت افراد را مطرح می‌کند. در خصوص پیچیدگی جنگ جمل در میان تمامی جنگ‌های صدر اسلام از محمد تا علی جای هیچ شک و شبه‌ای نیست، تنها کافی است که بدانیم با اینکه علی در این جنگ پیروز شد ولی این پیروزی را شکست خواند و خود را نفرین کرد که کاش بیست سال قبل از این مرده بودم. البته پیچیدگی جنگ جمل در این بود که جنگ بین دو صف سرداران و محبوبین پیامبر بود از یک طرف علی و طرفدارانش بود و از طرف دیگر عایشه همسر محبوب پیامبر و دختر ابوبکر و طلحه و زبیر دو سردار مورد علاقه پیامبر بود، طبیعی بود که برای مسلمانانی که از آنچنان شناخت همه جانبه‌ای برخوردار نبودند شمشیر کشیدن بر روی عایشه و طلحه و زبیر سرداران شناخته عصر محمد کار آسانی نبود اینجا بود که درست در کوران داغ جنگ ناگهان یکی از سربازان علی خود را به علی رسانید و از علی پرسید: «ایمکن آن یجمع طلحه و زبیر علی الباطل - آیا ممکن است طلحه و زبیر در این جنگ بر باطل باشند؟» (قابل ذکر است که طلحه و زبیر جزو عشره مبشره پیامبر بودند یعنی جزو ده نفری بودند که محمد به آن‌ها بشارت بهشت داده بود) امام علی در پاسخ سوال این مرد جوابی می‌دهد که طه حسین می‌گوید پس از قطع وحی سخنی به این بزرگی و عظمت بر زبان بشر جاری نشده است می‌فرماید: «ان الحق و الباطل لا یعرفان به اقدار رجال اعرف الحق تعرف اهله اعرف باطل تعرف اهله - ای مرد، رجال را ترازوی حق و باطل قرار نده گمراه می‌شوی - حق و باطل را ترازوی شناخت رجال قرار بده تا دچار شبهه نشوی» البته حق و باطلی که علی در اینجا از آن دم می‌زند حق و باطل مشخص اجتماعی - تاریخی می‌باشد که علی برای آن در پنج سال حکومتش تماماً جنگید.

حال سوالی که اینجا مطرح می‌شود عبارت است از اینکه با کدامین ترازو می‌توان این حیات پر و پیچ و خم زندگی علی را تعریف کنیم؟ اگر تنها ترازویی که با آن می‌توانیم محمد را تعریف کنیم، وحی محمد می‌باشد که در طول ۲۳ سال از جان محمد در عرصه پر فراز و نشیب مبارزه او کنده شده است و با این پراتیک مشقت زام محمد توانست هم وحی خود و هم شخصیت خودش را (برعکس وحی عیسی و شخصیت عیسی که صورتی فراتاریخی داشت) وحی و شخصیتی تاریخی کند و بزرگترین و عظیم‌ترین کاری که محمد کرد، عبارت است از تاریخی کردن وحی و شخصیت خودش بود (برعکس وحی موسی که تاریخی نبود و به صورت چند لوح یک باره در صحرای سینا و کوه طور بر او نازل شد و او آن‌ها را گرفت و برای مردمش آورد) وحی پیامبر از یک خصیصه بزرگ و منحصر به فردی برخوردار بود که آن عبارت بود از تاریخی بودن آن وحی، که تاریخی شدن وحی محمد در عرصه زندگی ۲۳ ساله محمد شکل گرفت و اینجا بود که محمد به موازاتی که وحی را توسط اکسپرنس وجودی و درونی و باطنی خود کسب می‌کرد، همین وحی نازل شده بر محمد در پرده‌ای دیگر محمد را می‌ساخت و این همان تعریف پراکسیس بودن وحی در زندگی محمد است که با این پراکسیس یک رابطه دو طرفه محمد با وحی است که وحی محمد تاریخی می‌شود. آنچنانکه شخصیت محمد تاریخی شد، به عبارت دیگر شخصیت تاریخی محمد در عرض ۲۳ سال - ظرف تاریخی شکل‌گیری وحی - محمد می‌شود. حال اگر این تعریف در باب محمد و وحی‌اش روشن باشد، سوال مهم‌تری که در اینجا مطرح می‌شود اینکه اگر وحی ترازوی تعریف شخصیت محمد است، ترازوی شخصیت علی که او نیز فرزند

آنچه از این تعریف مهم‌تر است اینکه چرا خداوند راضی می‌شود تا در این آیه تن به تعریف از خود در شکل موجود، نور، چراغ، قندیل و... بدهد؟ در صورتی که هیچکدام از این‌ها نیست، نه نور است و نه موجود است، نه پرسنال است و نه... تنها پاسخی که می‌توان به این سوال داد و راه‌گشای ما در اینجا می‌باشد اینکه، علت اینکه خداوند راضی می‌شود تا در قرآن و اینجا از خود تعریفی در حد موجود و نور و چراغ و پرسنال بدهد آن است که این حقیقت برای خداوند مسجل است که برای انسان و بشر در هر حد و اندازه‌ای که به لحاظ بیش و جهان‌بینی و جهان‌شناسی که باشد تا زمانی که یک حقیقت تعریف نشود نمی‌تواند در زندگی و حیات او تأثیر فونکسیون داشته باشد. به عبارت دیگر انسان باید ابتدا یک حقیقت هر چند بزرگ و غیر قابل تصور هم که باشد از آن تعریف مشخص و کنکرت داشته باشد و پس از آن که توانست آن حقیقت در کادر و کانتکس آن تعریف در آورد می‌تواند تحت تأثیر فونکسیون عینی شناخت آن قرار گیرد حتی اگر خدا باشد اینجا است که پس از ضرورت جایگاه تعریف در فونکسیون عملی هر حقیقتی مهم‌ترین اصلی که در رابطه با تعریف هر حقیقتی برای انسان مطرح می‌شود اینکه در تعریف نباید تکیه بر امور مجرد و عام و کلی و فلسفی و ذهنی داشته باشیم بلکه تنها تعریفی می‌تواند برای انسان دارای تأثیر فونکسیون باشد که به صورت کنکرت و عینی و مشخص باشد به عبارت دیگر در عرصه تعریف باید حقیقت را هر چند در پشت پرده‌های سنگین متافیزیک قرار داشته باشد بیرون بیاوریم و در عرصه فیزیک و طبیعت به تعریف از آن بپردازیم و تا زمانی که نتوانیم در عرصه طبیعت و فیزیک از آن تعریف مشخصی بکنیم، نمی‌توانیم از آن بهره عملی ببریم.

تعریفی از شخصیت و حیات علی: در رابطه با علی ابن ابی طالب هم قضیه بدین صورت می‌باشد، یعنی تا زمانی که نتوانیم یک تعریف مشخص به صورت کنکرت و عینی از علی بدهیم، این علی هر چند بزرگ هم باشد نمی‌تواند در زندگی فردی یا اجتماعی و تاریخی ما کوچک‌ترین تأثیر فونکسیون داشته باشد، لذا در همین رابطه است که تاکنون تمامی تلاش و سعی شیعه دکماتیسیم و جزمی این بوده تا علی را در پشت پرده‌های متصلب و وزین متافیزیک پنهان نماید تا امکان دسترسی ما به شناخت پرده‌های شخصیت علی در عرصه زندگی فردی و زندگی اجتماعی و زندگی تاریخی او غیر ممکن گردد، وقتی که چنین شد دیگر به جای شناخت علی، شور علی می‌نشیند که تنها به درد شب اول قبر و عبور از سر پل صراط می‌خورد و اینجا است که وظیفه ما شیعیان علی تنها تجلیل و تکریم از شخصیت علی است و لاغیر. کاری که بیش از چهارده قرن است در حال انجام آن هستیم و هیچگونه بازتاب و فونکسیون در تحول فردی و اجتماعی و تاریخی ما ندارد و نخواهد داشت. پس برای اینکه بتوانیم به علی‌ای دست پیدا کنیم که شناخت او باعث تحول در زندگی فردی و اجتماعی ما گردد باید اول بتوانیم پرده‌های متافیزیکی که بیش از چهارده قرن است که توسط شیعه دکماتیسیم و جزمی علی، بر علی بسته شده است کنار بگذاریم و بعد در عرصه عینیت و واقعیت و نسبیت و... به یک تعریف مشخص از علی بپردازیم آن هم تعریفی در حد و قامت بشر و انسان نه ماوراء انسان و ملائکه و غیره، که ببرد هیچ کاری نمی‌خورد جز تقس و متافیزیک. آنچنانکه در باب حضرت عیسی‌ای مسیح شاهد آن هستیم فرق میان شخصیت محمد و عیسی‌ای مسیح در همین نکته نهفته است که محمد دارای یک شخصیت تعریف شدنی در قامت انسان و بشر و واقعیت و عینیت و مشخص می‌باشد، اما عیسی‌ای مسیح به خاطر این همه وزنه و پرده متافیزیکی که به دست و پای او پیچیده‌اند امکان تعریف انسانی یا بشری از او را سلب کرده‌اند که حاصل آن غیر قابل تاسی بودن شخصیت عیسی‌ای مسیح برای انسان دو پا طبیعی و بشری می‌باشد، برعکس محمد که به خاطر بشری و انسانی بودن تمامی زندگی‌اش و قابل تعریف بودن تمامی سطوح زندگی‌اش می‌تواند برای پیروانش یک

علت اجتماعی بودن عدل، عدل باعث می‌گردد که در اجتماع هر چیز در جای خود قرار گیرد در صورتی که به علت فردی بودن جود در جامعه، عامل خارج کردن هر چیز از جای خود در جامعه می‌شود. دلیل دوم اینکه اصلاً عدل یک سیاست و برنامه عمومی و جمعی است در صورتی که جود یک کار اخلاقی فردی در جامعه می‌باشد لذا به این دو دلیل عدل اشرف و افضل بر جود می‌باشد - قصار - نهج البلاغه - شماره ۴۲۹» در تمام نهج البلاغه این تنها جانی است که علی با کلامی موجز عدالت مورد نظر خود را تعریف می‌کند.

آنچنانکه از نگاه اجمالی به تعریف فوق امام علی از عدالت بر می‌آید، عدالت علی بر دو پایه:

الف - تقسیم اجتماعی،

ب - برنامه اجتماعی^۲

قرار دارد. البته با تعریفی که امام از عدالت می‌کند عدالت، محیط بر سوسیالیسم می‌شود چرا که موضوع سوسیالیسم علمی در عرصه توزیع و تولید فقط و فقط کالای اقتصادی است در صورتی که موضوع عدالت از نگاه علی اجتماعی شدن تقسیم و برنامه امور اجتماعی است که با عنایت به اینکه کل امور اجتماعی در عرصه کلان، به سه بخش قدرت - ثروت - معرفت تقسیم می‌شود. لذا از نگاه امام علی عدالت عبارت است «اجتماعی شدن تقسیم و برنامه در عرصه قدرت، ثروت و معرفت» اینجا است که به برتری تعریف عدالت از نگاه علی نسبت به تعریف سوسیالیسم اقتصادی پی می‌بریم. حال با توجه به این تعریف از عدالت می‌توانیم به نقش پراکسیسی عدالت فوق برای علی بپردازیم. از نگاه علی عدالت عبارت است از همان شجره‌ای طبیعی است که علی ۵۸ ساله حیات سیاسی - اجتماعی خود را با به پای آن معماری کرده است، بطوریکه می‌توان گفت علی معمار عدالت بود، آنچنانکه عدالت نیز معمار علی بود. چراکه آنچنانکه رابطه محمد با وحی بر پایه پراکسیس بود رابطه علی با عدالت هم بر مبنای پراکسیس پیش می‌رفت زیرا هم وحی محمد و هم عدالت علی دو دینامیسم وجودی تاریخی بودند که در بستر انسان و جامعه و تاریخ مادیت پیدا می‌کردند یعنی آنچنانکه علی معمار ۵۸ ساله عدالت بود، عدالت نیز معمار ۵۸ ساله علی بود.

ادامه دارد

وحی تاریخی می‌باشد، - نه مانند محمد عامل وحی تاریخی - چیست؟ به عبارت دیگر کدام ترازوی وجود دارد که توسط آن ما بتوانیم زندگی علی را در عرصه ۵۳ سال (۲۳ سال زمان محمد و ۲۵ سال بعد از محمد دوران شیخین و عثمان و ۵ سال دوران حکومتش) حیات و مبارزه او را تعریف کنیم؟

برای پاسخ به این پرسش نکته اولی که باید به عنوان پیش فرض به آن توجه داشته باشیم اینکه شخصیت علی مانند شخصیت محمد یک شخصیت تاریخی است نه یک شخصیت وراء تاریخی، به عبارت دیگر شخصیت علی مانند محمد یک شخصیتی است که در عرصه پراتیک اجتماعی شکل گرفته است (نه مانند شخصیت عیسی به صورت وراء تاریخی و پیش ساخته شکل گرفته باشد) اگر این پیش فرض تاریخی بودن شخصیت علی را بپذیریم پیش فرض دومی که در همین رابطه باید در اینجا مورد قبول ما قرار گیرد اینکه معمار این شخصیت تاریخی علی، محمد می‌باشد آنچنانکه معمار شخصیت تاریخی محمد وحی بود، به عبارت دیگر این سر انگشتان قدرتمند پدیدگویی محمد بود که توانست از علی خانواده ابوطالب در کنار جعفر و عقیل و... آنچنان شخصیتی در پراتیک پیچیده اجتماعی - تاریخی شکل گیری اسلام بسازد (آنچنانکه خود علی در این رابطه می‌گوید در عرصه پراتیک اجتماعی هر زمانی که سختی‌های وارده بر ما غیر قابل تحمل بود به شخصیت محمد پناه می‌بریم). حال پس از اینکه فهمیدیم که علی دارای یک شخصیت تاریخی است و دریافتیم که معمار این شخصیت تاریخی پیامبر می‌باشد این سوال مطرح می‌شود که با چه ترازوی می‌توانیم شخصیت علی را تعریف کنیم تا بتوانیم از این شخصیت پیچیده الگویی برای پدیدگویی زیستن خودمان بسازیم؟ بی شک وحی و محمد نمی‌تواند آن ترازو باشد چراکه علی دست پرورده این دو می‌باشد نه عامل^۱، از طرف دیگر ترازوی تعریف شخصیت هر فردی، باید آن حقیقتی باشد که در تمام مراحل زندگی فرد همپای آن رشد کرده باشد مثل وحی و محمد که تا آخرین لحظه حیات محمد پا به پای محمد رشد کرد و طبیعتاً اگر محمد بیشتر عمر می‌کرد کتاب قرآن که همان وحی محمد می‌باشد بیشتر از این مقداری بود که امروز در دست ما می‌باشد. این جا است که ما به تنها پدیده و حقیقتی می‌رسیم که پا به پای زندگی ۵۸ ساله سیاسی - اجتماعی علی با علی رشد کرده است می‌رسیم و قطعاً آن چیزی نیست جز شجره طیبه «عدالت».

عدالت برای علی پراکسیس اجتماعی تاریخی بود نه اخلاق فردی:

«وَسَبِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا عَنْ جِهَتِهَا وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا - شخصی از امام علی سؤال می‌کند که کدامیک افضل است؟ عدل یا جود؟ امام علی در پاسخ چنین می‌گوید به دو دلیل عدل افضل است بر جود. دلیل اول اینکه به

۱. علی ابن ابی طالب سی سال کوچکتر از پیامبر بود پیامبر در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه ازدواج کرد پس از پنج سال زندگی مشترک پیامبر با خدیجه علی به دنیا آمد به علت خشکسالی در مکه وضعیت اقتصادی ابی طالب که رهبر بنی‌هاشم و متولی خانه کعبه پس از عبدالمطلب پدرش بود بحرانی شد و توان اداره اولاد خود نداشت. عباس برادر دیگر ابوطالب در جلسه‌ای که با خویشان گذاشت قرار شد جهت حمایت از ابوطالب فرزندان او را به خانه خویشان آورند. محمد فوراً پیشنهاد پذیرش علی را داد قابل توجه است که ابوطالب چهار پسر داشت اول طالب بود، دوم عقیل، سوم جعفر و کوچکترین فرزند ابوطالب، علی بود که هنوز شیرخوار بود و هفت ماه بیشتر نداشت و پیامبر در سن هفت ماهگی او را از ابوطالب گرفت و به خدیجه سپرد و در همین رابطه بود که علی از هفت ماهگی طبق خواسته و پیشنهاد محمد تحت سرپرستی پیامبر در آمد و آنچنانکه خود امام علی نقل می‌کند، پیامبر به خاطر اینکه امام علی هنوز دندان در نیآورده بود غذا را در دهان خود خورد می‌کرد و با شیره دهان خود نرم می‌کرد و بعد در دهان علی قرار می‌داد تا علی بتواند آن‌ها را بخورد و اینچنین تربیت و پرورش علی به دست پیامبر در خانه محمد آغاز شد و تا انتها در کنار محمد باقی ماند.

۲. که خود این دو اصل، دو پایه سوسیالیسم علمی می‌باشد چرا که تعریف سوسیالیسم علمی چیزی نیست جز اجتماعی شدن تولید و توزیع توسط تولید کننده. حال اگر این تعریف سوسیالیسم علمی را با تعریف فوق امام علی از عدالت در کنار هم قرار دهیم آیا می‌توانیم تعریف فوق امام علی از عدالت را این چنین مطرح کنیم که عدالت از نگاه امام علی عبارت است از اجتماعی شدن تقسیم و برنامه، یا اجتماعی شدن توزیع و تولید؟

جنبش زنان - بخش دوم

و چهارم رسیدیم به جنبش سیاسی زنان و این پروسه و فرآیندها در غرب صورتی عکس داخل ایران داشت و دلیل آن خلاء ارزشی ناشی از معیارهای ضد ارزشی در فقه و در شکل نظام سیاسی ایران و قانون اساسی که حاکم بود.

پس زن در ایران جنبش اجتماعی دموکراتیک خودش را بر مبنای جنبش علمی شروع کرد و از ۱۲۹۷ که اولین مدرسه دخترانه توسط احمد شاه در تهران تشکیل می‌شود نقطه شروع جنبش علمی زن از نظر تاریخی است. در سال ۱۳۱۴ نخستین حرکت رضا شاه برای تشکیل دانشسرای عالی و در پی آن در سال ۱۳۱۵ دانشگاه تهران افتتاح می‌شود. رضا شاه در سال ۱۳۱۳ سفری به ترکیه داشت قبل از آن امین الله رئیس جمهور دموکراتیک افغانستان با زینش بدون حجاب به ایران آمدند، علما به مخالفت با رضا شاه پرداختند، ولی رضا شاه حاضر نشد حجاب را به زن امین الله افغانی تحمیل کند. مسافرت امین الله با همسر محترم غیر محجبه‌اش پایان رسید و برگشتند، رضا شاه به ترکیه رفت، آتاتورک در ترکیه در حال استحاله نظام زمین‌داری و اماتده از نظام عثمانی به نظام بورژوازی جدید بود که بر مبنای مقابله کردن با سنت‌ها و مقابله کردن با روحانیت، مقابله کردن با مسائل ضد ارزشی که حقوق زن را به باد تجاوز گرفته است، بود. رضا شاه یک پروسه حرکتی از زمان کودتای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ که بالاخره به سلطنت می‌رسد، طی کرد. در این پروسه از مرحله وزیر دفاع تا مرحله نخست وزیری تا بالاخره شعار جمهوری خواهی که سر داد و پس از تأیید نشدن جمهوری خواهی، از طرف نظام طبقاتی داخل ایران و نظام روحانیت و بالاخره قبول نظام سلطنت توسط رضا شاه در سال ۱۳۰۴ تاج سلطنت را به سر گذاشت، ولی رسالت و مسئولیت و تعهداتی، از نظر غرب و به ویژه انگلیس بر عهده داشت و با این وظیفه که بتواند نظام ایران را از صورت و ماهیت زمین‌داری به سوی بورژوازی برگرداند، دست به کار می‌شود. در این مرحله حرکت اول جنبش زنان شکل می‌گیرد. برای آنکه ما جنبش زنان را در پروسه خودش بتوانیم تقسیم بندی کنیم و تنوریزه کنیم از آغاز سال ۱۴ - ۱۳۱۳ که رضا شاه از ترکیه برمی‌گردد تا شرایط فعالی مبارزه زنان و جنبش زنان سه مرحله مختلف داشته است که این خودویژگی‌های مبارزه و جنبش دموکراتیک زنان را هیچ جامعه‌ای نداشته است.

۱ - جنبش دستوری برای زنان که از بالا تزریق می‌شود، در زمان رضا شاه شروع می‌شود.

۲ - جنبش مکانیکی زنان که با مبارزات حزب توده و غیره از سال‌های ۱۳۲۲ به بعد شروع می‌شود.

۳ - سه مبارزات و یا جنبش دینامیک زنان که از سال ۱۳۵۷ به طور مشخص زمین و زمان و تاریخ ایران را به لرزه در می‌آورد و زن در عرصه جنبش علمی، در عرصه جنبش اقتصادی، در عرصه جنبش سیاسی و در عرصه جنبش اجتماعی ماهیت دینامیک پیدا می‌کند و خود را از دل مبارزات مکانیکی و از دل مبارزات و جنبش‌های دستوری خودش جدا می‌کند و به صورت پرنده‌ای رها شده پرواز می‌کند.

به قول مرحوم شریعتی «پترز کبیر زمانی که در هلند تحصیل می‌کرد، و می‌خواست جامعه پیشرفته هلند را با جامعه عقب مانده روس قیاس کند و دلیل عقب ماندگی جامعه روسیه را پیدا کند، یک مرتبه به یک کشف بزرگ رسید و گفت پیدا کردم و آن چی بود؟ آن ریش است و پس از اینکه پترز کبیر تحصیلاتش را در هلند تمام کرد و به روسیه برگشت، برای آنکه بتواند نظام زمین‌داری را و مناسبات عقب مانده زمین‌داری روسیه را متحول کند دستور داد تا ماموران انتظامی سرتاسر شهر و روستا راه بیافتند و ریش‌ها را بتراشند و ریش به عنوان یک جرم بزرگ مطرح شد» و به قول مرحوم شریعتی «ریش‌ها رفت ولی ریشه‌ها ماند، عقب ماندگی روسیه ماند». همین کار را رضاشاه هم کرد. رضا شاه هم در رابطه با شرایط و عقب ماندگی جامعه ایران (در سفری که به ترکیه کرد) به دو قضیه مهم رسید. مناسبات و موقعیت آتاتورک را و جامعه

زن در پروسه سکسوالیته فرویدیسم و پروسه سه مرحله‌ای تا کالا شدن زن به صورت جنسیت بر پایه سکسوالیته در غرب برای ما شرفیان در همین جا خلاصه نشد. چرا؟ چون کالانی که در سه مرحله مختلف جنبش زنان در سرمایه‌داری در غرب شکل گرفته بود در شرق به صورت سیستماتیک به طرف جامعه ما سر ریز نگردید بلکه به اشکال مختلف وارد جامعه ما می‌شد و این جامعه را به باد حمله می‌گرفت. تا قبل از انقلاب مشروطیت مبارزات زنان ما تنها در عرصه مبارزات جنبش بهائیت یا مبارزات فردی به شکل مبارزات فردی و اعتراضات زنان یا به شکل پشتیبانی اعتراضات زنان از حرکت مردان خلاصه می‌شد. تاریخ سیاسی جنبش ما تا مشروطیت و خود مشروطیت تاریخی مردانه و مذکر و ضد انسانی است. انقلاب مشروطیت که در سال ۱۲۷۵ توسط مظفرالدین شاه و بر مبنای کپی از قانون اساسی بلژیک و قانون اساسی هلند و قانون اساسی فرانسه و با همگام کردن و مخلوط کردن با فقه شیعه به صورت شورای نگهبان در قانون اساسی ساخته شده بود از همان ابتدا مشخص بود که مضمون ضد زن و زن ستیزی بر جامعه ما حاکم خواهد شد. در قانون اساسی مشروطیت به عنوان انقلاب دموکراتیک نظام سرمایه‌داری جامعه ما، مشخصه اساسی مبارزاتی خودش که زن بود غایب بود. چرا؟ چون خود مبارزات جنبش دموکراتیک زن در جامعه ما وجود نداشت. نظام ارزشی ما بر مبنای فقه شیعه، ضد زن بود و در نظام فرهنگی اجتماعی جایگاهی برای زن قائل نبود. نظام سیاسی جامعه ما پس از تحول دموکراتیک انقلابی مشروطیت، به عنوان نظام زن ستیز به جهان عرضه گردید این بود که در تحول اول تاریخ دموکراتیکی ما یعنی در انقلاب مشروطیت، بهره و ثمره‌ای به زنان ما نرسید. یعنی نه از نظر هویت و نه از نظر فیزیکی و نه از نظر سیاسی، جنبش زن وجود نداشت که از منافع خودش دفاع کند و مدافع حقوق خودش باشد و نه نمایندگان سیاسی آن. زیرا چه در آنهایی که قبیای اسلام به تن کردند و چه آنهایی که قبیای زمین‌داری کردند، هیچکدام حاضر نبودند که از حقوق انسانی و طبیعی و اولیه زن دفاع بکنند اینجا بود که زن به عنوان یک مولود خانه دار، بلورین، نرم، با وظایف آشپزی و بچه‌داری و شیردهی و حیوانی در خانه تعریف شد. ولی قضیه به اینجا هم تمام نشد. مظفرالدین شاه رفت و محمد علی شاه آمد، محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست.

محمد علی شاه رفت احمد شاه آمد، تا قبل از انقلاب مشروطیت در آمارهایی که وجود دارد یک درصد تا سه درصد از زنان اگر خیلی خوش بین باشیم دارای سواد اولیه هستند. معیارهای سواد اولیه نه معیار سواد کلاسیک بین‌المللی است بلکه معیارهای اولیه حد نوشتن و خواندن قرآن است. مدرسه‌ای به نام دختران و زنان وجود نداشت، آموزشگاهی که این‌ها را تدریس بدهد وجود نداشت، حق آموزش نداشتند، حق رای نداشتند، حق حضور اجتماعی نداشتند، حق کار نداشتند، فقط حقوقی که برای آن‌ها قائل بودند، آشپزی، بچه‌داری، شیر دهی و کالا شدن برای ارضاء غریزه جنسی مرد بود. در قانون اساسی ما در مشروطیت حتی در شکل آن قانون حمایت خانواده که شاه در سال ۱۳۴۵ تنظیم کرد، دست مرد، هم برای طلاق، هم برای تعدد زوجات، (هر تعدادی که می‌خواهد، ۴ تارسمی و غیر رسمی الی ماشاء الله باز گذاشته بودند). در دوره احمد شاه نخستین مدرسه دخترانه بوجود آمد. ۱۲۹۷ اولین مدرسه دخترانه در تهران تشکیل شد. تا قبل از ۱۲۹۷ که اولین مدرسه دخترانه تشکیل می‌شود، نظام آموزش به صورت هدایت شده، فقط خواندن قرآن بود، آن هم سوره نور. بعد از سال ۱۲۹۷، در رابطه با حرکت زنان مجبور هستیم که جنبش زنان را مرحله بندی کنیم. چرا که حرکت و فرآیند و پروسه شکل گیری جنبش زنان در ایران، عکس جنبش زنان در اروپا است. ما در مرحله اول، جنبش علمی زنان داشتیم، در ادامه آن به جنبش اقتصادی زنان رسیدیم و سپس به جنبش اجتماعی زن رسیدیم

سوسیالیستی و یا کارگری در غرب بود، در این مرحله از حقوق زنان و جنبش زن دفاع می‌کند و جنبش زنان تحت پرچم سازمان زنان در عرصه حزب توده شکل می‌گیرد. این شاخه‌ای از جنبش زنان است که سازمان زنان حزب توده اولاً در ساختار کلی حزب توده تحت رهبری و هژمونی عالی شوروی صورت گرفته در ثانی حرکت جنبش زنان در این مرحله بازم به صورت تزریقی ولی نه دستوری رضا شاه است.

تزریق شعار جنبش کارگری جهانی است به زن، و این جاست که زن به مرحله جدیدی می‌رسد در این مرحله ۱۳۲۳ جنبش زنان در شاخه ملی با توجه به تشکیل جبهه ملی و مبارزات نهضت ملی تحت رهبری دکتر محمد مصدق با شعار ملی شدن صنعت نفت همگامی و همراهی می‌کند. ولی در تمامی مبارزات دکتر مصدق و حتی به اندازه استقلال سازمانی زنان حزب توده جریانی متشکل از زنان مشاهده نمی‌شود. پس مرحله دوم جنبش زنان در تاریخ ما که جنبش مکانیکی زنان می‌باشد از تاریخ ۱۳۲۳ با تشکیل سازمان زنان توسط حزب توده در ایران شکل می‌گیرد که پس از چندی تحت این عنوان که حزب توده طرح ترور شاه را فراهم کرده بود در سال ۱۳۲۷ کل حزب توده و از جمله سازمان زنان حزب توده غیر قانونی اعلام می‌شود. غیر قانونی شدن سازمان زنان در سال ۱۳۲۷ توسط شاه حرکت مکانیکی اولیه جنبش زنان را دوباره به بن بست می‌کشد ولی حرکت مکانیکی جنبش زنان در اشکال جنبش دانشجویی ادامه می‌یابد. طبیعتاً پس از طی این پروسه‌ای که از سال ۱۹۲۷ و با دایر شدن مدرسه‌ای که توسط احمد شاه در تهران صورت گرفت و در ادامه آن در سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۵ با افتتاح دانشسرای عالی و دانشگاه تهران همگام با مردها وارد دانشگاه شده بود و جنبش علمی و جنبش اقتصادی خودش را شروع کرده بود. زن دیگر به عنوان حیوان شیرده و حیوان آشپز و حیوان محافظ بچه، و کالای پاسخگوی غریب جنسی مرد نیست. زن به عنوان بازوی کار از سال ۱۳۲۲ وارد جامعه شده است و زن هم‌فاز با مرد در کارخانه‌ها، در صحنه اداری، در صحنه‌ها تولید، در صحنه‌های خدماتی و... حضور پیدا کرده است. در اعتصابات و در سندیکاها در اتحادیه‌ها حضور پیدا کرده و ما این پروسه را، پروسه دینامیکی جنبش زنان می‌نامیم که هنوز به صورت خزنده تحت رهبری مرد و هژمونی مرد پیش می‌رود و هنوز زن به رهبری در این عرصه‌ها نرسیده و حتی در آن مقطع و مرحله‌ای که تحت فشارهای شاه، زن به وزیری می‌رسد و زن به سناتوری و انتخاب می‌رسد، هنوز هم زن به مرحله هدایتگری خودش نرسیده است.

با وقوع کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ حرکت‌هایی که صورت می‌گیرد، همه مردانه است. جنبش‌ها همه مردانه است، تاخت و تازها و تحولات همه مذکر است. تاریخ به قول ابراهیم برهانی «تاریخ مذکر هنوز در ایران مذکر است» بعد از کودتا فعالیت‌ها و جنبش دانشجویی به طور مشخص و مستقل انجام می‌گیرد، زن یواش یواش در پروسه پراتیک اجتماعی وارد می‌شود. بنابراین پراکسیس علمی را پشت سر می‌گذارد، جنبش علمی را پشت سر می‌گذارد، هم‌فاز مرد در جنبش اقتصادی وارد شده است، هم‌فاز با جنبش علمی و جنبش اقتصادی یواش یواش در جنبش اجتماعی در کادر جنبش دانشجویی وارد می‌شود، این است که در مبارزات اولیه جنبش مستقل دانشجویی و به طور مشخص از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ زن به عرصه جنبش دمکراتیک دانشجویی و وارد جنبش اجتماعی می‌شود و پایه‌های اولیه خودش را ایجاد می‌کند. در سال ۱۳۳۲ با آمدن نیکسون و فشارهایی که بر شاه وارد می‌شود اصل اساسی بورژوازی توسط کندی به شاه اعلام می‌شود و آن اصل این است که بورژوازی می‌گوید «برای آنکه بدانی تثبیت شده‌ای، رفرم بده»، آزمون و خطائی که کندی در کشورهای پیرامونی آمریکا خودش مرتکب می‌شود. اینکه آمریکا به عنوان قدرت مسلط بر ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد می‌خواهد با رفرم مناسبات زمینداری و مناسبات ماقبل سرمایه‌داری ایران را زیر و رو کند و نظام سرمایه‌داری را در ایران مستقر کند. شاخص اولیه و معیار اولیه‌ای که در رفرم کندی به

ترکیه را با جامعه ایران قیاس کرد و در این قیاس به این رسید که عامل تمامی بدبختی جامعه ایران دو امر است «یک ریش آخوند و دوم حجاب زنان»؛ و اینجا بود که رضا شاه در ۱۷ دی سال ۱۳۱۴ دستور کشف حجاب داد و نخستین حجاب را از سر دختر خودش اشرف برداشت و از فردای آن روز، اعلام کرد که «آجان‌ها در تمامی چهار راه‌های شهرها، زنان محببه را بگیرند، روسری آن‌ها را بردارند و قطعه قطعه کنند و تحویلشان بدهند» و از فردای آن روز بود که در تمامی چهار راه‌های تهران و شهرستان‌های بزرگ آجان‌ها ایستاده بودند زنان محببه را پیدا می‌کردند، روسری‌ها را پاره می‌کردند و دستشان می‌گذاشتند و به همین موازات ریش آخوندها بود. رضا شاه دستور داد «هر آخوندی پیدا کردید علاوه بر اینکه لباس‌هایش را مثل ترکیه بگیرید ریش‌هایش را ببرید» و اینجا بود که آخوندها برای حفظ ریش‌هایشان، در خانه‌های خودشان محبوس ماندند و زندان بزرگی در دوران رضا شاه برای آخوندها حاصل شد.

اگر چه، حرکت رضا شاه با کشف حجاب شروع شد ولی مسئله دیگری که به طور خزنده و غیر مستقیم توسط رضا شاه انجام گرفت، پایه‌گذاری زیربنای سرمایه‌داری وابسته در جامعه ایران بود که مهم‌ترین آن جدا کردن آموزش و دادگستری از روحانیت بود. چون دو امر آموزش و دادگستری دو مقوله‌ای بود که از آغاز تاریخ پیدایش مذهب شیعه و فقه شیعه در جامعه ما در کنترل و تحت تملک روحانیت و حوزه قرار داشت. رضا شاه برای پایه‌گذاری بنیان‌های سرمایه‌داری نوین در جامعه ما نخستین کاری که انجام داد، این دو مقوله را از کف روحانیت بیرون کشید. این دو مقوله تحت سر نیزه رضا شاه به راحتی انجام گرفت که قابل قیاس با مبارزات خونین پروتستانیزم و پیدایش سکولاریسم در غرب که توانست با دریای خون دو نهاد آموزش و دادگستری را از دل اسکولاستیک جدا کند، نیست. به هر حال در سال ۱۳۱۴ با اولین افتتاح دانشسرای تربیت معلم و در سال ۱۳۱۵ با افتتاح دانشگاه تهران همگام با مردان، زنان ما وارد دانشگاه شدند و در همین سال ما حداکثر آماری تحصیلاتی که برای زن داریم سه درصد است. ولی زن جنبش علمی خودش را به صورت خودجوش شروع کرد؛ و این جنبش علمی سرآغاز و شاه فزری شد که زن بتواند بر مبنای آن، جنبش اجتماعی خودش را شروع بکند. با وقوع جنگ بین‌الملل دوم که در آن رضا شاه به حمایت آلمان بر خواسته بود، تحت فشار دولتی که اول او را سر کار آورده بود یعنی انگلیس سلطنت را رها کرد.

با رفتن رضا شاه سر نیزه از روی ایران برداشته شد. دیکتاتوری رضا شاه در شهریور ۲۰ به پایان رسید. رضا شاه ابتدا به موریس و سپس به آفریقای جنوبی رفت و در سال ۱۳۰۳ در آنجا مرد. با مرگ رضا شاه دیکتاتوری به خاک نرفت چرا که فرزند رضا شاه از طرف انگلیس مسلط به ایران شد. محمدرضا شاه حاکم شد ولی خلاء ایجاد شده در جنگ جهانی دوم برای ایران فضای سیاسی ایجاد کرد، از شهریور سال ۱۳۲۰ که رضا شاه به تبعید می‌رود تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ مدت دوازده سال فضای باز سیاسی بر جامعه ما حاکم می‌شود، تحولات سیاسی - نه در ادامه تحولات دمکراتیک مشروطیت با آن ماهیت ضد زن ستیزانه بلکه - با جنبش‌های جدیدی همراه است که شامل جنبش ملی و جنبش‌های کارگری - تحت رهبری حزب توده که مولود حزب کمونیست به زندان افتاده و دوستان ارانی بود - از این قبیل اند. نخستین سازمان سیاسی زنان در حزب توده در سال ۱۳۲۳ بوجود می‌آید. این سازمان سیاسی که در سال ۱۳۲۳ دستوراتی غیر از خواسته‌های فیمینیستی - که در غرب برای زن مطرح بود -، قائل می‌شود. چرا که حزب توده با ماهیت و شعارهای سوسیالیستی که دارد در مرحله اقتصادی، جنبش اقتصادی و کار زنان را دنبال می‌کند و در همین رابطه بود که خواسته‌هایی که از سال ۱۳۳۲ حزب توده در عرصه سازمان زنان از آن حمایت می‌کند به طور مشخص عبارت است از «حق مهد کودک، حداقل حقوق برابر با مرد» بود که تحت شعارهایی که خواسته‌های جنبش زنان در مرحله

دهقان و مریم فجر عضدانلو به مدیریت در عرصه رهبری تشکیلاتی هم می‌رسند، حرکت مکانیکی است. یعنی تحت دستور مسعود رجوی یا تحت هدایتگری‌های داخل تشکیلاتی حرکت‌های پراکنده می‌شود و زن در این عرصه جنبش، هنوز به صورت جنبش غالب اجتماعی نیست. جنبش، جنبش مکانیکی است. زن نیازمند جنبش دینامیکی برای خود است. زن باید از عرصه «برای غیر» خارج شود. بنابراین نه جنبش دستوری زن که تا زمان سال ۱۳۵۶ تحت رهبری هدایتگری سازمان زنان به رهبری اشرف پهلوی توانست کار انجام بدهد و نه حرکت‌های مکانیک و جنبش‌های مکانیکی که تا مقاطع رهبری تشکیلاتی سیاسی مثل مجاهدین و فدائیان خلق رسید، حرکت مکانیکی نتوانست خود را اقلان و ارضاء نماید، بلکه در پروسه این تحول زن نیازمند حرکتی بود که بتواند مراحل مختلف جنبش خودش را از مقطع علمی، به مقطع اقتصادی و از اقتصادی به اجتماعی و بالاخره به طرف سیاسی بکشاند.

با وقوع قیام بهمن سال ۱۳۵۷ زن بسان طوفانی وارد تحول اجتماعی شد، آنچنان بی‌محابا و سیل وار، زن اجتماعی که مولود زن علمی ما و مولود زن اقتصادی ما بود، جنبش اجتماعی خودش را شروع کرد. تاثیر این جنبش اجتماعی زنان در مصاحبه خمینی در مهر ماه سال ۱۳۵۷ با لوموند می‌کند، به عینیت می‌پیوندد - خمینی که اولین مخالف حقوق زنان و حتی راه زنان بود - در آنجا اعلام می‌کند که «حقوق زن حقوقی است که از طرف ما پشتیبانی قرار می‌گیرد و در رابطه با حقوق زن در اسلام زن و مرد هر دو آزاد هستند که هر دو زندگی‌شان را خود انتخاب کنند» و این عینا سخن خمینی است در ماه می ۱۳۵۷ با روزنامه لوموند است. یعنی کسی که در سال ۱۳۴۱ به شاه می‌نویسد که «اعلیحضرت که می‌خواهی به زن حق رای و حق انتخاب بدهی و این حرکت غیر اسلامی را می‌کنی» در مصاحبه‌ای با روزنامه لوموند عینا می‌گوید «زن و مرد هر دو آزادند زندگی‌شان را خود انتخاب کند» و این ثمره اولین زن اجتماعی ما بود که آماده پرش بود. برای آنکه زن سیاسی شود و این زن سیاسی آن زمانی شد که درهای زندان خمینی باز شد و بیش از نیمی از زندانیان سیاسی خمینی، زن بودند و بیش از نیمی از اعدایان دادگاه‌های سیاسی خمینی زن بودند و همه این‌ها با فریاد آزادی خواهی اعدام شدند. زن به صورتی که از غرب وام گرفته بود در تحول دمکراتیک خودش را از جنبش علمی به جنبش اقتصادی و از جنبش اقتصادی به جنبش اجتماعی و از جنبش اجتماعی به جنبش سیاسی کشاند، و امروزه بیش از ۶۰ درصد دانشجویان دانشگاه ما زنان هستند و این مسئله برای این رژیم خفقان آور و کشنده است. برای مقابله با این موضوع رژیم طرحی را وارد مجلس کردند که بتوانند سهمیه بندی جنسی کنند، که در برابر این سیل خانمان سوز، این طوفان که در عرصه‌های علمی، در عرصه سیاسی، در عرصه اجتماعی، در عرصه اقتصادی وارد قضیه می‌کنیم شدیدترین شکل آپارتاید است، یعنی رژیم می‌خواهد با طرح سهمیه بندی در برابر جنبش علمی زن، آپارتاید علمی در برابر آپارتاید جنسی ایجاد کند. زن بعد از انقلاب ۵۷ خواسته‌های سیاسی و جنبش سیاسی‌اش تحقق پیدا نکرد و آنچه از دست آورد جنبش اجتماعی خود نصیب‌اش شد زندان‌ها، کشتار، قتل‌ها و شکنجه‌ها بود و امروز در برابر این همه فشار برای اولین بار می‌خواهد جنبش «خودش برای خودش» باشد.

والسلام

شاه تحمیل شد مسئله زن بود. اعلم نخست وزیر وقت محمدرضا شاه در سال ۱۳۴۱ اعلام کرد که «زنان حق انتخاب و حق رای دارند». با اعلام این حرکت اولین مخالفت از حوزه بلند شد و نخستین نامه خمینی به شاه نوشته شده است. خمینی در این نامه به شاه می‌نویسد «اعلیحضرت شنیده‌ام که به زن می‌خواهی حق رای بدهی و حق انتخاب شدن در شوراهای ایالتی و ولایتی بدهی من تو را نصیحت می‌کنم که دست از این عمل ضد اسلامی بردار». شاه با مخالفت خمینی و جریان حوزه روبرو می‌شود. شاه در برابر حوزه‌ای که پس از فوت بروجردی به شکل ملوک الطوائفی بین آخوندها تقسیم شده است، تسلیم می‌شود و حق رای و انتخاب زنان به خاطر رضایت آخوندها را بر می‌دارد و دوباره زن در سال ۱۳۴۱ از حق رای و حق انتخاب محروم می‌شود. ولی فشار آمریکا در جهت استقرار سرمایه‌داری - که می‌بایست از کانال زن و آزادی زن و... ادامه پیدا می‌کند.

در ۶ بهمن سال ۱۳۴۲ طرح رفرم شش ماده‌ای تحمیلی شاه اعلام می‌شود. آزادی زن به عنوان اصل سوم در کنار «الغای رژیم ارباب و رعیتی و اصل ملی کردن کارگاه‌ها و سپاه دانش و سپاه ترویج» اعلام می‌شود و زن این بار باید قطعا در برابر مسائل حق رای داشته باشد تا بتواند در رفرم امپریالیستی و استقرار نظام سرمایه‌داری و به عنوان نیمی از جمعیت جامعه وجود فیزیکی داشته باشد. زن در عرصه مناسبات سرمایه‌داری به عنوان بازوی کار ارزان باید مطرح شود. زن باید به عنوان کالای جنسی باید مطرح بشود. زن به عنوان یک هویت در جامعه مطرح بشود و اینجاست که جنگ روحانیت با شاه شروع می‌شود و پس از ۱۵ خرداد و تبعید خمینی حرکت دستوری زن و جنبش دستوری زن، مقطع به مقطع ادامه پیدا می‌کند تا آنکه شاه مرحله به مرحله زن را به صورت دستوری به پله‌های بالا هدایت می‌کند. تا زمانی که به قانون حمایت خانوادگی می‌رسد و پس از قانون حمایت خانواده با تشکیل سازمان زنان زیر نظر اشرف، حرکت جنبش زنان ایران را به صورت دستوری بین‌المللی می‌کند. ولی در تمام این مرحله که زن به صورت دستوری پله‌هایی بالا آمده، ولی از هویت مستقل جنبش زن هم از لحاظ حقوقی و هم از لحاظ اجتماعی محروم است.

برای درک این موضوع تنها کافی است که به مصاحبه‌ای که شاه با اورینا فلانچی انجام می‌دهد، توجه کنید که در این مصاحبه شاه به اورینا فلانچی اعلام می‌کند که: «برای من در رابطه با زنان، در زندگی مرد وقتی مهم هستند که زیبا و جوان باشند و زنانگی‌شان را حفظ کنند، شما زنان هرگز میکل آنژ نداشتید، هرگز باخ نداشتید، شما هیچ وقت هم حتی یک آشپز بزرگ نداشتید، شما هیچ چیز بزرگ و فوق العاده عرضه نکرده اید». این تاریخ مصاحبه مهر ماه سال ۱۳۵۲ شاه با اورینا فلانچی است. بنابراین مسائل و ارزش زن از نظر محمدرضا شاه و سلطنت پهلوی فقط همان ارزش دستوری است و زن هیچ هویت انسانی و بشری ندارد همان هویت جنسی حوزه‌ای دارد ولی به شکل مدرن اش. به این ترتیب اگر چه شاه تمام کارها را دستوری اجرا می‌کند و فرامین را دستوری انجام می‌دهد هیچ‌گونه ارزش هویت به جنبش زن نداد. اشرف نماینده زن است و رئیس سازمان، مدیریت و تشکیلات که در عرصه بین‌المللی راه انداخته است و هزینه‌هایی که دربار می‌دهد، می‌خواهد خودش را به صورت رهایی زن مطرح کند.

ولی مسئله به اینجا تمام نمی‌شود در پروسه جنبش سیاسی از بعد از سال ۱۳۴۲ جریان‌های تشکیلاتی شکل می‌گیرد، نخستین زن شهید مرضیه اسکویی در مبارزات چریکی فدائیان خلق شهید می‌شود و در همین راستا در عرصه مبارزات مجاهدین خلق حوری بازرگانی و در همین راستا فاطمه امینی و غیره به موازات به شهادت می‌رسند و در پروسه، این زنان در تشکیلات چریکی سیاسی در کنار مردان و تحت هژمونی مردان وارد عرصه تشکیلاتی و مبارزات سیاسی می‌شوند. جنبش زنان به صورت مغلوب وارد عرصه اجتماعی می‌شود و این حرکت هنوز همان شکل مکانیکی خودش را دارد حتی تا زمانی که خانمی مانند اشرف

"پرسش و پاسخ ۱ - بقیه از صفحه اول"

شده است و چنان که در آیه فوق مطرح شده است؛ استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی در کادر حرکت آگاهی‌بخش می‌باشد و هیچ اصطلاح دیگر قرآنی نیست که بتواند بار استراتژی آگاهی‌بخش را - که در اصطلاح نشر است - با خود داشته باشد.

در رابطه با اصطلاح مستضعفین: از عنوان‌های برگرفته از قرآن می‌باشد که در هشت آیه قرآن و در سوره‌های الاعراف - القصص - سبأ به صورت مشتقات مختلف آن ذکر شده است و تنها اصطلاحی از قرآن است که دلالت بر «طبقه محکوم و محروم شده به توسط طبقه حاکم و برخوردار» می‌کند و هیچ اصطلاح دیگری در قرآن وجود ندارد که هم پایه دینامیسم تاریخ بر گرده او باشد؛ «وَتَرِيْدُ اَنْ نُّمِنَّ عَلٰى الَّذِيْنَ اسْتَضَعُّوْا فِى الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اٰمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِيْنَ - و ما اراده کرده‌ایم و منت نهادیم بر مستضعفین زمین، چرا که آن‌ها امام و وارث زمین خواهند شد- سوره قصص- آیه ۵».

اصطلاح مستضعفین تنها واژه ای است که (به قول معلم کبیرمان شریعتی) در کانتکس تاریخی خود - طی فرایندهای مختلف تاریخی و اجتماعی- می‌تواند حامل ستم اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... باشد. بنابراین ما هیچ عنوان دیگری غیر از مفهوم مستضعفین نمی‌شناسیم که خود بتواند نمایش «دیالکتیک بالندگی و ستم‌کشی تاریخی» به صورت هم‌زمان را در تمامی فرایندهای تاریخ انسان را نشان دهد و دینامیسم تاریخی خویش را نیز بتواند با خود حمل کند! مثلا اصطلاح پرولتاریا در عصر سرمایه‌داری و سوسیالیسم از دو مشخصه بالا برخوردار است ولی همین اصطلاح در نظام فئودالیسم به معنی - بیگانه و آسمان‌جل- تعریف می‌شود که هیچ‌گونه رسالتی در دوران خود ندارد؛ و به همین ترتیب...

بنابراین واژه مستضعفین تنها عنوانی است که هم نشر را می‌تواند به عنوان استراتژی معنی بخشد و هم به عنوان یک تکیه‌گاه تاریخی می‌تواند در استراتژی نشر مطرح گردد و هم سمت‌گیری تاریخی نشر را مشخص می‌کند که «امامت و وراثت مستضعفین» می‌باشد. قابل ذکر است که «امامت» دلالت بر رهبری سیاسی مستضعفین بر پایه دموکراسی می‌کند و «وراثت» دلالت بر رهبری اقتصادی مستضعفین بر پایه سوسیالیسم می‌کند (که بعدا در سلسله بحث‌های سوسیالیسم به آن خواهیم پرداخت).

نتیجه بررسی دو عنوان «نشر» و «مستضعفین»:
اولا- هر دو دارای پایگاه قرآنی هستند.

ثانیا- در دیسکورس قرآن غیر قابل‌جانشین هستند، یعنی هیچ عنوان و اصطلاح دیگری نمی‌توانیم در قرآن پیدا کنیم که هم‌زمان بتواند «بار استراتژی، بار دینامیسم تاریخی، بار دیالکتیک اجتماعی» را با خود حمل کند.

ثالثا- اگر به مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم و استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه توده‌ای معتقد هستیم، تنها از این دو عنوان می‌توانیم به جهت اعلام «مضمون حرکت، سمت و سوی حرکت، دینامیسم حرکت» و به عنوان تابلو - ارگان عقیدتی و سیاسی- خود استفاده کنیم. زیرا شخصی که دارای نگاه اجتماعی - سیاسی - تاریخی - قرآنی باشد در اولین برخورد با این اصطلاح مرکب که به عنوان تابلو - ارگان عقیدتی سیاسی- است در می‌یابد که این حرکت:

«وَالنَّاسِیْرَاتِ نَشْرًا - سوگند به ناشرین نشر آگاهی»
«فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا - آن ناشرینی که توسط نشر، فرقان را میان حق و باطل ایجاد می‌کنند»

«فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا - ناشرینی که با نشر، الفاء آگاهی و ذکر می‌کنند»
«عَذْرًا اَوْ نَذْرًا - ناشرینی که با نشر ذکر و آگاهی دو گانه منفی و مثبت (یا منکر و معروف، یا بشارت و نذارت، یا نفی‌ای و اثباتی، یا «لا» و «الا») را به توده‌ها منتقل می‌کنند»
«اِنَّمَا تَوْعَدُوْنَ وَاَوْقِعْ - به تحقیق آنچه وعده داده شد تحقق می‌یابد»

در تبیین استراتژی آگاهی‌بخش: در هفت آیه اول از سوره المرسلات دو تا عامل بیشتر مطرح نمی‌گردد؛ یکی «رسولان به معروف یا رسولانی که مدعی عمل به معروف هستند»، دوم «ناشران آگاهی» هستند. به عبارت دیگر در هفت آیه فوق این حقیقت را به صراحت روشن می‌کند که رسولان بالمعروف از طریق نشر، ذکر خواسته خود را محقق می‌سازند، چرا؟ زیرا نشر ذکر یا نشر آگاهی اولین کاری که می‌کند «فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا» حق و باطل موجود در جامعه را از هم جدا می‌کند.

چرا نشر می‌تواند حق و باطل را از هم جدا کند؟

زیرا موضوع نشر «فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا» لقاء آگاهی به جامعه است، پس اگر بخواهیم مبانی استراتژی خودمان را توسط هفت آیه اول سوره مرسلات تبیین نماییم؛ اقدام عمل سازمان‌گرایانه حزبی که استراتژی ما را مشخص می‌کند تنها استراتژی است که می‌تواند در این شرایط تاریخی منکرهای اجتماعی- تاریخی را از ریشه برکند. پایه و بستر این اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی بر نشر استوار می‌باشد، پس نشر از زبان قرآن استراتژی است نه تاکتیک، چنان که قرآن با توضیح نشر در آیه چهارم و پنجم مطرح می‌کند؛ موضوع نشر ذکر یا آگاهی است و کاری که این نشر توسط ذکر و آگاهی انجام می‌دهد «فرقان حق و باطل» است. یعنی نشر توسط انتقال آگاهی‌های اجتماعی به درون خودآگاهی جامعه در بین حق و باطل صف بندی ایجاد می‌کند، و کار دیگری که نشر غیر از ایجاد صف بندی در بین حق و باطل انجام می‌دهد، تقسیم آگاهی به دو مرحله «آگاهی از» و «آگاهی در» است، یا به عبارت دیگر تقسیم آگاهی به دو مرحله «آگاهی از منکرات» آنچه که باید از جامعه نفی شود و دیگر «آگاهی به معروفات» است که باید پس از آن که منکرات در جامعه ریشه کن شد جایگزین آن‌ها گردد، اگر نشر بدون آگاهی مثبت فقط آگاهی منفی را نشر بدهد کار آن فقط در حد «لا» خلاصه می‌شود و ناقص است، اما نشر موظف است که بعد از اعلام نفی یک منکر یک برنامه اثبات نیز داشته باشد تا توده‌ها زمانی که می‌گویند ما استبداد نمی‌خواهیم، معنی آزادی را بدانند تا دوباره گرفتار ولایت فقیه نشوند که مخوف‌ترین شکل استبداد و اتوکراتیک و دسپاتیزیم است.

پس طرح اصطلاح نشر در عنوان نشر مستضعفین یک اصطلاح قرآنی است که از آیه ۳ سوره المرسلات اقتباس

روزه

روزه امکان استحاله عادت‌های شرک به توحید نفسانی را فراهم می‌سازد.

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
(حافظ)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» - ای کسانی که ایمان آوردید برنامه روزه بر شما تعیین شد آنچنانکه بر قبل شما نیز تعیین شده بود هدف از روزه اینکه از ایمان شما برایتان ایجاد تقوی بکند - سوره البقره - آیه ۱۸۳»

توحید تطبیقی، توحید انطباقی، توحید دگماتیسم: اگر آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی در تبیین توحید تطبیقی می‌گوید اصل توحید نه به عنوان یک مقوله مجرد ذهنی، بلکه به صورت یک نظام حاکم بر تمامی نمایشگاه بزرگ وجود اعم از طبیعت - انسان - اجتماع - تاریخ - اپیستمولوژی و یک واقعیت عینی برونی که هم زیربنای دین ابراهیمی (از ابراهیم تا محمد) می‌باشد و هم زیربنای تبیین وجود در تمامی عرصه‌های هستی‌شناسی - انسان‌شناسی - جامعه‌شناسی و تبیین تاریخ نیز می‌باشد.

بزرگترین ره آورد محمد برای بشریت چه بود؟ بزرگترین سوالی که در رابطه با انفجار تاریخی - جهانی محمد در قرن هفتم میلادی که به قول جواهر لعل نهرو از قریه‌ای دور افتاده و لم یزرع و دور از تمدن بشریت با حداقل توان ممکن توانست بزرگترین تمدن بشریت را بر پا کند و به قول اقبال حتی تمدن روم و یونان را به محاق بکشاند این می‌باشد که، محمد با کدامین دستاورد خود توانست چنین انفجاری و بعثتی در تاریخ بشریت را بوجود آورد؟ که به قول اقبال لاهوری بشریت را از مرحله غریزه وارد مرحله اندیشه کند و پارادایم جهان قدیم را بدل به پارادایم جهان مدرن و نو نماید.

۱ - آیا بحران نظامی بوجود آمده در اردوگاه‌های نظامی امپراطوری‌های جهانی عصر، یعنی روم و ایران و... توسط ۶۳ لشکرکشی محمد در طول ۶ سال عمرش از سال دوم هجری تا سال ۸ هجری که آخرین جنگ‌های دوران محمد می‌باشد که توانست در عرض کمتر از پنج سال پس از مرگش تمامی امپراطوری‌های بزرگ را یکی پس از دیگری به زانو در آورد، بزرگترین دستاورد محمد برای بشریت بود؟

۲ - آیا بحران عقلانیتی که به قول اقبال لاهوری، محمد توانست در عقلانیت بشریت در قرن هفتم میلادی توسط چند منبعی کردن شناخت بشریت در عرصه اپیستمولوژی و نجات دادن بشریت از تک منبعی شناخت^۲، بزرگترین دستاورد محمد برای بشریت بود؟

۱. آنچنانکه اسلام فقهانی و دگماتیسم در باب توحید دگماتیسم می‌گوید و توحید دگماتیسم را با تاسی از فلسفه ذهنی ارسطویی بر پایه تقسیم ذهنی و مجرد توحید دگماتیسم به توحید مجرد ذاتی، توحید مجرد صفاتی، توحید مجرد افعالی و... بیان می‌کنند و نه به عنوان قانون مونیستی حاکم بر نظام طبیعت، آنچنانکه اسلام علمی انطباقی در تبیین جهان از توحید انطباقی یاد می‌کند.

۲. بزرگترین دستاورد محمد در عرصه اپیستمولوژی این بود که محمد طبیعت و تاریخ و عقل را به عنوان سه منبع شناخت در کنار تنها منبع شناخت قبلی بشر که وحی بود قرار داد و با آن بشریت را در عرصه اپیستمولوژی به بشر چند منبعی در عرصه شناخت مبدل کند و بشر غریزی را بدل به بشر اندیشمند کرد یعنی محمد با طرح طبیعت و تاریخ و عقل به عنوان سه منبع شناخت در کنار تک منبع شناخت قبلی بشر که وحی بود بزرگترین بحران عقلانیت تاریخ بشریت

الف- به مبارزه طبقاتی معتقد است.

ب- به فلسفه تاریخ و سمت گیری مثبت تاریخ اعتقاد دارد.

ج- دارای استراتژی سازمان گریز می‌باشد، نه سازمانده چریکی و مسلحانه و قهرآمیز.

د- تکیه گاه طبقاتی این حرکت زحمت کشان تاریخ است و نه ملا و مترفین.

رابعا- به آزادی و دموکراسی و سوسیالیسم با نقد بر - زر و زور و تزویر- زمان اعتقاد دارد، این همه آن چیزی است که دیدگاه ما را تشکیل می‌دهد و در این عنوان مرکب اعلام شده است، بنابراین مفاهیم «نشر مستضعفین» به این دلایل تحت عنوان ارگان عقیدتی- سیاسی- تاریخی ما محسوب می‌شود.

و السلام

بقیه از صفحه ۲۹

۳۱ - در ۱۲ مرداد ماه ۱۳۳۲ مصدق پس از به فرارند گذاشتن موضوع انحلال مجلس هفدهم که توسط خیانت‌های باند کاشانی مانع پیشرفت حرکت مصدق شده بود، منحل اعلام کرد.

۳۲ - با پیوستن کاشانی - بروجردی - فدائیان اسلام به صف مثلث دربار - انگلیس - آمریکا و حزب توده و ایجاد شکاف در بین نیروهای جبهه ملی و خیانت مظفر بقائی، حزب زحمت کشان، گروه خلیل ملکی، حسین مکی و... صف بندی بر علیه مصدق از فروردین سال ۱۳۳۲ وارد مرحله تازه‌ای گردید.

۳۳ - در روز ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ دولت ملی دکتر محمد مصدق توسط کودتائی که توسط دو غول امپریالیستی و دربار و کاشانی و حمایت معنوی بروجردی و زمینه سازی باند شعبان بی مخ، طیب، اکبرسیاه، رمضان یخی، غلام دده، مظفر بقائی و... شکل گرفت، سرنگون شد.

۳۴ - با تشکیل کنسرسیومی مرکب از شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا و فرانسه و هلند و شرکت سابق نفت جنوب یا شرکت نفت ایران و انگلیس که ۴۰٪ از آن شرکت‌های نفتی آمریکا بود و ۴۰٪ از آن شرکت نفت جنوب یا ایران - انگلیس بود و ۱۴٪ شرکت نفت هلندی و ۶٪ شرکت نفت فرانسه با دولت کودتا وارد معامله شدند.

محمد برای بشریت علم سیانس به ارمغان نیاورد، محمد برای جامعه جاهلیت عرب دیسکورس نوینی به ارمغان نیاورد، محمد با همان دیسکورس و عقلانیت موجود عرب با بشریت صحبت می‌کرد، محمد با همان اصطلاح جن و ملائکه و سحر و معجزه و شیطان و آسمان مسقف و آسمان مطبق و شتر و حورالعین و... که عقلانیت و دیسکورس عرب جاهلیت بود در قرآن با مردم سخن می‌گفت و هرگز این دیسکورس عرب را با اینکه غلط بود، عوض نکرد. محمد بنیانگزار عقلانیت سیانتیسم جدید - آنچنانکه در رنسانس اروپا شاهد آن بودیم - نبود، محمد حتی به صورت تحمیلی روابط تولیدی برده داری در قرآن نه به صورت تاسیسی، بلکه به صورت امضائی تأیید کرد، محمد در قرآن جن و آسمان مسقف و مطبق و سنگ‌های شیطان و قصاص و اعدام و... را نفی نکرد، چراکه رسالت خود را اینها نمی‌دانست، محمد برای عرب جاهلی و بشریت قرن هفتم خدا نیاورد چراکه همگی به خدا اعتقاد داشتند. آنچه محمد برای بشریت و عرب جاهلیت به ارمغان آورد و با آن بشریت را برای همیشه متحول کرد و راه جدیدی در تاریخ باز کرد و تمدن فراگیری به قول نهری شکل داد در یک کلمه عبارت بود از توحید.

توحید در نگاه محمد یک بحث ذهنی و مجرد آنچنانکه اسلام دکماتیسیم فقهاتی معتقد است نبود.

توحید در نگاه محمد یک اصلی در کنار دو اصل دیگر نبوت و معاد نبود.

توحید در نگاه محمد اینکه خدا یکی است و بیشتر نیست، نبود.

توحید در نگاه محمد عبارت بود از کانتکسی از وجود که وجود در آن معنی پیدا می‌کند.

«قُلْ أَنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ - بگو همانا صلاتم و نیایشم و حیاتم و مماتم و... از آن اوست واحد است به این امر مامور شدم و خودم اولین مسلمانم - سوره انعام - آیات ۱۶۲-۱۶۳»

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ - هر چیزی از این کانتکس بیرون رود هلاک می‌شود - سوره قصص - آیه ۸۸»

«إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا لِيهِ رَاجِعُونَ - حرکت در این کانتکس از او به طرف اوست، اول و آخر این کانتکس اوست - سوره بقره - آیه ۱۵۶»

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ - هستی در این کانتکس بیهوده نیست - سوره المومنون - آیه ۱۱۵»

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا - در این کانتکس خلقت باطل نیست - سوره آل عمران - آیه ۱۹۱»

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما	بی خبر از نو شدن اندر بقا
عمر همچون جوی نو می‌رسد	مستمری می‌نماید در جسد
از وجود آدمی جان روان	می‌رود در غیب چون آب روان
این جهان جنگ است چون کل بنگری	زره زره همچو دین با کافری
رفت از وی جنبش طبع و سکون	از چه؟ از اَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
بار دیگر از ملک پرن شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردم عدم چون ارغنون	گویدم اَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

س محمد با توحید، بشریت را متحول ساخت و با توحید بود که توانست بحران‌های فوق را در بشریت بوجود آورد. حال که پاسخ فوق سوال ما به اینجا رسید، سوال دیگری که در همین جا مطرح می‌شود اینکه، توحید با بشریت قرن هفتم و قرون بعد چه کرد که این همه ارزش‌ها

۳ - آیا بزرگترین دستاورد محمد برای بشریت قرن هفتم و بعد از آن بحران سیاسی - اقتصادی - اجتماعی بود که محمد توانست با بسیج و سازماندهی طبقه محروم و مستضعف مکه از بلال گرفته تا عمار، صهیب، میثم، یاسر، ابوذر و... بر ضد نظام برده داری حاکم بر مکه به سرمدداری اکرم - امه ابن خلف، ابوسفیان، ابی لهب، ابوجهل و... بوجود آورد، تا آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی به قول اقبال لاهوری می‌گوید از این عمل اجتماعی خود الگویی بسازد برای همه بشریت در عرصه تاریخ تا بر پایه: «وَوَثِّرِيدُ أَنْ نَمُؤْ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلُهُمْ أُتْمَةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ - سوره قصص - آیه ۵» کلید نجات بشریت در حاکمیت مستضعفین بر زمین بدانند؟

۴ - آیا بزرگترین دستاوردی که محمد در قرن هفتم میلادی برای بشریت به ارمغان آورد که با آن توانست بشریت را در تند پیچ گذار از مرحله «در خود» به بشریت «برای خود» عبور دهد، بحران هویتی بود؟ مقصود از بحران هویت ایجاد شده توسط محمد در جامعه جاهلیت عرب نفی تمامی استانداردهای هویتی موجود در جامعه جاهلیت عرب توسط محمد بود که این‌ها عبارت بودند از:

الف - نفی القاب توسط محمد

ب - نفی لباس‌های بلند توسط محمد

ج - نفی ریش‌های بلند توسط محمد

د - نفی نصب‌های بلند هویتی قبیله‌ای توسط محمد

ه - نفی بت‌های ذهنی و عینی به دست خود افراد توسط محمد

و - نفی حتی قبرهای بلندتر از خاک توسط محمد

که در بشریت ماقبل محمد و خود عصر محمد از فراغنه مصر تا آن زمان به عنوان یک معیار هویتی سردمداران زر و زور و تزویر قرار داشت و محمد برای ایجاد بحران هویتی در جامعه جاهلیت عرب حتی با این معیار هویتی هم مقابله کرد، به طوری که آخرین کلامی که با امتش گفت این بود که «خدا لعنت کند امتی را که قبر محمد را زیارتگاه خود سازد»، برای این کار محمد با لباس‌های پائین‌تر از زانو مخالفت می‌کرد، با ریش‌های بیرون از مشت مخالفت می‌کرد و آن را شریک آتش دوزخ می‌دانست، با القاب قبلی عرب جاهلی که بر پایه نصب‌های گذشته شکل یافته بود مخالفت می‌کرد و خودش القاب نوینی مثل ابوتراب که به علی داد و یا ابوهیره و ابودرداد و... ابداع می‌کرد و بالاترین لقبی که برای خود انتخاب کرد لقب عبدالله بود «كَانَ رَسُولَ اللَّهِ يَجْلِسُ جُلُوسَ الْعَبْدِ وَ يَأْكُلُ كَمَا يَأْكُلُ الْعَبْدُ يَعْلَمُ أَنَّهُ هُوَ الْعَبْدُ» و آنچنانکه هر روز ۹ بار در نماز یومیه موظفیم بگوئیم «اشهد أن محمد عبده و رسول - شهادت می‌دهم محمد بنده و رسول خداست»، یعنی اول عبد است، بعد رسول، نه اول رسول بعد عبد. همیشه بر شتر بدون زین سوار می‌شد و پشت خود هم یکی سوار می‌کرد تا استانداردهای هویتی اشرافیت عرب از میان برود، هر قبیله‌ای را موظف می‌کرد تا بت خودشان را به دست خود بشکند و هرگز محمد با دست خود بت قبیله‌ای را خورد نمی‌کرد تا با این عمل بحران هویتی در قوم و قبیله و جامعه جاهلیت عرب ایجاد کند و...

آری محمد در بشریت قرن هفتم میلادی هم بحران عقلانیت ایجاد کرد و هم بحران نظامی بوجود آورد و هم بحران اقتصادی - سیاسی - اجتماعی بر پا کرد و هم بحران هویتی ایجاد و گسترش داد و... ولی هیچکدام از این بحران‌ها پایه جنبش و استراتژی محمد در آن عصر را تشکیل نمی‌داد.

هرکه کارد قصد گندم بایدش

کاه خود اندر تبع می‌آیدش

قصد در معراج دید یار بود

وز تبع عرش و ملائک هم نمود

(مولوی)

«من» می‌تواند «خود» را از حصار «خود» های محیط بر خود نجات دهد؟ در پاسخ به این سوال است که راه‌های مختلفی مطرح می‌گردد که عبارتند از:

۱ - راه عرفا: که همگی بر گرفته از اندیشه‌های عرفانی هندوچین می‌باشد و آن کشتن خودها برای نجات «من» آدمی. به عبارت دیگر در نگرش صوفیانه - عارفانه هندی راه نجات «من» حقیقی کشتن «خود» های محیط بر این «من» می‌باشد، در همین راستا است که در این نگرش تمامی تلاش‌ها برای کشتن «خود» است و پس از کشتن «خود» است که «من» می‌تواند حیات پیدا کند.

۲ - راه محمد: برای نجات «من» از خود، رابطه «خود» و «من» رابطه هوی نیست بلکه رابطه شرط و اساس است. بدین ترتیب که «من» مانند یک بذری است که در خاک «خود» ها مدفون شده است، اگر این بذر بخواد از دل این خاک رشد پیدا کند راهی ندارد جز اینکه از این خاک تغذیه کند تا بتواند از دل این خاک بیرون بیاید و نهالی گردد.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا - فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا - وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا - كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا - سُورَةُ الشَّمْسِ - آیات ۷، ۸، ۹، ۱۰» قسم به «من» حقیقی انسان و آنچه که این «من» حقیقی را پرورش داد پس رابطه «خود» های انسان بر این «من» حقیقی به دو صورت مادیت پیدا می‌کند، یا «خود» ها جهت نفی «من» حقیقی به کار برده می‌شوند که در این صورت خودها بدل به فجور می‌شوند، یا اینکه برعکس، «خود» های انسان برای این «من» صورت کشتزاری برای رشد و تکامل در می‌آید که در این صورت «خود» ها می‌شوند تقوا، انسان در این صورت حالت فلاح یا کشاورزی پیدا می‌کند که یا توانائی آن را پیدا می‌کند که این دانه را درون خاک خودی رشد دهد. در این صورت رستگار است ولی اگر بذر «من» درون خاک «خود» ها نابود شد در این صورت او زیانکار می‌باشد.

نقش روزه در تنظیم رابطه «من» و «خود» های محیطی: مکانیزم‌هایی که توسط آن می‌توانیم به پرورش «من» در خاک «خود» های محیطی آن بپردازیم عبارتند از:

الف - عبادات همراه با تامل و مراقبه

ب - پراتیک اجتماعی

ج - پراتیک اقتصادی

در میان این سه عامل نجات بخش «من» حقیقی انسان، روزه جزو عامل اول نجات بخش انسان می‌باشد. چراکه در روزه هم مراقبه است و هم تامل در خویش یعنی در روزه هم ابزار شناخت «خود» های محیط بر «من» وجود دارد و هم ابزار شناخت «خود» بذر قابل پرورش، یعنی «من» حقیقی. حال سوالی که در همین جا باید به طرح آن بپردازیم اینکه روزه چگونه می‌تواند ابزار شناخت «خود» های محیط بر «من» گردد؟ برای پاسخ به این سوال است که باید به طرح مکانیزمی که حافظ در بیت پایین مطرح می‌کند بپردازیم و آن:

از خلاف آمد عادت به طلب کار که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

شاید بیت فوق یکی از اعجاب و شگفتی‌های اندیشه حافظی باشد که «خود» مبین این حقیقت می‌باشد که حافظ در عرصه طریقت فرس رانده و این بیت از بزرگترین ره آوردهای طریقت حافظی می‌باشد، که حافظ آن را نه به صورت ذهنی بلکه به صورت تجربی کسب کرده است. البته فردریک انگلس در یکی از نوشته‌هایش با اشاره به بیت فوق از حافظ - که معلوم نیست چگونه توانسته است به این بیت حافظ دست پیدا

شروع به زایش کرد؟ آنچه باید در پاسخ این سوال گفت اینکه در یک کلام نگاه بشریت را عوض کرد. «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ - ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِبًا وَهُوَ حَسِيرٌ - اگر در این کانتکس شرکی دیدی اشکال از کانتکس نیست اشکال از نگاه تو است پی نگاهت را عوض کن دوباره وجود را نگاه کن آیا باز شرکی در هستی می‌بینی اگر دیدی باز هم نگاهت را اصلاح کن مطمئن باش این بار جز توحید چیزی نخواهی دید - سوره الملک - آیات ۳ و ۴»

جمله اجزای هستی در نهان	با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم	با شما نامحرمان ما خاموشیم
چون شما سوی جمادی می‌روید	محرمان جان جمادی می‌شوید
جمله اجزا در حرک و در سکون	ناطفان کانا الیه راجعون

محمد زمانی که توانست در بستر توحید نگاه‌ها را عوض کند شروع به تعریف باز تعریف وجود کرد، اما این بار برای اینکه بشریت در عرصه تعریف، به دره فلاسفه یونان در نغلطد به جای اینکه از خدا آغاز کند، از انسان شروع به تعریف کرد و برای اینکه انسان را تعریف کند محمد مجبور شد از انسان مجرد فلاسفه یونان فرار و فلاسفه یونان دوری گزیند و برای این کار تنها راهی که برایش باقی ماند اینکه انسان را در بستر جامعه و تاریخ تعریف کند تا انسان مشخص و کنکرت حاصل شود، لذا در همین راستا بود که محمد انسان اجتماعی و انسان تاریخی را معنی کرد.

ابعاد توحید در نگاه محمد: پس توحید در نگاه محمد - برخلاف توحید دگماتیسم که یک توحید ذهنی است، - یک توحید عینی می‌باشد و برخلاف توحید انطباقی که از طبیعت شروع می‌کند، از انسان شروع می‌کند و برای تعریف انسان برای اینکه باز به مجرد و ذهن گرایی دچار نشود، انسان را در بستر تاریخ و جامعه تعریف می‌کند که حاصل چنین تعریفی از انسان، توحید عینی در نمای تاریخ و جامعه و انسان و هستی نمود پیدا می‌کند.

پس اگر بخواهیم جوهر توحید در عرصه‌های مختلف وجود، جامعه، تاریخ و انسان را مورد بررسی قرار دهیم در یک کلام توحید انسانی می‌باشد که اخلاق نامیده می‌شود و محمد بعثت خود را جهت اتمام این امر یعنی اخلاق دانست: «بعثت لا تمم مکارم الاخلاق - توحید اخلاقی یا رهائی انسان از وابستگی‌های خودی.»

بنده شهوت به نزدیک حق	از غلام بندگان مسترق
کاین به یک لفظی شود از خواجه حر	وان زید شیرین و میرد سخت مر
بنده شهوت ندارد خود خلاص	جز به فضل ایزد انعام خاص
در چه‌ای افتاده کائرا غور نیست	این سزای اوست جبر و جور نیست
در چه‌ای انداخت او خود را که من	در خور و قعرش نمی‌بالم رسن
عقده را بگشاده گیر ای منتهی	عقده‌ای سخت است بر کیسه نهی

پس اگر ابعاد توحید محمد را عبارت بدانیم از: «توحید انسانی، توحید طبیعی، توحید اجتماعی، توحید تاریخی»، سنگ زیربنای این توحید، توحید اخلاقی است که در یک کلام عبارت است از نجات «من» انسان از «خود» های اجتماعی-تاریخی - طبقاتی - نفسانی، که وجود انسان که «من» حقیقی انسان می‌باشد در زندان خویش گرفته‌اند و اخلاق هم در یک تعریف عینی و مشخص عبارتند از تلاش انسان برای نجات «من» از زندان «خود» های اجتماعی - طبقاتی - تاریخی - نفسانی. حال سوال بسیار مهمی که در این جا مطرح می‌شود اینکه چگونه این

به ارسطو خرده می‌گیرند که چرا به افلاطون انتقاد می‌کنی؟ می‌گوید «من گرچه افلاطون را معلم خودم می‌دانم، ولی به حقیقت بیشتر احترام می‌گذارم تا به افلاطون.» شاید این موضوع از نظر پاتالوژی و آسیب‌شناسی و بیماری ریشه در این کیش شخصیت پرستی ما دارد. چون ما هم از نظر تاریخی پایه‌های شخصیت پرستی در ذات فرهنگی مان وجود دارد و هم از نظر مذهبی، شیعه ذات شخصیت پرستی به شکل سنتی در جامعه وجود دارد.

به هر حال آنچه در رابطه با اندیشه شریعتی مطرح بود و مطرح است، این است که این اندیشه در عرصه انسان‌ها باقی مانده و آنچنان که دکتر هم در زمان حیات خودش بارها و بارها می‌گفت، تحلیل‌ها و فحاشی‌هایی که به اندیشه شریعتی حتی به شکل مدرنیته و چپ روانه هم نتوانست گامی این اندیشه را اعتلا بدهد؛ و اگر شریعتی در عرصه حیات خودش اندیشه را و دیدگاه خودش را ارتقاء می‌داد بر مبنای پراکسیس‌های نظری خودش بود، نه برخورد نقادانه دیگران با اندیشه او. این است که اگر در مقدمه این مسئله را طرح کنیم که آنچه نیاز حیاتی اندیشه شریعتی است، نقد این اندیشه است و شاید طرح کلمه نقد اندیشه شریعتی قبل از اینکه سپرها از طرف دوست و دشمن بلند شود از طرف دوستان بلند شود چون ادبیات ما، یک ادبیات نقدپذیر نیست. اندیشه ما، یک اندیشه نقدپذیر نیست. جامعه و فرهنگ ما، یک جامعه نقدپذیر نیست.

ما جامعه و فرهنگی و اندیشه‌ای داریم، که به قول جلال «همیشه در تجلیل از مرد و زن حرکت کردیم و اندیشه‌ها را ساختیم و انسان‌ها را مطلق خوب دانستیم و اندیشه‌ها را، اندیشه مطلق و خوب دانستیم.»

شریعتی می‌گفت «اگر اختیار خودم به دست خودم بود به جای رشته جامعه‌شناسی، رشته نقد را و فلسفه را انتخاب می‌کردم ولی چون پول مردم بود، رفتم جامعه‌شناسی را انتخاب کردم.» به هر حال از این حرف هر چی برداشت کنیم، فقط یک استنباط می‌توانیم بکنیم، که ما از نظر تاریخی، اجتماعی، جامعه‌شناسی، فرهنگی، متدلوزی و آکسیولوژی هم بهایی برای این نقد قائل نیستیم و توانایی نقد را نداریم. بدین خاطر خرداد ماهی است که بیاندیشیم، ماهی است که به جای تجلیل به نقد اصولی این اندیشه بپردازیم. موضوع دیگری که به آن اشاره کنیم که این که این اندیشه تا به امروز زنده مانده و الان هم توفان زان است به خاطر دینامیسم درونی خود اندیشه است، نه به خاطر اینکه اندیشه خودش زندگی می‌کند. اندیشه شریعتی امروزه زندگی نمی‌کند، ۳۲ سال است که این اندیشه خورده و خوابیده و نمی‌تواند زندگی بکند و اگر نگذاریم یک اندیشه زندگی کند این اندیشه هر چقدر هم انقلابی باشد، می‌میرد.

به هر حال حیاتی‌ترین کار در رابطه با خودویژگی‌های اجتماعی که در این شرایط ما قرار داریم، به خصوص وظیفه مان این است که این اندیشه را به نقد بکشانیم. هر وقت سخن از نقد اندیشه شریعتی مطرح می‌شود ذهن‌ها آماده می‌شود که پس از آن فوراً سخن از متدلوزی نقد اندیشه شریعتی مطرح بشود. از یک اندیشه تا یک نسل از آن نگذرد، نمی‌شود آن اندیشه را به نقد کشید و شناخت. اگر از یک شخصیتی ۳۰ سال نگذرد، نمی‌توان آن را شناخت. تا یک تاریخ زمانی از یک اندیشه نگذرد، نمی‌توان آن اندیشه را به نقد کشید. چرا که در مدت کمتر از ۳۰ سال، حب‌ها و بغض‌ها جلوی پرده‌های عاطفی می‌شوند و عقده‌هایی می‌شوند که جلوی چشم‌ها را می‌گیرد و انسان را از نگاه با فکر دور می‌کند.

گذشت ۳۲ سال از یک نسل شاید کافی باشد که بتوانیم به اندیشه شریعتی بیاندیشیم و با واقعیت اندیشه شریعتی - همچون مذاب‌هایی است که از دل یک کوه آتشفشان بیرون می‌آید، در این مرحله که کوه، آتشفشان می‌کند تشخیص حرارت آن مذاب امکان پذیر نیست، هر چیزی که در مسیر این مذاب قرار بگیرد، خواهد سوخت. این مذاب سال‌هاست که از کوه به پایین سرازیر شده و باید سال‌ها بگذرد، روزها بگذرد تا این آتشفشان خاموش بشود و این مذاب سرد بشود تا ببینند توی این مذاب طلا وجود

کند - می‌گوید «قبل از ما اندیشه‌هایی توانسته‌اند اصل دیالکتیک را در تجربه صاحب شوند» که برای نمونه این بیت حافظ را مطرح می‌کند که در شرح این بیت تکیه بر مصرع دوم بیت فوق می‌کند آنجا که می‌گوید: «کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم» و انگلس دو اصل متناقض جمعیت و پریشان را به عنوان پیوند یا صدور تز و آنتی تز یا صدور تز از دل آنتی تز مطرح می‌کند. به هر حال از این موضوع که بگذریم اگر بیت فوق به قول انگلس اصل دیالکتیک هم تبیین نکند یک اصل مهمی مطرح می‌کند که آن هم دست کمی از اصل دیالکتیک ندارد و آن اینکه حافظ در این بیت مکانیزم نجات «من» از «خود»‌های محیط، توسط مکانیزم خلاف عادت مطرح می‌کند. به عبارت دیگر برای اینکه بتوانیم «من» را از حصار خودها نجات دهیم باید به پراتیک خلاف عادت متوسل شویم، چراکه عادت در بستر روتین آن، مهم‌ترین زندان برای «من» انسان می‌شود که راه نجات آن خلاف عادت می‌باشد و اینجا است که نقش روزه به عنوان خلاف عادت مشخص می‌شود، چراکه بزرگترین کاری که روزه می‌کند اینکه با عمل خلاف عادت در عرض یک ماه زندگی یک ساله را به زیر سوال می‌کشد که با آن «خود»‌های محیط نسبت به «من» حقیقی از حالت فعالی حالت انفعالی به «خود» می‌گیرند که این عمل سر آغاز اعتلای «من» حقیقی در انسان می‌باشد.

پایان

سلسله بحث‌هایی در رابطه با اندیشه

شریعتی - بخش اول

۲۹ خرداد سال ۸۸ مصادف است با سی و دومین سال هجرت و شهادت دکتر شریعتی، یعنی ۳۲ سال است که تاریخ جامعه ما در این مدت به شریعتی می‌اندیشد. برای ما بهترین گرامیداشت هجرت و شهادت دکتر این است که به حرکت‌اش و جنبش‌اش و اندیشه‌اش بیاندیشیم و به قول جلال آل احمد «به جای اینکه به تجلیل و تعظیم و قیرپرستی و شخص پرستی بپردازیم اندیشه‌اش را به نقد و آنالیز بکشیم تا بتوانیم دستاوردی برای خودمان پیدا کنیم.» ۳۲ سال است که از شریعتی حرف می‌زنیم. البته در زمان خود شریعتی هم شاید اندیشه شریعتی از معدود اندیشه‌هایی بود که در زمان خودش، هم نقدش و برخوردش و اندیشه‌اش از طرف راست و چپ و دوست و دشمن انجام گرفته.

ولی به هر حال در این عرصه ۳۲ سال بعد از شریعتی، هنوز برای داخل و خارج، دوست و دشمن، چپ و راست تعطیل نشده و هنوز ادامه دارد؛ و اگر بگویم که نقدها و برخوردهایی که با اندیشه شریعتی شده و فحاشی‌هایی که به اندیشه شریعتی شده بیش از خود اندیشه شریعتی است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

اما و هزار اما، یکی از بیماری‌ها و آفت‌ها و مشکلات عیدیه ما در رابطه با اندیشه‌ها و نقدها و برخوردها با اندیشه‌ها این است که توان نقد اندیشه‌های گذشته و متدلوزی نقد اندیشه‌های گذشته و هنر نقد اندیشه را نداشته‌ایم؛ و اگر هم با اندیشه‌های برخورد کردیم جهت ارضای کینه‌های شخصی و عقده‌های شخصی مان بوده و به همین بسنده کردیم و هرگز ضرورت نقد یک اندیشه بر ایمان روشن نشده و بر ایمان مطرح نیست، در صورتی که در پروسه تاریخ اندیشه بشر کلا چراغ راه‌ها همه اندیشه‌ها در بستر نقد اندیشه‌های گذشته شکل می‌گیرد و اندیشه‌ها در پروسه نقد گذشته به اعتلای اندیشه می‌رسند.

یا سخنی که همگی شنیده‌ایم، انتقادی که ارسطو به افلاطون می‌کرد،

در آخرین مرحله جنبش علنی خودش به جامعه عرضه کرده است.

برای روشن شدن بیشتر موضوع مجبوریم یک اشاره‌ای به آثار خمسة شریعتی بکنیم که در مراحل آخری حرکت‌اش در مهر ماه و آبان سال ۱۳۵۱ بود، عرضه کرد. پنج کنفرانس شریعتی در مهر و آبان ۱۳۵۱ عرضه کرده این ۵ کنفرانس می‌تواند پایه اساسی بشود برای ما که رابطه مان را با اندیشه شریعتی از آنجا شروع کنیم.

همانطور که می‌دانیم در ۱۸ آبان سال ۵۱ حسینیه ارشاد بسته می‌شود، این ۵ کنفرانس که شریعتی در آن اصول اندیشه‌های الحاقی خودش را مطرح می‌کند و بعد از زندان هم سخن تازه‌ای در ادامه آن نگفت و نتوانست هم بگوید و شاید یکی از دلایل مهاجرت‌اش هم در ۲۶ اردیبهشت سال ۵۱ همین باشد. این ۵ کنفرانس عبارت بود:

اولین کنفرانس که در دانشگاه فرح سابق و الازهرای فعلی که در مهر سال ۵۱ انجام داد تحت عنوان «استحمار نو» بود و در آنجا تز انواع خودآگاهی و پروسه و مقایسه خودآگاهی را مطرح کرد، که عبارت بود از «خودآگاهی اجتماعی، خودآگاهی اعتقادی، خودآگاهی انسانی» و برای اولین بار توانست در عرصه استراتژی شریعتی این پروسه تحقق پیدا کند. چون تلاطم‌هایی که شریعتی در عرصه استراتژی داشت، بیشتر از تلاطم‌هایی بود که در عرصه ایدئولوژی داشت، این بود که توی عرصه تلاطم‌های فکراش اشاره خواهیم کرد که آخرین دستاوردهایش را توی این کنفرانس به نمایش می‌گذارد.

دومین کنفرانس که مطرح کرد، «کنفرانس شیعه یک حزب تمام» است که در حسینیه مطرح می‌کند و ۱۲ روز قبل از بستن حسینیه ارشاد است و در این جا اصل تز شیعه به عنوان یک حزب را مطرح می‌کند و شیعه را تا قبل از آن در «مسئولیت شیعه بودن»، «یادی از یاد آوردان»، «تشیع علوی و صفوی» و «سربداریه» کلا شیعه را از نظر تاریخی و پراکسیسی مطرح کرده بود. ولی برای اولین مرتبه در «شیعه یک حزب تمام» به عنوان پراکسیس حزبی و تشکیلاتی مطرح کرد اگر چه بعد از زندان یک تغییری در شعار حزب داد.

شعار شریعتی در سخنرانی «شیعه یک حزب تمام»، بر مبنای «آگاهی، آزادی، برابری و عدالت» بود، ولی بعد از زندان در «خودسازی انقلابی» این شعار را به «عرفان، برابری، آزادی» عوض شد. که در رابطه با «عرفان، برابری، آزادی» شعار، «آگاهی، آزادی و برابری» بیشتر حائز اهمیت بود. بر مبنای شعار استراتژیک «آزادی، آگاهی و برابری» یا «آزادی، آگاهی، عدالت» که گاها در «تفسیر سوره روم» به صورت آزادی قدرت مطرح می‌کند که تفاوت را از لحاظ کیفی و استراتژیک مطرح می‌کند؛ و دلیل این انحراف شعار هم این بود که شریعتی بعد از زندان نتوانست حرکت اجتماعی داشته باشد.

ادامه دارد

دارد، یا مس وجود دارد، یا آهن یا چدن، برخورد کنیم.

به هر حال ۳۲ سال از هجرت و شهادت دکتر گذشت و باید گامی فرابیش نهم و از این تاریخ به بعد اندیشه شریعتی را با دیدگاه نقادانه نگاه کنیم، آنچنانکه خودش اندیشه خودش را نقد می‌کرد، نقادی می‌کرد. بزرگترین نقاد اندیشه شریعتی خود شریعتی بود و این درس بزرگی که شریعتی در زمان حیات‌اش به ما آموخت. درس بزرگی که از خود شریعتی، از کتاب و اندیشه شریعتی می‌توان گرفت، متدلوژی شریعتی با اندیشه خودش است.

در اسلام شناسی ارشاد در درس ۱۵ و ۱۶ شریعتی، در رابطه با تبدیل اسلام شناسی مشهد به اسلام شناسی ارشاد چنین مطرح می‌کند که «من گرچه از تمام نقدهایی که از اسلام شناسی مشهد کردند قبول ندارم و ایمان نسبت به آن بیشتر شده ولی دیگر آن اسلام شناسی را قبول ندارم و اسلام شناسی جدیدی که می‌گویم اسلام شناسی جدیدی است، متدلوژی جدیدی است که من در عرض این ۵ سال فکر کرده‌ام و به این اندیشه‌های نوینی رسیدم» و این یعنی نقد، یعنی نقد اندیشه توسط خود اندیشه. نقد اندیشه توسط خود ایدئولوگ، نقد اندیشه توسط خود صاحب اندیشه، همان چیزی که ما نداریم و صاحب نیستیم.

به هر حال به نقد اندیشه شریعتی می‌پردازیم، نه به خاطر تجلیل از شخصیت شریعتی. به نقد اندیشه شریعتی می‌پردازیم نه به خاطر اندیشه شریعتی، به نقد اندیشه شریعتی می‌پردازیم نه به خاطر اینکه اندیشه شریعتی را در کنار یکی از اندیشه‌های بزرگ بشر قرار بدهیم، بلکه به نقد اندیشه شریعتی می‌پردازیم به خاطر اینکه نیاز به آن داریم تا ره توشه‌ای برای رفتن خودمان فراهم کنیم. اما در رابطه با این نقد همانطوری که عرض کردیم، مهم‌ترین مسئله این است که نقد اندیشه شریعتی از کجا شروع کنیم؟ اقیانوسی پر تلاطم از اندیشه و گهرهای مختلف به هم ریخته و رفته و طبیعتاً در رابطه با هیرارشی این اقیانوس و برخورد با این اقیانوس تا زمانی که مسلح به یک متدلوژی قوی نباشیم امکان برخوردش نیست؛ و هر زمان غریقی بخواهد در این بحر شنا بکند جز نابودی خودش نخواهد بود. این است که برای اینکه آن متدلوژی را داشته باشیم و بتوانیم از این دریا نجات پیدا کنیم، تا از اندیشه شریعتی ره توشه بگیریم و پیش برویم. تنها راه این است که بر مبنای نیاز خودمان و پروسه‌ای که خود شریعتی داشته پیش برویم و متدلوژی را از خود حرکت شریعتی بگیریم و اندیشه‌اش را نقد کنیم.

در رابطه با این نقد برای اینکه ما بتوانیم متدلوژیک و متدیک با آن برخورد کنیم باید بر مبنای نیاز خودمان انجام بدهیم، نیاز خودمان در این شرایط اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی است. همانطور که اشاره کردیم در رابطه با اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی برای تشکیل حزب است. همانطوری که قبلاً اشاره کردیم حزب آخرین دستاورد و میوه‌ای است که شریعتی در دستاوردهای فکری‌اش و ره آوردهای فکری‌اش به جامعه ما و به شیعه و به بشریت عرضه کرده است. به هر حال اندیشه حزب قبل از شریعتی وجود داشت ولی حزبی که شریعتی بر مبنای اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی مطرح کرد اندیشه‌ای نو بود که با دستاوردها و جمعیندی‌ها و تبیین‌های تاریخی خودش از سیدجمال تا خودش توانست تجربی کسب کند و تمامی این دستاوردهای شریعتی هم دستاوردهایی که بر مبنای پراکسیس نظری به دست می‌آید، نه بر مبنای تقلید.

شریعتی جمله‌ای زیبا دارد که می‌گوید «من از چند «ت» بدم می‌آید، یکی «ت» ترجمه است، یکی «ت» تواضع، یکی «ت» تقلید، یکی «ت» تقیه و یکی هم «ت» تاریخ است و از این «ت» ها نفرت دارم، یکی از «ت» ها که نفرت دارد، «ت» تقلید است شریعتی نه اهل ترجمه بود و نه اهل تقلید. به هر حال در این عرصه ما بر مبنای نیاز خودمان، دستاوردهای شریعتی را به نقد می‌کشیم. بزرگترین نیاز ما در عرصه استراتژی‌مان، اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی و تشکیل حزب است و در رابطه با حزب هم اشاره کردیم که حزب دستاوردی است که شریعتی

کودتای ۲۸ مرداد، سنتزی معلول دو پروسه قیام مردمی تز و همسوئی چهار جریان آنتی تز

مقدمه :

متدولوژی بررسی کودتای ۲۸ مرداد: در باب کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که سرفصل جدیدی در تاریخ سیاسی - اقتصادی - اجتماعی کشورمان می‌باشد چه در داخل کشور و چه در خارج کشور بسیاری گفته و بسیاری نوشته‌اند و مدت ۵۵ سال است که می‌گوئیم و می‌نویسیم، بعضی به دفاع از کودتا، بعضی بر علیه کودتا. اما آنچه در بین این خیل عظیم نوشته‌ها و گفته‌ها مفقود شده است، دستاورد تئوریک نهضت ۱۲ ساله مقاومت ملی مردم ما تحت رهبری دکتر محمد مصدق می‌باشد که باعث گردید این نهضت در بستر سه مرحله: تکوین، اعتلاء، سقوط به کودتای ۲۸ مرداد منجر گردد و دلیل عمده این ناتوانی و این فقدان، به دو عامل برگشت پیدا می‌کند:

الف - شخصیت پرستی که جزو روانشناسی دیرینه تاریخ ما می‌باشد.

ب - فقدان متدولوژی تحلیلی، که این هم باز بر می‌گردد به ضعف تاریخی یکسویه نگری ما در آنالیز تئوریک مسائل.

متدولوژی دیالکتیکی در تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی - تاریخی: آنچه

بینش دیالکتیکی در تجزیه و تحلیل مسائل تاریخی - سیاسی - اجتماعی حکم می‌کند اینکه کلا با وقایع اجتماعی - تاریخی به صورت دیالکتیکی برخورد کنیم و برای برخورد دیالکتیکی با وقایع تاریخی - اجتماعی باید ابتدا با پیش فرض سنتزی به وقایع تاریخی برخورد کنیم. طبیعی است که در این صورت بینش و نگاه ما در برخورد با حوادث تاریخی با زمانی که ما با بینش تزی به حوادث تاریخی نگاه می‌کنیم و یا با بینش آنتی تزی به حوادث نگاه می‌کنیم، متفاوت می‌باشد. چرا که زمانی که ما با بینش و نگاه سنتزی به حوادث تاریخی نگاه می‌کنیم حادثه تاریخی مثل کودتای ۲۸ مرداد یک معلولی می‌باشد که در تکوین آن دو علت مخالف تز و آنتی تز دخالت داشته‌اند و طبیعی است که در این صورت برای تحلیل ما فوراً به بررسی ریشه حادثه یعنی تز و آنتی تز بپردازیم، اما در صورتی که ما به جای برخورد سنتزی با حادثه‌های تاریخی با نگاه مکانیکی تزی به تحلیل حوادث تاریخی - اجتماعی بپردازیم در آن صورت تمامی ریشه حوادث بر پایه عامل درونی صرف مورد بررسی قرار می‌گیرد و نقش عوامل برونی حتی به صورت شرط فراموش می‌گردد و به همین ترتیب در رابطه با متدولوژی آنتی تزی به جای متدولوژی تزی ما به ورطه تقریب می‌افتیم، که حاصل آن عمده کردن شرایط برونی و نادیده گرفتن نقش درون در وقوع حادثه اجتماعی - تاریخی می‌باشد. محصل اینکه در رابطه با متدولوژی حوادث تاریخی ما به سه شکل می‌توانیم عمل کنیم: متدولوژی سنتزی، متدولوژی تزی، متدولوژی آنتی تزی.

در متدولوژی سنتزی بررسی حوادث تاریخی ما درون و برون را در پیوند دیالکتیکی با یکدیگر قرار می‌دهیم و حادثه تاریخی را میوه درخت آن تعامل دیالکتیکی درون و برون می‌دانیم.

اما در متدولوژی تزی و یا متدولوژی آنتی تزی بررسی حوادث تاریخی ما، دیگر به رابطه دیالکتیکی در پیدایش حوادث معتقد نیستیم بلکه بالعکس بینش ما یک بینش مکانیکی خواهد بود که در تکوین حوادث تاریخی یا تز و درون را عمده و مطلق می‌کنیم و نقش حوادث برونی را نادیده می‌گیریم، یا اینکه آنتی تز یا برون را عمده می‌کنیم و نقش مسائل دیگر را نادیده می‌گیریم.

البته این ضعف بینش و متدولوژی در تحلیل مسائل تاریخی نه تنها به واقعه ۲۸ مرداد خلاصه می‌شود، بلکه تقریباً تمامی حوادث تاریخی - اجتماعی - مذهبی ما دچار این آفت متدولوژی شده‌اند. برای نمونه واقعه عاشورای حسین را در نظر بگیریم (که امروز در دست ما به چه روز سیاهی افتاده و تبدیل شده به معرکه گیری ارتجاع مذهبی و وسیله تخذیر توده‌های مذهبی ما) چرا امروز به این وضعیت افتاده است؟ تنها به این دلیل است که ما به این حادثه تاریخی بر پایه یک متدولوژی سنتزی نگاه نکرده‌ایم تا شرایط شرط و اساس آن را با یک نگاه واقع بینانه در پیوند دیالکتیکی با یکدیگر قرار دهیم و از تعامل آنها به تحلیل حادثه عاشورا بپردازیم. در چنین حالتی است که عاشورا دیگر به عنوان یک حادثه فراتاریخی - آنچنانکه امروز هست - برای ما تجلی نخواهد کرد بلکه بالعکس، به صورت یک حادثه تاریخی با تمام مشخصات و ویژگی‌های تاریخی نمایان می‌شود که می‌توانیم از آن درس بگیریم و به جای اشک چشم ریختن در پای آن، آنچنانکه امروز ارتجاع مذهبی طلب می‌کند پراتیک اجتماعی در پای آن خواهیم ریخت.

کودتای ۲۸ مرداد در بوته متدولوژی سنتزی: اگر با چنین نگاه و متدولوژی بخواهیم واقعه تاریخی کودتای ۲۸ مرداد را مورد مطالعه قرار دهیم بی شک نخستین پیش فرض باید برای ما این باشد که کودتای ۲۸ مرداد معلولی یا محصولی از تعامل دو جریان در شرایط تاریخی خود بوده است، یکی جریان تز که بستر اساسی دیالکتیک سنتز فوق بوده است، دوم جریان آنتی تز که به عنوان عامل برونی دیالکتیک سنتز فوق عمل کرده است.

عامل تز در عرصه تکوین کودتای ۲۸ مرداد: بی شک عامل تز در تکوین کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، نهضت مقاومت ملی مردم ایران به رهبری دکتر محمد مصدق می‌باشد که به صورت مشخص به مدت ۱۲ سال، - از شهریور ۲۰ پس از شکست دیکتاتوری رضاخان تا ۲۸ مرداد ۳۲ - بی وقفه ادامه داشت و بر پایه سه شعار شکل یافته است که عبارت می‌باشد از: ملی شدن صنعت نفت، شاه باید سلطنت کند نه حکومت، اقتصاد بدون نفت با سه مضمون مرحله‌ای:

الف - مبارزه رهائی‌بخش تحت لوای شعار ملی شدن صنعت نفت به عنوان شعار عمده و اولین شعاری که دکتر محمد مصدق توسط آن کوشید تا به بسیج خلق ایران بر علیه امپریالیسم انگلیس بپردازد و با ملی کردن صنعت نفت زمینه رهائی از وابستگی اقتصادی - سیاسی به امپریالیسم فراهم سازد.

ب - مبارزه آزادی خواهانه تحت لوای شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت کند» که توسط این شعار مصدق علاوه بر اینکه می‌خواست با تغییرات کودتایی که در سال ۱۳۲۸ توسط باند پهلوی در قانون اساسی بوجود آمده بود و با این تغییر تعیین وزیر جنگ یا فرمانده کل را از چنگ نخست وزیر و مجلس بیرون آورده بود و در اختیار شاه قرار داده بود، مقابله کند. مهم‌تر از این مصدق اعتقاد داشت که آنچه زمینه آزادی‌های دموکراتیک در جامعه را فراهم می‌کند فقط و فقط انتقال قدرت از دیکتاتور به مردم و نمایندگان مردم و دولت منتخب مردم می‌باشد و در همین راستا بود که مصدق معتقد بود که کلید نهضت آزادی خواهانه در انتقال قدرت از بالا به طرف پائین می‌باشد. یعنی تا زمانی که یک ولایت فقیه در بالا نشسته باشد که تمامی قدرت‌های فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، اداری، قضائی، نظامی، انتظامی، سیاسی و... در اختیارش باشد و تحت لوای مذهب و خدا و امام زمان و شریعت و فقهات بر جامعه و مردم خدائی می‌کند، صحبت از آزادی، انتخاب و رای، شورا، مجلس، تفکیک قوی، آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی قلم، آزادی احزاب و... کردن یک شوخی بیش نیست. از نگاه مصدق برای تحقق آرمانهای آزادی خواهانه اول باید نقد قدرت کرد و توسط آن شاه یا ولی فقیه را خلع

تاریخی بوده است که مضمون سه گانه آن نهضت جهانی خلق‌های به پا خاسته را تبیین می‌کرده است.

عامل آنتی تز در عرصه شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد: برای بررسی نقش عامل آنتی تز در شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد باید برگردیم و از ابتدای تاریخ سیاسی پیدایش نفت در کشورمان موضوع را مورد مطالعه قرار دهیم، چراکه آنچنانکه سنگ بنیادین عامل تز در کودتای ۲۸ مرداد خودآگاهی تاریخی خلق کشورمان بود در رابطه با عامل آنتی تز در شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، سنگ بنیادین پروسه تاریخی آنتی تز کودتای ۲۸ مرداد نفت می‌باشد که تاریخ سیاسی این پدیده بیانگر تاریخ سیاسی پروسه آنتی تز کودتای ۲۸ مرداد می‌باشد که اصول محوری تاریخ سیاسی نفت در کشورمان که همان پروسه شکل‌گیری آنتی تز کودتای ۲۸ مرداد می‌باشد به صورت ذیل می‌باشد:

۱ - پنج سال قبل از پیروزی انقلاب مشروطیت ایران (که در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ انجام گرفت یعنی در سال ۱۲۸۰ شمسی که مقارن با سال ۱۹۰۱ میلادی بود) امتیازنامه داری برای مدت شصت سال به امضای مظفردالدین شاه رسید. با امضای امتیازنامه داری تاریخ سیاسی نفت کشورمان یا به عبارت دیگر پروسه آنتی تز کودتای ۲۸ مرداد آغاز شد و از این تاریخ است که نفت در اقتصاد ما دیگر بعنوان یک ماده اولیه اقتصادی نمی‌باشد بلکه به صورت یک پدیده سیاسی تاریخ ساز وارد اقتصاد سیاسی جامعه ما می‌گردد. اصول محوری امتیازنامه داری عبارت بودند از:

الف - بهره برداری از منابع نفتی ایران برای مدت ۶۰ سال به جز پنج ایالت شمالی که روسیه تزاری به آن چشم داشت در اختیار داری قرار گرفت.

ب - به موجب قرارداد، داری صاحب امتیاز حق انحصاری استخراج، تصفیه، حمل و نقل، لوله کشی تا خلیج فارس، معافیت مالیاتی، معافیت گمرکی، استفاده رایگان از زمین‌های بایر دولتی و فروش نفت خواهد داشت.

ج - به موجب این قرارداد، دولت ایران موظف گردید تا حفظ امنیت و حفاظت مایملک شرکت نفت داری را تامین نماید.

د - سهم ایران از این قرارداد ۱۶٪ بود - که البته بیش از ۱۳٪ اصلا پرداخت نشد - آن هم با چند سال وقفه و نپرداختند.

۲ - در سال ۱۲۸۸ شمسی (۱۹۰۹ میلادی) شرکت نفت ایران - انگلیس با کسب امتیاز شرکت نفت داری جایگزین شرکت نفت داری شد که دولت انگلیس به علت اینکه ۵۶٪ سهام شرکت نفت ایران - انگلیس را مالک بود، لذا همواره زمام امور این شرکت را در دست داشت.

۳ - سی سال بعد از قرارداد داری، دولت انگلیس و در نتیجه شرکت غارتگر نفت ایران - انگلیس تصمیم به تجدید قرارداد تا ۶۰ سال آینده یعنی تا سال ۱۹۹۲ که از نگاه آنها نفت ایران کاملا تمام می‌شود، گرفتند. لذا در همین رابطه بود که در خرداد ۱۳۱۲ قرارداد دیگری به مدت ۶۰ سال بر رضاخان تحمیل کردند.

۴ - بعد از شهریور ۲۰ و تبعید رضاخان و شکست هیمنه دیکتاتوری او در نگاه خلق ایران و شروع مبارزات رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه و عدالت طلبانه ملت ایران و تشکیل مجلس چهاردهم و ورود اقلیت آزادی‌خواه تحت رهبری دکتر محمد مصدق به مجلس در آذر ماه سال ۱۳۲۳ توسط اقلیت آزادی‌خواه مجلس چهاردهم به رهبری مصدق «ممنوعیت قانونی دولت از مذاکره و عقد قرارداد راجع به امتیاز نفت با بیگانگان به تصویب مجلس چهاردهم رسید و تصویب این اصل پیش درآمدی جهت خیز به طرف ملی شدن صنعت نفت گردید.»

۵ - واقعه ترور ناموفق مرموز شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ که بستر

قدرت کرد بعد به تحقق شعارهای آزادی‌خواهانه دل ببندیم. بدین خاطر است که مصدق در متن استعفاء نامه خود در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ خطاب به شاه می‌نویسد: «در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصا عهده دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد. البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملا مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند و با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروزمندانه خاتمه یابد.»

ج - مبارزه عدالت‌خواهانه تحت لوای شعار «اقتصاد بدون نفت» مصدق که با این شعار مصدق معتقد بود که تا زمانی که اقتصاد ما وابسته به سرمایه خارجی و چاه‌های نفت باشد شعار عدالت‌خواهانه ضد استثمار یک شعار گمراه کننده خواهد بود، چراکه از نگاه مصدق استثمار بزرگ در جوامع با اقتصاد وابسته استعمار می‌باشد و استثمار داخلی نسبت به استثمار خارجی جنبه محاط دارد برای همین منظور بود که مصدق در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل می‌گفت: «بیان فعالیت شرکت نفت انگلیس تا این زمان نشان می‌دهد که در نیم قرن که از آغاز بهره برداری از چاه‌های نفت ایران می‌گذرد این شرکت غارت عظیمی از منابع این ملت کرده است، در این مدت ۳۲۶ میلیون تن نفت مطابق آمار احیانا کوچک شده انگلیس از ایران استخراج کرده است که در مقابل آن ۷۹۰ میلیون لیره سودی می‌شود که به سهامداران شرکت و دولت انگلیس رسیده است و از این مبلغ تنها ۱۰۵ میلیون لیره به مالکان اصلی یعنی مردم ایران داده شده است.»

بنابراین پروسه تز دیالکتیک کودتای ۲۸ مرداد نهضت ۱۲ ساله مقاومت ملی مردم می‌باشد که تحت رهبری دکتر محمد مصدق با سه مضمون رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه و عدالت طلبانه توانست بعد از جنگ جهانی دوم رهبری جنبش‌های رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه و عدالت طلبانه در کشورهای پیرامونی و تحت سلطه را به دست گیرد و برای همین خاطر است که وقتی مصدق در سر راه برگشت از آمریکا و شرکت در مجمع سازمان ملل به قاهره وارد می‌شود هزاران مصری آزادی طلب در مراسم استقبال از مصدق تنفر خود را از انگلستان با فریاد «مرحبا مصدق» سر می‌دادند. برای درک جایگاه تاریخی نهضت مقاومت ملی مردم ایران در ۱۲ سال (شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲) باید به وضعیت مبارزه رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه و عدالت طلبانه کشورهای تحت سلطه بعد از جنگ جهانی دوم توجه کنیم که چگونه با پایان جنگ دوم جهانی و فرا رسیدن مرحله تقسیم باز تقسیم جهان بر پایه کشورهای امپریالیسم پیروز در جنگ، یعنی مرحله گذار و ضعف کشورهای امپریالیستی به علت شش سال جنگ خانمانسوز دوم جهانی که حاصل آن ویرانی و نابودی و کشتار میلیون‌ها نفر مردم کشورهای متروپل خلق‌های تحت سلطه یک مرتبه کوشیدند که با تمامی سرمایه‌های خود که همان زنجیرهای سلطه‌ای بود که بر دست و فکر آنها بود در تمامی کشورهای تحت سلطه به میدان بیایند و هر کدام به طریقی (یکی توسط جنگ مسلحانه و دیگری توسط حرکت‌های سازمان‌گرایانه حزبی - توده‌ای و بالاخره سومی توانستن با ملی کردن سرمایه‌های وابسته به متروپل خارجی توسط دولت‌های داخلی به صحنه بیایند و به مبارزه رهایی‌بخش خویش لباس عینیت ببوشانند). طبیعی است که در این کارزار ضد امپریالیستی خلق‌ها، اولین خلقی که توانست پرچم پیروزی بر دوش خود حمل کند، خلق قهرمان ایران به رهبری دکتر مصدق بود که توانست حق مسلم ملت ایران بر معادن و صنایع نفت را توسط دیوان داوری لاهه و شورای امنیت و مجمع جهانی سازمان ملل بر دولت استعمار و استثمارگر انگلیس محقق سازد و با این پیروزی انگیزه امکان پیروزی بر کشورهای متروپل توسط کشورهای پیرامونی به نمایش گذارد و به همین خاطر است که می‌توان گفت نهضت مقاومت ملی مردم ایران در آن سال‌ها به خاطر تند پیچ نهضت جهانی خلق‌ها بیش از اینکه یک نهضت درونی و ملی باشد، یک حرکت فراملیتی جهانی -

پس پرده در حال شعله ور شدن می‌باشد که به تدریج سراسر خاورمیانه و آسیا را خواهد گرفت، ما باید بر علیه این انقلاب مصدقی هماهنگ عمل کنیم و گرنه گرفتار بن بست خواهیم شد.»

۱۴ - در سیزدهم تیرماه سال ۱۳۳۰ دادگاه لاهه طی تصمیمی در باب دعوی فوق حق به انگلیس داد و از شرکت نفت ایران - انگلیس حمایت کرد.

۱۵ - در ۲۲ تیرماه ۱۳۳۰ هاریمن نماینده ترومن جهت پا در میانی (پس از خلع ید از شرکت نفت ایران - انگلیس و پس از حاکمیت شرکت ملی نفت ایران استخراج - تصفیه - فروش نفت ایران و پس از تحریم جهانی خرید نفت از ایران توسط دو غول جهانی امپریالیسم آمریکا و انگلیس و پس از رد نظریه ۱۳ تیرماه سال ۱۳۳۰ توسط مصدق و تلاش مصدق جهت کشاندن موضوع به شورای امنیت و مجمع جهانی سازمان ملل) به ایران آمد و در ۱۲ مرداد ۱۳۳۰ یک هیات انگلیسی به ریاست استوکس به ایران آمدند و در طی مذاکراتی که با مصدق داشتند هر دو هیئت آمریکائی و استوکس پذیرفتند که هیئت مدیره شرکت ملی عهده دار اداره صنعت نفت باشد، به شرطی که مدیر عامل شرکت نفت ایران یک انگلیسی منتخب دولت انگلیس باشد. مصدق در پاسخ به این پیشنهاد هاریمن آمریکائی و استوکس انگلیسی در ۱۳۳۰/۶/۱۷ در جلسه علنی مجلس شورای ملی چنین گفت: «استوکس می‌گفت شرکت نفت انگلیس و ایران دیگر در ایران وجود ندارد ولی آن شرکت خارجی می‌خواهد مقدار مهمی نفت از شرکت ملی ایران خریداری کند، گفتم بسیار خوب، بعد گفتند مدت معامله باید ۲۵ سال باشد، گفتم بسیار خوب این هم برای ما اهمیت ندارد، بعد گفتند آن شرکت خارجی باید یک آژانس در ایران داشته باشد و این آژانس دارای یک مدیر انگلیسی باشد، من از آقای استوکس پرسیدم پس شرکت ملی نفت ایران در اینجا چه کاره است؟ ایشان در جواب من گفتند در این صورت شرکت ملی نفت ایران مثل چیزی است که سایه روی این تشکیلات یا آژانس می‌اندازد و من در جواب گفتم نه، و اینجا بود که توطئه مشترک آمریکا و انگلیس به بن بست رسید.

۱۶ - در اواخر بهمن ماه سال ۱۳۳۰ بانک بین‌المللی (پس از شکست مذاکرات هاریمن - استوکس با مصدق) به نمایندگی آن دو غول امپریالیستی جهت معامله با مصدق وارد ایران شدند و پیشنهادی بدین صورت به مصدق دادند:

الف - بازگشت کارشناسان انگلیسی به ایران

ب - فروش نه دهم نفت حاصله با یک ثلث تخفیف به بانک بین‌المللی که از طرف مصدق رد شد.

۱۷ - در دی ماه ۱۳۳۰ امپریالیسم تازه نفس جهانی (آمریکا) رسماً از مصدق خواست که ایران جهت پیوستن به بلوک ضد شوروی در خاورمیانه، پیمان امنیتی متقابل با آمریکا امضاء کند که مصدق از این خواسته آمریکا امتناع کرد.

۱۸ - در ۷ خرداد ماه ۱۳۳۱ مصدق در دیوان لاهه حاضر شد و ضمن رد صلاحیت دادگاه لاهه در رسیدگی به شکایت شرکت نفت انگلیس به افشای سیاست امپریالیستی انگلیس پرداخت.

۱۹ - در ۲۲ تیرماه ۱۳۳۱ مصدق برای اصلاح امور اقتصادی - اجتماعی از مجلس اختیارات شش ماهه خواست که نمایندگان وابسته به دربار شاه در برابر مصدق با پیوند با دو غول جهانی صف کشیدند و رسماً دربار در کنار آن دو غول در برابر مصدق قرار گرفت و به همین خاطر بود که مصدق در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ در اعتراض به صف آرائی دربار شاه با او از مقام نخست وزیری استعفاء داد.

۲۰ - در ۲۷ تیرماه ۱۳۳۱ احمد قوام پس از گرفتن حکم نخست وزیری از شاه اعلامیه‌ای به شرح ذیل منتشر کرد: «من به همان اندازه که

برقراری حکومت نظامی و لغو تمامی دستاوردهای آزادی‌های اجتماعی (که از شهریور ۲۰ بعد از شکست و تبعید رضاخان بوجود آمده بود) گردید، زمینه‌ای گردید تا با گسترش اختناق و سانسور زمینه ۸ ماهه‌ای برای مذاکرات پشت پرده گلشانیان (وزیر دارائی دولت ساعد) و گس (نماینده دولت انگلیس) فراهم گردید که حاصل این مذاکرات ۸ ماهه پشت پرده آهین عقد قرارداد الحاقی گس - گلشانیان گردید که مقدمه‌ای برای تحیل قرارداد ۱۹۳۳ و وثوق الدوله گردید.

۶ - در سال ۱۳۲۸ دوران مجلس پانزدهم به پایان رسید و مجلس شانزدهم که تعیین کننده ترین مجلس پس از مشروطیت بود با ورود اقلیت آزادی‌خواه، تحت رهبری دکتر محمد مصدق تشکیل گردید.

۷ - با آغاز جنگ شبه جزیره کره در سال ۱۳۲۹ شمسی و زمین گیر شدن امپریالیسم تازه نفس پیروز دو جنگ جهانی یعنی آمریکا و اعتلای روز افزون بلوک شرق به رهبری شوروی زمینه برای تقسیم باز تقسیم مسالمت آمیز بین دو امپریالیسم جهانی انگلیس و آمریکا فراهم گردید.

۸ - در ۹ اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ شمسی (۱۹۵۱ میلادی) قانون خلع ید انگلیس در ۹ ماده با تلاش پیگیر مصدق و هم‌زمان او به تصویب مجلس شانزدهم رسید.

۹ - با اعلان قانون خلع ید انگلیس از نفت ایران علاء استعفا داد و علی رغم خواست دربار و امپریالیسم انگلیس و آمریکا، دکتر محمد مصدق تحت پیشنهاد جناح آزادی‌خواه مجلس شانزدهم به نخست وزیری برگزیده شد.

۱۰ - پس از تصویب قانون خلع ید ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ مجلس شانزدهم، دولت آمریکا در روز ۲۸ اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ یعنی ۱۹ روز بعد از تصویب قانون خلع ید توسط مجلس شانزدهم به حمایت از انگلیس برخاست و طی بیانیه‌ای اعلام عدم رضایت دولت آمریکا و شرکت‌های نفتی آمریکا را از ملی کردن صنعت نفت ایران توسط مجلس که مغایر با نظم جهانی تقسیم باز تقسیم جهانی پس از جنگ دوم جهانی در خاورمیانه بود اعلام کرد.

۱۱ - تصویب قانون خلع ید در ۹ اردیبهشت سال ۱۳۳۰ با مخالف شدید امپریالیسم انگلیس و شرکت نفت ایران - انگلیس گردید، در نتیجه نماینده شرکت نفت ایران - انگلیس در ایران از دولت ایران خواست که اختلاف به دیوان داوری لاهه برده شود.

۱۲ - دو هفته بعد از طرح شکایت دولت انگلیس در دیوان داوری لاهه زمانی که ترومن متوجه شد که دولت مصدق تصمیم به دفاع در دیوان لاهه دارد و به هیچ وجه آماده عقب نشینی نمی‌باشد تصمیم گرفت تا از بیانیه اول خود که بر ضد مصدق و قانون خلع ید و حمایت آشکار از امپریالیسم انگلیس بود، عقب نشینی کند و نقش میانجیگری در پیش گیرد. به همین ترتیب ترومن در پیامی که در ۱۰ خرداد ۱۳۳۰ برای مصدق فرستاد نوشت: «صمیمانه امیدوارم که دولت ایران ضمن مجاهداتی که برای اجرای برنامه ملی کردن صنعت نفت می‌نماید، مذاکرات دوستانه با دولت انگلیس و آمریکا را پیشه‌ی خود کند و من می‌دانم که جنابعالی بر نتایج خطیر این وضع قابل انفجار و قوف کامل دارید و مطمئنم که شما خوب می‌دانید که بنده تا چه اندازه نگرانم که اختلاف بین ایران و انگلیس بر ملی شدن صنعت نفت مبادا به جانی برسد که منجر به عدم توافق و دنیای آزاد گردد.»

۱۳ - اوائل تیرماه ۱۳۲۰ کشتی‌های نفت کش انگلیس از آبادان خارج شدند و خرید و فروش نفت ایران در بازار جهان از طرف دو غول امپریالیسم تحریم گردید و دولت مصدق را اسیر یک فشار مضاعف ساختند و در همین زمان بود که روز ۸ تیرماه ۱۳۳۰ روزنامه انگلیسی نیوز استیتیمون از زبان دولتمردان انگلیسی نوشت: «دیر یا زود باید به کمک آمریکائی‌ها و فرانسوی‌ها و هلندی‌ها سیاست مشترکی در باره نفت ایران اتخاذ کنیم چراکه یک انقلاب ملی و اجتماعی در ایران در

تفسیری بر سه سوره علق، مدثر، مزمل

بعثت پیامبر سرآغاز انتقال بشریت از پارادایم شفاهی به پارادایم کتبی

تاریخ معرفت - بخش دوم

از سوره علق شروع می‌کنیم: «أَفْرَأَ بِه اسم رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - أَفْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»

آنچه که تقریباً میان تمامی مفسرین و شارحین قرآن و مورخین اعم از خاص و عام مشترک است اینکه بعثت محمد با این پنج آیه در غار حرا در ۲۷ رجب شروع گردید. بگذریم از شرح و توصیفاتی که نگرش دگماتیسم وحیانی که در باب شان نزول این آیات می‌کند و سعی می‌کند با توسط تفسیری که بر این پنج آیه می‌کند تغییر پارادایمی که به قول مرحوم اقبال بشریت توسط محمد از مرحله قدیم وارد مرحله جدید یعنی از مرحله شفاهی تاریخ وارد مرحله کتبی تاریخ کرد که خود جهشی انفجاری برای تاریخ بشر بود. در ظل شرحی رمانتیک و مجرد و ذهنی از این آیات مخفی کند. چرا که نگرش دگماتیسم با عنایت به اینکه رابطه وحی و محمد را یک رابطه مکانیک می‌بیند که بر حسب آن وحی به صورت یک پکیج توسط فرشته جبرئیل از آسمان بر محمد تزریق گردیده است (نه آنچنانکه دیدگاه تطبیقی می‌گوید، وحی چشمه جوشان معرفتی بوده که در وجود محمد پس از سالیانی تزکیه و تخلیه و تخلیه وجودی همراه با اکسپرنس درازمدت باطنی که محمد در خود ایجاد کرد، فوران یافته است) لذا در همین رابطه به نگرش دگماتیسم در تفسیر این پنج آیه ابتدا به شرح رمانتیک برخورد اولیه محمد با جبرئیل می‌پردازد که عامل ایجاد ترس وحشت در محمد گردید و پس از اینکه محمد در برابر فرمان جدی و مکرر جبرئیل جهت خواندن با اقرار قرار گرفت به خاطر اینکه محمد بی سواد بوده و توانایی خواندن و نوشتن نداشت در پاسخ جبرئیل می‌گوید: **و ما انا بقارئ** خواندن را نمی‌دانم تا اینکه پس از سه بار گفتن از طرف جبرئیل بالاخره جبرئیل او را در بغل می‌گیرد و بر سینه می‌فشارد و رها می‌کند و سپس می‌گوید اقرار بخوان و محمد شروع به خواندن می‌کند و لذا می‌پرسد چه بخوانم؟ که جبرئیل در پاسخ می‌گوید بخوان بنام پروردگارت که خلق کرد. چه خلق کرد؟ خلق کرد آسمان را از علق. خب این شرح و تفسیری است که نگرش دگماتیسم وحیانی در تفسیر این آیات مطرح می‌کند که چیزی جز یک قصه سرائی که فقط به درد سرگرم شدن و ایجاد احساس عاطفی و رمانتیک در مخاطب می‌کند، به درد چیز دیگری نمی‌خورد. حال ببینیم اصل ماجرا از دیدگاه نگرش تطبیقی وحیانی به چه صورت می‌باشد. اینکه از دیدگاه این نگرش بعثت وحی محمد با این آیات پنج گانه شروع شده است جای هیچ شکی نمی‌باشد چرا که خود مضمون آیات پنجگانه فوق دلیل شروع بعثت محمد با این پنج آیه می‌کند و به قول مولانا:

آفتاب آمد دلیل آفتاب	گر دلیلت باید از وی رو متاب
از وی ار سایه نشانی می‌دهد	شمس هر دم نور جانی می‌دهد
سایه خواب آرد ترا همچون سمر	چون برآید شمس انشق القمر
خود غریبی در جهان چون شمس نیست	شمس جان باقنی کش امس نیست
شمس در خارج اگر چه هست فرد	می‌توان هم مثل او تصویر کرد
شمس جان کو خارج آمد از اثر	نبودش در ذهن و در خارج نظیر
در تصور ذات او را گنج کو	تا در آید در تصور مثل او

آن زمانی که محمد پس از سالها خلوت و مراقبه و تزکیه و اکسپرنس درونی در نیمه شب ۲۷ رجب طلوع کرد، بشریت قدیم را از پارادایم

عوامفریبی در امور سیاسی بیزارم در مسائل مذهبی از ریا و سالوس منزجرم - وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال کنند - من دست به تشکیل محاکمه انقلابی می‌زنم و روزی صدها تبهکار از هر طبقه قرین تیره روزی می‌سازم - به عموم اعلام می‌کنم که دوره عصیان سپری شده است و روز اطاعت از دربار فرا رسیده است - کشتیبان را سیاستی دگر آمد.»

۲۱ - روز ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱ سی نفر از نمایندگان هوادار مصدق در مجلس شورای ملی در اعتراض به نخست وزیری احمد قوام توسط دربار بیانیه‌ای صادر کردند و روز ۳۰ تیر روز تعطیل عمومی اعلام کردند و از مردم خواستند به اعتراض و اعتصاب بر علیه احمد قوام بپردازند.

۲۲ - روز ۲۹ تیرماه ۱۳۳۱ مردم به محض شنیدن خبر استعفای دکتر محمد مصدق مغازه‌ها را تعطیل کردند و کشور به حالت اعتراض در نوعی اعتصاب و تعطیلی فرو رفت که همگام با آن سیل تلگراف و اعلامیه از اقصی نقاط ایران به حمایت از مصدق به طرف تهران سرازیر شد، در روز ۲۹ تیرماه ۱۳۳۱ سیل اعتصاب و اعتراض به جنبش کارگری هم رسید و در نتیجه به موازات تعطیلی بازارها، کارخانجات و خطوط اتوبوسرانی و حمل و نقل کشوری نیز دست از کار کشیدند.

۲۳ - روز ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ اجتماعات مردمی به حمایت از مصدق با شعار «یا مرگ یا مصدق» خیابان اصلی شهر به خصوص روبروی دانشگاه تهران و میدان بهارستان پر کردند که در نتیجه درگیری دسته‌های کفن پوش با نظامیان مستقر در شهر صدها نفر کشته و زخمی شدند.

۲۴ - در ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ قوام السلطنه استعفا داد و سربازان به سربازخانه‌ها برگشتند.

۲۵ - همزمان با استعفاء احمد قوام دیوان بین‌المللی لاهه رای خود مبنی بر عدم صلاحیت دیوان برای رسیدگی به شکایت دولت انگلیس علیه شرکت ملی نفت ایران و مصدق اعلام کرد که پیروزی مردم در ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ کامل کرد.

۲۶ - از شهریور ماه ۱۳۳۱ باند شعبان بی مخ، طیب، رمضان یخی، اکبر سیاه، غلام دده و... به عنوان لباس شخصی‌ها که توسط دربار سازماندهی شده بودند با ساطور و چاقو حمله به سازمان‌ها و احزاب سیاسی و آتش زدن بساط روزنامه فروشی‌ها و ایجاد جو متشنج که زمینه ساز کودتای نظامی بر علیه مصدق بود، آغاز کردند.

۲۷ - در روز ۲۴ مهرماه ۱۳۳۱ مصدق فرمان قطع رابطه سیاسی با انگلستان را اعلام کرد.

۲۸ - در روز اول آبان ماه ۱۳۳۱ مصدق مجلس سنا (که بزرگترین مرکز توطئه دربار بر علیه مصدق بود) را منحل کرد.

۲۹ - در اسفند ماه ۱۳۳۱ وزرای خارجه آمریکا و انگلیس برای رسیدگی به مسائل فوری و غیر عادی خاورمیانه در واشینگتن گرد هم آمدند و به این نتیجه رسیدند که: «چون دولت مصدق دست از نظر ایالتی که منافی منافع شرکت‌های نفتی است بر نمی‌دارد دیگر ادامه مذاکرات با دولت مصدق بی فایده است.»

۳۰ - در اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی کل کشور که طرفدار مصدق و مخالف دربار شاه بود به وسیله عوامل دربار بعد از شکنجه وحشیانه به قتل رسید.

سوره علق پیام آور شروع پارادایم کتبی تاریخ معرفت بشری:

بنابراین در پنج آیه اول سوره علق هم پارادایم شفاهی تاریخ بشر را تأیید می‌کند و هم پارادایم کتبی (چرا که امر به اقراء می‌کند و در این موضوع قرآن از نظر دیسکورس با کتاب‌های ودای هند و کتب عهد عتیق اعم از تورات و انجیل هماهنگی می‌کند. چرا که پارادایم حاکم بر تمامی این آثار پارادایم شفاهی است و همگی آن‌ها با اصطلاحات بگو، بخوان، بشنو و... که دلالت بر پارادایم شفاهی بشر می‌کند با مخاطبین خود سخن می‌گویند. در یکی از این آثار عرفانی - مذهبی قبل از محمد حتی برای یک دفعه هم وجود ندارد که بگوید بنویس یا نوشته شد یا نامی از قلم و نوشته و مرکب و... به کار برده باشد) و این نشان دهنده این حقیقت است که آنچنانکه قبلاً می‌گوید محمد سر پل انتقال بشریت از مرحله پارادایم شفاهی به پارادایم کتبی یا اگر بخواهیم با ادبیات یا دیسکورس خود محمد اقبال سخن بگوئیم، محمد سر پل انتقال بشریت از پارادایم مرحله قدیم به پارادایم مرحله جدید تاریخ معرفت بشریت می‌باشد و شاید بهتر باشد که در باب او چنین بگوئیم که محمد بکه تاز تاریخ معرفت بشری است که توانست بشریت را وارد سرزمین قلم، علم، نوشته، عقل، کتاب و... بکند و همین موضوع خود نیز رمز حتم نبوت او می‌باشد، چرا که محمد نیک می‌دانست که سرزمین علم، عقل، نوشته، آگاهی، کتاب و... (برخلاف سرزمین تکلیف و تقلید و انتظار و... که سرزمین پیامبر خیز می‌باشد)، دیگر سرزمین پیامبر خیز نمی‌باشد.

تولد پدیده انسان در تاریخ بشریت در شب بعثت محمد:

در ۲۷ رجب شب بعثت محمد بر بشریت تنها پارادایم کتبی یا جایگزینی قلم و نوشته و مرکب و آگاهی به جای تکلیف و تقلید و... شکل نگرفت، بلکه آنچه مهمتر از انتقال این پارادایم در شب بعثت محمد می‌باشد پیدایش پدیده جدیدی در تاریخ معرفت بشری می‌باشد به نام انسان، که آلترناتیو پدیده بشر موضوع پارادایم شفاهی یعنی بشر گردید. همین تحول بود که باعث گردید که مخاطب و موضوع در پنج آیه سوره بقره به صورت کنکرت انسان به معنای عام کلمه گردد. انسان یعنی بشر نجات یافته، یا آزاد شده از علقه‌های طبقاتی، نژادی، جنسی، سنتی و... دیگر علقه‌های تاریخی که بسان غل و زنجیر دست و پای او را بسته بود. زیرا بشر مولود علقه است اما انسان مولد آگاهی، انتخاب، علم، کتاب، قلم و... می‌باشد. پیدایش پدیده انسان و جانشین شدن آن به جای انسان یک نقل و انتقال ساده دیسکورسی در تاریخ معرفت بشری نبود، بلکه یک سونامی معرفتی بود که در شب بعثت پیامبر به انجام رسید و همین سونامی بود که باعث گردید تا در پنج آیه اول سوره علق یک مرتبه خدای آسمان‌ها و عیب و قیامت و... بدل بشود به خدای انسان «اقراً به اسم رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» بنابراین با پیدایش پدیده جدید انسان سر فصلی جدید در تاریخ بشریت به وجود آمد که سر تیتیر و عنوان و فصل تمامی تغییرات بعدی تاریخی انسان گردید. همانی که مولانا در دفتر پنجم مثنوی بدین صورت از آن یاد می‌کند:

هیچ محتاج می گلگون نهی	ترک کن گلگونه تو گلگونه‌ای
ای رخ چون زهره‌ات شمس الضحی	ای گدای رنگ تو گلگونه‌ها
باده کاندنر خنب می‌جوشد نهان	ز اشتیاق روی تو جوشد چنان
ای مه تابان چه خواهی کرد گرد	ای که مه در پیش روی تو زرد
تاج کرمناسبت بر فرق سرت	طوق اعطیناک آویز برت
تو خوش و خوبی و کان هر خوشی	تو چرا خود منت باده کشی
باده از ما مست شد نی ما از او	قالب از ما هست شد نی ما از او
جوهرست انسان و چرخ او را عرض	جمله فرع و پایه‌اند و او عرض
ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش	چون چنینی خویش را ارزان فروش
خویششتن نشناخت مسکین آدمی	از فزونی آمد و شد در کمی
خویششتن را آدمی ارزان فروخت	بود اطلس خویش بر دلقی بدوخت

شفاهی وارد پارادایم کتبی کرد، با چه؟ با قلم. بنابراین اگر بپذیریم که بشریت در آستانه بعثت محمد در مرحله شفاهی انتقال آگاهی قرار داشته است و اگر نقش قلم در انتقال پارادایم معرفت شفاهی تاریخ، معرفت بشری به پارادایم معرفت کتبی تاریخ معرفت بشریت به نیکی دریابیم، جایگاه این پنج آیه اول سوره علق که مشخص کننده انتقال تاریخ معرفت بشریت از مرحله شفاهی به مرحله کتبی می‌باشد، روشن می‌گردد. بنابراین در پنج آیه اول سوره علق که پنج آیه اول نازل شده بر محمد در شب ۲۷ رجب می‌باشد هر دو پارادایم تاریخ معرفت بشر مطرح شده است هم پارادایم شفاهی و هم پارادایم کتبی. پارادایم شفاهی با کلمه اقراء مشخص شده است. یعنی بخوان و پارادایم کتبی تاریخ معرفت بشری با کلمه «بِالْقَلَمِ» مشخص شده است و اتفاقاً هر دو پارادایم هم تأیید می‌کند. چرا که شروع سوره با امر اقراً است که خود دال بر مرحله شفاهی تاریخ معرفت بشری می‌کند و مرحله دوم هم باز با اقراً شروع می‌شود «اقراً وَرَبِّكَ الْأَكْرَمِ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» که این اقراء دوم با اقراء اول فرق دارد، چرا که در اقراء دوم ابزارش قلم است اما در اقراء اول ابزارش انسان است. البته اصل تاریخ معرفت بشر خاص انسان است ولی دلیل اینکه در اول کلمه انسان به کار می‌برد و در دومی قلم را جانشین انسان می‌سازد و حتی وسیله‌ای برای ساختن انسان «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» می‌داند که خود مبین این حقیقت است که از نظر قرآن جوهر انسان آگاهی است، ولی جوهر بشر علق است، یعنی علق در برابر قلم قرار می‌گیرد، زیرا علق دلالت بر جوهر فیزیولوژی بشر می‌کند اما قلم دلالت بر جوهر اپیستمولوژی انسان می‌کند. همانی که مولانا در انتهای دفتر دوم مثنوی به این شکل مطرح می‌کند:

جان نباشد جز خبر در آزمون	هر کرا افزون خبر. جانش فزون
جان ما از جان حیوان بیشتر	از چه زان رو که فزون دارد خبر
پس فزون از جان ما جان ملک	کو منزه شد ز حس مشترک
وز ملک جان خداوندان دل	باشد افزون تو خیر را بهل
زان سبب آدم بود مسجودشان	جان او افزون‌ترست از بودشان
ورنه بهتر را سجود دون‌تری	امر کردن هیچ نبود در خوری
کی پسندد عدل و لطف کردگار	که گلی سجده کند در پیش خار
جان چو افزون شد گذشت از انتها	شد مطیعش جان جمله چیزها
ای برادر تو همان اندیشه بی	مابقی تو استخوان و ریشه بی
گر گل است اندیشه تو گلشنی	ور بود خاری تو هیمة گلخنی

و باز در همین رابطه در آیات اومانیستی سوره البقره - آیه ۲۹ شروع می‌شود و تا آیه ۲۸ ادامه دارد تحت ظل آن داستان سمبلیکی که قرآن دین خداوند و انسان و ملائکه مطرح می‌کند، از آنجائیکه خداوند تصمیم خود را قبل از خلقت انسان به ملائکه مطرح می‌کند و ملائکه که تا آن زمان خود برترین مخلوق خداوند بودند، در برابر این تصمیم خداوند نسبت به انسان احساس آلترناتیوی و حسادت می‌کنند در نتیجه زبان اعتراض جهت نفی این تصمیم خدا باز می‌کنند که این موجود به خاطر اختیاری که دارد خونریز و فاسد می‌شود در صورتی که ما برعکس، مخلوقاتی پاک و تسبیح گوی تو بودیم اما با این اعتراض ملائکه، خداوند تصمیمش تغییر نمی‌کند و پای یک آیتم در وجود انسان در برابر ملائکه به میان می‌کشد که ملائکه فاقد آن هستند و خاص آدمی می‌باشد و آن آیتم آگاهی و علم می‌باشد که جز انسان کسی را یارای جذب آن نمی‌باشد و اینجا بود که وقتی در برابر این آیتم علم در انسان قرار گرفتند، از قضاوت قبلی خود عقب نشینی کردند و گفتند «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» و همین جوهر علم شاخصی گردید تا خداوند به عنوان زمینه ساز سجده ملائکه بر آدم از آن استفاده کند.

موضوع رسالتش در شب مبعث در پنج آیه اول سوره علق مشخص گردید که عبارت می‌باشد از: موضوع رسالت محمد انسان است و نه بشر و نه عرب و نه عجم، بلکه انسان به ما هو الانسان می‌باشد که فی حد ذاته برای اولین بار از شب مبعث محمد دارای ارزش گردید و موضوع تمامی تحولات بعدی تاریخی - اجتماعی قرار گرفت.

۲ - رسالت محمد در مرحله تغییر پارادایم تاریخ معرفت بشری از مرحله شفاهی به مرحله کتبی، یعنی از مرحله گوش به مرحله عقل، از مرحله زبان به مرحله قلم و... بوده است.

۳ - رسالت محمد در شب مبعث به دو مؤلفه بزرگ تقسیم شد، مؤلفه اول خودسازی با بیان: اقراء اول که موضوع اش خلق الانسان فردی است که به صورت فردی از علق زایش و رویش می‌کند و مؤلفه دوم مؤلفه جامعه سازی است که با بیان: اقراء دوم که موضوعش انسان کلی است که به صورت جمعی از علم، آگاهی، اراده، اختیار، آزادی، انتخاب، مسئولیت، کار، مبارزه زایش و رویش می‌کند.

محمد بعد از حرای شب مبعث:

مرحله اول نقش پراتیک اجتماعی هفت آیه اولی سوره المدثر: اگر داستان سرائی‌های رمانتیک و... دیدگاه دگماتیسم وحی‌ای در باب محمد از حراء که می‌گوید: «محمد به خاطر دیدن جبرئیل در آسمان شب مبعث که با دو بال شرف تا غرب افلاک را پر کرده بود به شدت ترسیده بود، لذا دوان و دوان همان شبی با ترس و هراس از کوه تور سرازیر شد به طرف خانه و خود را به خدیجه رساند و با اضطراب به خدیجه گفت من را ببوشان - من را ببوشان و خدیجه که محمد را در حال لرزه و اضطراب دید، فوراً با شمد یا چادری که در خانه داشت او را پوشانید که یک مرتبه در حالی که محمد در زیر چادر قرار داشت برای بار دوم جبرئیل وارد شد و در همان زیر شمد و چادر محمد را مورد خطاب قرار داد که ای بر شمد پیچیده، بپاخیز و به مردم انذار بده...» پنج آیه اول سوره علق که در غار حرا بر محمد در همان شب نازل شده بود و شرحش فوقا گذشت مضمون هفت آیه اول سوره مدثر که به طور قطع و یقین در همان شب مبعث بعد از پنج آیه اول سوره علق بر محمد نازل شده مورد مذاقه قرار دهیم این حقایق مسجل خواهد شد که:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - قُمْ فَأَنْذِرْ - وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ - وَتَبَّابِكَ فَطَهَّرٌ - وَالرُّجُزُ فَأَمْجُرٌ - وَلَا تَمُنَّنْ تَسْتَكْبِرُ - وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ - ای کسی که برون جامه خواب رفته‌ای و یا ای کسی که جامه خواب به خود پیچیده، بپاخیز و قیام کن و برو در میان مردم و جامعه‌ات را انداز کن، با این عمل پروردگارت را بزرگ شما، و با این عمل جامه‌های خویش را پاک کن، و با این عمل از پلید جای اجتماعی - تاریخی دوری گزین، و با این عمل بر توده‌های جامعه منت منه که خود بزرگ بین می‌شوی، و بر پایه ایمان به پروردگارت در برابر سختی‌های راه صبر کن.»

بنابراین آنچه باید در باب هفت آیه اول سوره مدثر گفت اینک:

۱ - این هفت آیه در شب ۲۷ رجب شب مبعث محمد پس از پنج آیه اول سوره علق بر پیامبر نازل شده است.

۲ - پیام این هفت آیه که یک جا در همان شب نازل شده تعیین کننده رسالت محمد بعد از تعیین سمت گیری حرکت محمد در پنج آیه اول سوره علق می‌باشد که ذکرش رفت.

۳ - در این هفت آیه اول سوره مدثر، رسالت اجتماعی محمد را تبیین می‌کند در صورتی که آنچنانکه فوقا مطرح شد در پنج آیه اول سوره علق رسالت تاریخی حرکت محمد که گذار بشریت از پارادایم شفاهی و کهن به پارادایم کتبی و نوین بود، تبیین کرده بود.

۴ - در تبیین رسالت اجتماعی محمد که در این هفت آیه اول سوره مدثر مطرح می‌گردد، اصولی را به طور محوری بر محمد نازل می‌شود که

علم جویی از کتبها ای فسوس
بحر علمی در نمی پنهان شده
می چه باشد با سماع و با جماع

ذوق جویی تو ز حلوا ای فسوس
در سه گز تن عالی پنهان شده
تا بجویی زو نشاط و انتفاع

ره آورد سونامی پیدایش انسان در تاریخ بشریت:

با پیدایش پدیده انسان و آلترناتیوی آن نسبت به بشر در شب مبعث محمد، سونامی در تاریخ انسان شکل گرفت که با خود دستاوردهایی به همراه آورد که عبارت بودند از:

اختیار، انتخاب، آگاهی، اراده، حق و حقوق، کار و مبارزه، مسئولیت و تعهد، ختم نبوت، ختم ولایت، رسالت علما و روشنفکران، امامت و وراثت مستضعفین، انتظار یا سمت گیری مثبت آینده تاریخ انسان، نفی تکلیف و تقلید، اثبات حق و حقوق عام انسانی، نفی طبقه، نفی نژاد پرستی، نفی آپارتاید جنسی، نفی نهادهای مدعی متولی دین، که هر کدام از آیتم‌های هیجده گانه فوق خود سر فصلی جدید در تاریخ بشریت که سر فصل بعدی را زنجیروار مجبور به پیدایش می‌کرد. به عنوان مثال:

انسان که متولد شد با خود اختیار آورد چرا که اختیار خاص انسان هست. اختیار که آمد با خود موضوع انتخاب آورد که خاص انسان هست. انتخاب که آمد با خود اصل آگاهی را آورد که باز خاص انسان می‌باشد و حتی ملائکه از آن بی بهره می‌باشند. آگاهی با خود اراده را آورد که پیدایش اراده در تاریخ معرفت بشری خود سونامی جدیدی بود، چرا که موضوع حق را به قول کانت جانشین تکلیف کرد و پیدایش حق خود دستاوردهای جدیدی به بار آورد که اهم آن حقوق عام انسانی بود که تا قبل از آن حقوق در کادر طبقه، نژاد، مذهب، سنت و... تعریف می‌شد.

اما با پیدایش انسان و حق برای اولین بار در نهضت تاریخی محمد حقوق عام انسانی مطرح گردید که آنچنانکه محمد می‌گفت: «**علمم راع و علمکم مسؤول عن رعیتہ**» که خود پیدایش حق باعث پیدایش مسئولیت و مبارزه و کار برای انسان گردید و همین امور باعث جایگزین گردیدن علما به جای پیامبران و ختم نبوت گردید. «**العلماء ورثة النبیین - علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل - مداد العلماء افضل من دم الشهداء**» و باز همین پیدایش مسئولیت، اراده، انتخاب، آگاهی و اختیار باعث پیدایش پدیده نوین و عظیمی به نام آزادی در تاریخ بشریت گردید که تمامی معیارها را تغییر داد و به هیچ عنوان انسان قبلی یعنی بشر تکلیفی و قدیم معنی آن را نمی‌فهمید و اصلاً نیازی به آن نداشت.

پیدایش آزادی در عرصه‌های مختلف فردی، فکری، اجتماعی، سیاسی و... اصل کار و مبارزه به صورت جدی برای انسان باز تعریف کرد که طبیعتاً نیاز به نبوت و ولایت و امامت دیگر به شکل گذشته را برای انسان به پایان رسانید. پیدایش اصل مبارزه و کار برای انسان با خود اصل سمت گیری مثبت تاریخ، امامت، وراثت و ولایت مستضعفین به عنوان عینیت و مادیت تمامی تاریخ جانشین انسان کرد و با این زاد و ولد معرفتی حق جانشین تکلیف گردید. آزادی در عرصه‌های معرفتی - سیاسی - اجتماعی جانشین استبداد و اتوکراتیک و بردگی گردید. نفی انحصار قدرت و ثروت و معرفت با شعار همگانی شدن آن، قدرت و ثروت و معرفت که همان پایه پیدایش سوسیال دموکراسی بود، ایجاد گردید. نفی طبقه، نفی نژادپرستی و نفی آپارتاید جنسی به عنوان آخرین دستاورد عینی تاریخی نهضت پیامبران بود.

پیام مبعث ۲۷ رجب محمد:

بنابراین اگر کل محصول شب ۲۷ رجب پیامبر که شب مبعث او می‌باشد، همین پنج آیه اول سوره علق بدانیم، می‌توانیم به تبیین مبعث محمد در اینجا پردازیم که عبارتند از:

۱ - رسالت محمد یک رسالت تاریخی برای همه بشریت است، لذا

ناقص است، چرا که پایه سوم این استراتژی و تبیین که همان تبیین حرکت فردی می‌باشد، ناقص است. لذا در همین رابطه برای تکمیل تبیین فلسفی حرکت محمد این حرکت نیازمند یک پایه سوم که همان تبیین فلسفی حرکت فردی می‌باشد، است که فوراً بعد از آن دو مرحله نزول آیات مرحله سوم که همان ده آیه اولی سوره مزمل می‌باشد بر پیامبر نازل گردید:

«يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ - فَمُ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا - نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا - أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا - إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا - إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا - إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا - وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا - رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا - وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» اصول محوری که در این بخش سوم و پایانی آیات نازل شده در شب بعثت بر محمد مشهودند، عبارتند از:

۱ - دوباره خطاب به محمد است، ای جامه به خود پیچیده که به طور مشخص اگر این محتوای این خطاب با محتوای مرحله قبلی خطاب به محمد که با اصطلاح «يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ» بیان شده بود، مقایسه کنیم، این حقیقت مشخص می‌شود که اگر چه در هر دو خطاب به محمد با اصطلاح «ای به جامه خود پیچیده» مطرح شده است، ولی با توجه و عنایت به آیات توضیحی بعدی این خطاب مشخص می‌گردد که جامه‌ها یا لباس بر تن محمد یک جور نبوده است، به عبارت دیگر آنچنانکه در توضیح آیات قبلی اشاره کردیم در آیات سوره مدثر جامه‌های پوشیده بر محمد خودهای اجتماعی - تاریخی می‌باشد که من حقیقی محمد را اسیر خود کرده است، اما جامه‌های پوشیده بر محمد در سوره المزمّل خودهای شخصی - فردی - خانوادگی محمد است که بر من حقیقی محمد سایه افکنده است و برای رهانی من حقیقی محمد از این زندان‌ها، محمد مجبور است آنچنانکه با خودهای اجتماعی - تاریخی مبارزه می‌کند با خودهای شخصی و فردی محیط بر من حقیقی هم مبارزه کند. با چه؟

۲ - با «فَمُ اللَّيْلِ» دوباره با قیام کردند و بیدار شدن در شب. چرا که اصلاً معنای بعثت یعنی از خواب بیدار شدن و از خواب بیدار کردن است و دلیل اینکه آغاز قیام محمد را بعثت نامیدند، همین بوده که او برای از خواب بیدار کردن جامعه و تاریخ آمده است. اما لازمه اینکار این است که در بستر مبارزه اجتماعی - تاریخی، محمد باید نفس خود را هم در شب بیدار کند. با چه؟ با عبادت «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» به قول مولانا:

زآنکه از قرآن بسی گمره شدند / زاین رسن قومی درون چه شدند
مر رسن نیست چرمی‌ای عنود / چون تو را سودای سر بالا نبود

۳ - رمز پذیرش هدایت از وحی: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» سودای سر بالا داشتن و این سودای سر بالا داشتن حاصل نمی‌شود جز با هجرت نفسانی بر پایه پراتیک مداوم فردی در بستر عبادت مستمر شبانه با پروردگار جهان.

نی که آن الله تو لیبیک ماست

۴ - تمام پراتیک فردی شبانه تو ای محمد برای این است که تو را آماده کنیم برای یک پراتیک عظیم که در آینده‌ای نه چندان دور بر تو مقرر خواهد شد «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» که اگر شرح الوجود در بستر پراتیک شبانه خودیابی با خدای خود و قرآن پیدا نکنی، در آن مرحله زمین گیر خواهی شد.

۵ - در این مرحله هم مانند مرحله قبل مقاومت کن و هجرت گزین، هجرتی جمیل و زیبا، چرا که حرکت و حیات فردی تو دور از جامعه نخواهد بود.

پایان

باید دستور کار محمد قرار گیرد، که این اصول عبارتند از:

الف - برای اینکه محمد بتواند رسالت اجتماعی خود را آغاز کند باید از تمامی خودهای وجودی که مانند لباس خواب وجود او را محاصره کرده‌اند بیرون بیاید تا به من حقیقی خود که به قول هایدگر همان انسان کلی است که محمد در غار حرا در کادر پنج آیه اول سوره علق بر او وارد شده بود، دست پیدا کند.

ب - من حقیقی محمد که مانند جامه خواب وجود محمد را در خود پوشانده‌اند اعم از خودهای فردی، طبقاتی، سنتی، نژادی و... می‌باشد.

ج - پس مضمون و محتوای آیه‌های اول المدثر خطاب به محمد است، یعنی که کسی که من حقیقیات درون جامه‌های خودت پیچیده‌ای، اگر می‌خواهی ققنوسی از وجودت سر برآورد این ققنوس تو که همان من حقیقیات می‌باشد باید از خاکستر و گورستان خودهای تاریخی، نژادی، سنتی تو سر برآورد.

د - خودهای خود را در انوای فردی مانند تصوف شرق نکش، بلکه در بستر قیام حرکت‌های رهائی‌بخش اجتماعی به استحاله آن‌ها بپرداز، «فَمُ قَاتِلُنَّ».

ه - تا به من حقیقی دست پیدا نکنی، نمی‌توانی بفهم انسان و انسانیت برسی.

و - راه پروردگارت از این طریق بر پا دار، «وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ» و خدا را از درون خودت بخواه نه از برون خود.

ز - جامه‌هایی که من حقیقی تو را پوشانیده‌اند باید از صورت جامه‌های فردی و شخصی به صورت جامه‌های جمعی و تاریخی بدل کنی، «وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ - وَلباس التقوى ذلک خير لکم.»

ح - راه نجات از خودهای باطل فردی، سنتی، اجتماعی، تاریخی هجرت است، «وَالرُّجُزَ فَأَهْجُرْ» با هجرت از پلیدی‌ها دوری کن.

ط - هجرت از خودت مستلزم و متاخر هجرت اجتماعی و اقلیمی و... می‌باشد.

ی - هرگز نباید در مبارزه اجتماعیات طلبکار توده‌ها باشی، چرا که خود این عمل آفتی است که باعث رشد خودهای باطل و خودپرستی در تو می‌گردد «وَلَا تَمُنَّنِ تَسْتَكْبِرُ»، چون مبارزه مردمی باعث اعتلای نفسانی ما می‌شود، پس ما همیشه در مبارزه باید خود را بدهکار مردم بدانیم نه طلبکار: «ای محمد بر توده‌های محروم خودت منت نگذار که خود بزرگ بین می‌شوی، توده‌ها بر تو منت دارند.»

ک - اصل مقاومت در مبارزه درازمدت اجتماعی اولین عصای تاریخی تو است و این حاصل نمی‌شود به جز با پیوند وجودی تو تا پروردگار عالم «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ».

مرحله دوم محمد بعد از حرای شب بعثت:

نزول آیات بر محمد در شب ۲۷ رجب یا شب بعثت بر سه بخش تقسیم می‌شد که از نظر زمانی هم به همین ترتیب بر محمد نازل شده‌اند. یعنی ابتدا پنج آیه اول سوره علق بر محمد نازل شد، سپس هفت آیه اول سوره مدثر و بالاخره در خاتمه ده آیه سوره مزمل بر پیامبر نازل گردید که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، خود همین ترتیب زمانی نزول آیات فوق بر محمد تبیین‌کننده فلسفه و استراتژی کلی دعوت و مبارزه و حرکت محمد می‌باشد. بدین ترتیب که در پنج آیه اول سوره علق تبیین تاریخی که همان سمت‌گیری جهانی - تاریخی حرکت محمد می‌باشد، مطرح گردید و در هفت آیه مرحله دوم یعنی هفت آیه اول سوره مدثر تبیین اجتماعی حرکت محمد به نمایش گذاشته شد، ولی با این همه هنوز تبیین حرکت محمد در هفت آیه اول سوره مدثر نیز مشخص شده ولی تبیین